

بسم الله الرحمن الرحیم

هودج خون :گذری بر عزاداری و نامگذاری شب های محرم

نویسنده:

ابوالفضل هادی منش

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

هودج خون :گذری بر عزاداری و نامگذاری شب های محرم

مشخصات کتاب

هودج خون

گذری بر عزاداری و نامگذاری شب های محرم

نویسنده: ابوالفضل هادی منش

ناشر: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه زیتون

نوبت چاپ اول / ۱۳۸۰

شمارگان: ۱۲۰۰

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRCgIRIB.COM

اینترانت:http://WWW.IRC.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۵-۶-۹۳۸۳۵-۵-۶-۹۳۸۳۵-۹۶۴ :ISBN۹۶۴ /

ص:۱

اشاره

ص:۳

قدردانی

از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

ویراستار: محمدصادق دهقان

نمونه خوانی: محمدرضا پورفلاحتی و علی روحانی بیدگلی

صفحه آرا: مجید مشایخی

طراح: سیدمهدی حسینی

پی گیری و هماهنگی: علی اکبر مینایی

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

اسفند / ۱۳۸۰

فهرست مطالب

دیباچه

دیباچه

عاشورا، در کتاب کهن تاریخ،تنها یک نام نیست، بلکه خورشیدی است که در آسمان بشریت می تابد و زندگی را برای همه ی آفریده های خداوند به ارمغان می آورد. حادثه ای نیست که غبار فراموشی بر آن بنشیند و یاد و خاطره اش را از دل ها بزداید. موجی نیست که در نشیب آید و کفی از آن بر آب باقی بماند. آتشی نیست که با جرقه ای روشن گردد و با نسیمی، گرمای آن به سردی گراید. برقی نیست که در آسمانی طوفانی بجهد و بی درنگ خاموش شود.

عاشورا مدرسه ی عشق و ایثار و جانفشانی است. تجسّم کمال عبودیت و عرفان، سِلم محض و اطاعت از معبود است. کعبه ی آمال و مجمع اسوه های کمال است. صحنه ی از جان گذشتگی نور رویان و افشای ماهیت پلیدِ نار رویان است.

کربلا عرصه ای دارد به نام هودج خون که «هودج» نماد اسارت است و «خون» نگارینه ی شهادت و این هر دو فصل های مهمّ عاشوراست. حماسه همیشه جاوید حسینی در خون، ظهور و در اسارت، بروز و تجلّی یافت.

کربلاـ اسوه دارد. اسوه ی سالخوردگانِ عارفی چون حبیب بن مظاهر، الگوی نوجوانانِ عاشقی همچون قاسم بن الحسن(ع)، اسوه ی جوانان کاملی، چون علی اکبر؛ اسوه ی مادران ایثارگر، خواهران دلسوز، الگوهای ادب و وفا، شجاعت و غیرت، ولایت پذیری و توبه؛ و در یک کلام عاشورا مظهر تمام نمای اسلام ناب

محمدی صلی الله علیه و آله است.

پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام ابوالفضل هادی منش کوشیده است تا ره توشه ی عاشوراییان فراهم آورد. امید که با همت برنامه ریزان و برنامه سازان، حسینیان اهلِ معرفت، حریمِ جان را با عشق مقدس پاکبازان عالَم عطرآگین سازند و آموزه های شقایق های خونین بال را در کلاس زندگی به کار بندند.

«انّه ولیّ التوفیق»

«مدیریت پژوهشی مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما»

آغاز سخن

آغاز سخن

عاشورا، اقیانوسی خروشان است که همه ی کشتی شکستگان بدعت و زورق های بی نام و نشان قهرمان پروری تاریخ را در خود فرو می شکند و هم چنان می خروشد.

عاشورا، سرچشمه ای خروشان است که تشنگی همه ی روزگاران را فرو نشانیده و در تب و تاب زلال آب، انسان را زندگی بخشیده است.

عاشورا، تجلی گاه اندیشه ناب، ستم ستیزِ پیغمبرگونه ای است که دشمنان انسانیت را در برابر مردانگی و فتوت خود به زانو در آورده است.

عاشورا، کوهی است که در گذرگاه رودخانه ی حیات بشری، قد علم کرده و تنها جویبار انسانیت را از خود گذر داده است. از این رو، دیگر جویبارها به مرداب پیشگی، گراییده اند.

عاشورا، جنبش است نه سکون، اعجاز است نه ایجاز، صاعقه است نه جرقه، فرهنگ است نه جنگ و عرفان است نه حرمان.

کتاب عاشورا هماره گشوده و آزمون گاه کربلا، همیشه برپاست. آدمیان همیشه و همه جا در این آزمون گاه، درس پیش خوانده را پس می دهند تا «خبیث از طبیب» تمییز داده شود. با این آزمون درهای دانشگاه حق طلبی و شهادت خواهی بر روی مشتاقان گشوده می شود. هر چند عاشورا در یک زمان ویژه پدیدار گردیده است، ولی در روح تاریخ جریان دارد.

عاشورا، در حوادث پیشین خود ریشه دارد و شاخه هایش پس از آن تا قیامت گسترده است. در این گفتار بر آنیم از زیباترین شکوفه های این درخت تناور،

سبدی پر شکوفه گرد آوریم. آن گاه با کاروان عاشوراییان هم نوا شویم و دل در گرو خورشیدمرد جبهه ی کربلا؛ حضرت حسین بن علی علیه السلام بگذاریم تا آنان را که بر چکاد عاشورا ایستاده اند، به تماشا نشینیم. در صددیم تا در فصولی هشتگانه، نگارینه ای دیگر بر اوراق درس های عاشورا بیافزاییم. در بخش های نخستین این اثر، با تعریفِ پیشینه ی عزاداری سالار شهیدان، به آداب و رسوم و آموزه های آن پرداخته شده است و سپس به نمونه سازی و ارایه ی راه کارهایی جهت اشاعه ی فرهنگ عزاداری، آسیب شناسی این موضوع و ارایه ی دیدگاه های گوناگون درباره ی آن ارایه شده است و در پایان نیز افزون بر انتقادها و پیشنهادهایی در باره ی این بحث، به نقش رسانه در این راستا توجه شده است.

بخش اوّل: فرهنگ عزاداری در مکتب عاشورا

اشاره

فصل اول :عزاداری

اشاره

فصل اول ــ عزاداری

انسان موجودی اجتماعی و دارای حالت ها و رفتارهای گوناگون است که در رویارویی با برخوردهای اجتماعی، واکنش های متفاوتی دارد. عزاداری بازتاب یکی از این برخوردهاست که از عواطف انسانی بر می خیزد و با رفتارهایی مانند: گریستن و فریاد زدن به دلیل از دست دادن نزدیکان همراه است. بدین ترتیب، گونه ای تخلیه ی روحی و روانی صورت می پذیرد.

برخی از این عزاداری ها با گذشت زمان، به یک جنبش اجتماعی تبدیل شده و بخشی از فرهنگ مردم گردیده است که نوع و شکل آن از ایدئولوژی هر فرهنگی سرچشمه می گیرد و با واژه هایی هم چون: ماتم، رثا، سوگ و... تعبیر می شود. هر چند انگیزه ی ملت ها در برپا داشتن این آیین متفاوت است، ولی همه ی آن ها در ابراز حزن و اندوه مشترک اند. البته هر چه فرهنگ پر بارتر و ژرف تر باشد، این آیین ها با پیام رسانی بیشتری برپا داشته می شود.

گونه های عزاداری

گونه های عزاداری

آیین عزاداری در زمان زندگی پیشوایان معصوم شیعه نیز جریان داشته و مورد تأیید و حتی تشویق آن بزرگواران نیز قرار گرفته است. با این حال، قالب های گوناگون آن به دو گونه ی سنتی و امروزی دسته بندی می گردد که هر یک به شیوهای متفاوتی اجرا می شود. مهم ترین شکل عزاداری سنتی، مرثیه سرایی، شعر سرایی و سیاه پوشی است که اینک آن را به طور فشرده بررسی می کنیم.

مرثیه سرایی: در فرهنگ دهخدا «مرثیه» چنین تعریف شده است:

مرده ستایی، عزاداری، شرح محامد و اوصاف مرده، چکامه ای که در عزای از دست رفته ای سرایند، گریستن بر مرده و بر شمردن ذکر محاسن وی، سوگواری، روضه، مراسم عزایی که به یاد شهیدان راه دین به خصوص در ایام محرم و یاد واقعه کربلا برپا کنند، اشعاری که در ذکر مصیبت و شرح شهادت پیشوایان دین و به خصوص شهیدان کربلا سرایند و خوانند.

شعر سرایی: در سبک سنتی رویکرد بیشتری به این گونه عزاداری بوده که به گسترش آن انجامیده است. هم چنین ائمه ی معصومین علیهم السلام با طبع سرشار و ذوق نیرومند خویش، به نقادّی اشعار شاعران دینی می پرداختند با تشویق و انتقاد، می کوشیدند این رسم را بیشتر گسترش دهند. عامه ی مردم نیز از این گونه مجلس ها، استقبال می کردند. در این گونه عزاداری، رسم بر آن بود که شاعر با حضور شاعران معروف، سروده ی خود را در رثای شخص مورد نظر می خواند. البته با توجه به جایگاه شخص از دست رفته، اشعار نیز تغییر می کرد و مردم نیز با گریستن، شاعر را همراهی می کردند.

سیاه پوشی: یکی دیگر از جنبه های عزاداری، پوشیدن لباس سیاه در عزای افراد به نشانه ی غم و اندوه بازماندگان است. رگه هایی از چنین سنتی در تاریخ صدر اسلام دیده می شود که در جای خود بررسی می گردد.

عزاداری امروزی

عزاداری امروزی

با گذشت زمان، عزاداری ها از شکل سنتی در آمده و با گسترش جنبش های سیاسی به حرکت معترضانه در برابر ستم گری تبدیل شد. بدین ترتیب، عزاداری افزون بر نمایاندن احساس و عاطفه ی مردم، بیان گر شور انقلابی آنان و اعتراض به ستم زورمندان نیز بود. این اعتراض ها به شکل های زیر انجام می شد:

الف) برپایی جلسه های سوگواری، روضه خوانی یا سالگرد. در این جلسه ها،

نوحه سرایی انجام می شد.

ب) برگزاری جلسه های سخنرانی و خطابه برای بر شمردن ویژگی های پیشوایان معصوم علیهم السلام و بیان رخدادهای تاریخی و ستم هایی که از سوی ستم مداران تاریخ بر رهروان پیام الهی رفته است.

ج) سیاه پوشی عمومی. این کار به نشانه ی اعلام هم دردی و ناراحتی از ستم هایی بود که ستم کاران بر ائمه ی اطهار علیهم السلام روا داشته اند.

د) شبیه خوانی. نمایشی است مدون که برای بهتر به تصویر کشیدن مظلومیت ائمه ی اطهار علیهم السلام صورت می گیرد تا درک عمق مصیبت های آنان برای بینندگان آسان تر باشد.

ه) حرکت همگانی دسته های سینه زنی و زنجیر زنی در کوچه ها و خیابان ها. این کار به نشانه ی اعلام آمادگی همگانی برای گسترش فرهنگ شهادت طلبی پیشوایان دین است.

و) نذر و خیرات. این کار در روزهای عزاداری برای پاس داشتن روز عزا و به قصد قربت صورت می گیرد.

هدف های عزاداری

هدف های عزاداری

خداوند متعال، انسان را به گونه ای آفریده است که با بهره گیری از احساس و عاطفه می تواند خود را با شرایط گوناگون سازگار سازد. این شرایط عبارتند از: شادی، اندوه، برخورد با افراد گوناگون و برخی شرایط دیگر که قوه ی احساس و عاطفه ی آدمی را تحریک می کنند. همین احساس های گوناگون در موقعیت های مختلف، به او یاری می رسانند.

آدمی از نخستین روز آفرینش، همیشه در تیررس دشواری های بسیار بوده، ولی کوشیده است با بهره گیری از گریه و عزاداری با آن به مقابله بپردازد یا به دیگر سخن، از خود دفاع کند. پس مهار طغیان روحی در برابر دشواری ها و

دست یابی به آرامش روانی را باید نخستین هدف در برپایی هر گونه عزاداری و سوگواری دانست. این آیین ها افزون بر برون افکنی روحی ـ که جنبه ی فردی دارد ـ هدف های دیگری را پی گیری می کنند که این مسأله در باره ی عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام آشکارتر است. یکی از این هدف ها، افشاگری و نمایاندن چهره ی واقعی کسانی است که در حادثه ی کربلا بر اهل بیت اطهار علیهم السلام ستم روا داشته اند. با برپایی آیین عزاداری، شرکت کنندگان از زوایای گوناگون، ستم کاری گروه باطل و مظلومیت سپاه حق آگاه می شوند. بدین ترتیب، سرمشق گرفتن از نهضت آگاهی بخش امام حسین علیه السلام در جامعه، نهادینه می گردد. در این حالت، محفل های عزاداری به کلاسی برای آموختن درس پایداری و ستم ستیزی تبدیل می شود. هم زمان با آن، بینش دینی مردم، در باره ی مفهوم عدالت و آزادی در مسیر اصولی و ناب آن جهت خواهد یافت. امام خمینی قدس سرهبر اساس همین نگرش فرموده است:

این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. و زنده نگه داشتن عاشورا یک مسأله ی بسیار مهم سیاسی ـ عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده، یک مسأله سیاسی است. یک مسأله ای است که در پیشبرد انقلاب، اثر بسزا دارد. ما از این اجتماعات استفاده می کنیم، ما از آن الله اکبرها، ملت ما از آن الله اکبرها استفاده کرد. آن الله اکبرها را باید حفظ بکنیم(۱).

الگوسازی منطقی از نهضت امام حسین علیه السلام در کربلا، مایه ی پویایی همه ی جنبش های مذهبی و اسلامی است؛ زیرا تنها در صورت بهره گیری و پیروی از پیام، این جریان ماندگار خواهد شد. انقلاب اسلامی ایران نمونه ی برجسته ی این ادعاست.

دیگر هدف آیین عزاداری، پیام رسانی مستقیم و غیر مستقیم به اجتماع

۱- صحیفه ی نور، ج ۱۳،ص ۱۵۴.

است. در پرتو این سنت، بسیاری از آموزه های اسلام مانند: امر به معروف و نهی از منکر، تولّی و تبرّی زنده می شود. شرکت در محفـل هـای عزاداری، افزون بر پاداش معنوی که برای هر فرد عزادار به ارمغان می آورد، بر علاقه منـدی مردم به اهل بیت علیهم السلام می افزاید. همچنین پیام معنوی نهضت اسلامی عاشورا را به نسل های آینده انتقال می دهد.

اجر معنوی عزاداری

اجر معنوی عزاداری

در دین مبین اسـلام برای گریسـتن بر مظلومیت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و یارانش در کربلا، پاداش فراوانی در نظر گرفته شـده است. این بـدان دلیـل است که این گریسـتن بـا دیگر گریسـتن هـا تفاوت دارد. این گریه از ناتوانی و زبونی نیست بلکه نشانه ی عزت و سـربلندی است. این گریسـتن نشان دهنده ی پشتوانه ی توان مند تمدنی ۱۴۰۰ ساله است که پرتو آموزه های زندگی آفرین آن در گذرگاه های پر فراز و نشیب تاریخ، راهنمای بشر است.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

برای بندگان خدا، فریاد کشـیدن و گریسـتن در همه ی امور ناپسـند است جز فریاد کشـیدن و گریسـتن بر حسین بن علی علیه السلام زیرا گریه کنندگان در این مورد به پاداش اخروی دست می یابند(۱).

امام سجاد علیه السلام در باره ی پاداش معنوی گریستن بر امام حسین علیه السلام می فرماید:

هر مؤمنی برای شـهادت حسـین بن علی علیه السـلام گریه کنـد و اشـک بر گونه هـایش جاری گردد، خداونـد متعال به او در بهشت خانه ای عطا می فرمایـد که مـدت ها در آن زنـدگی می کند. هم چنین هر مؤمنی به دلیل آزاری که از دشـمنان ما در دنیا به ما رسیده است، گریه کند و

۱- کامل الزیارات، ص۳۲۳.

اشکش سرازیر گردد، خداوند متعال در بهشت به او جایگاه بلند مرتبه ای می دهد. هر مؤمنی در راه ما، به او آزار برسد و بگرید به گونه ای که اشک بر گونه هایش جاری شود خداوند ناراحتی را از او دور می گرداند و روز قیامت، وی را از آتش دوزخ در امان می دارد(۱).

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

کسی که نام ما بر او برده شود و از چشمانش اشک بیاید، هر چند به اندازه ی بال پشه ای باشد، خداوند گناهانش را می آمرزد حتی اگر به اندازه ی بزرگی دریاها باشد(۲).

هم چنین در حدیثی دیگر به «زراره» فرمود:

حضرت امام حسین علیه السلام روز قیامت به درگاه الهی عرضه می دارد: خداوندا! آنچه را به من وعده دادی، عطا فرما! پس به گریه کنندگان خود رو می کند و برای آنان آمرزش می جوید و از پدر بزرگوار خود نیز می خواهد که برای آنان استغفار کند. آن گاه به گریه کنندگان خود می فرماید: ای کسی که گریه می کنی؛ به یقین، اگر بدانی خداوند چه چیزهایی برایت آماده ساخته است، خوشحالی ات از اندوهت بیش تر می شود و به یقین، که خداوند گناهان تو را به پاس اشکی که ریخته ای، می آمرزد(۳).

۱- کامل الزیارات، ص۳۲۲.

۲- کامل الزیارات، ص۳۳۵.

۳- کامل الزیارات، ص۳۳۳.

فصل دوم : ضرورت عزاداری

اشاره

فصل دوم ـ ضرورت عزاداری

زیر فصل ها

ضرورت عزاداری از دیدگاه قرآن

ضرورت عزاداری از دیدگاه قرآن

در کتاب آسمانی قرآن که همه ی برنامه های رستگاری و سر افرازی انسان را در دنیا و آخرت در بر می گیرد، نشانه هایی در باره ی جواز شرعی این سنت نیکو وجود دارد. خداوند متعال در بعضی آیات، ساختار کلی آن را تأیید فرموده و در بعضی دیگر، با بیان پیشینه ی تاریخی آن، به گونه ای دیگر آن را در شریعت آسمانی اسلام امضاء کرده است. خداوند در قرآن می فرماید:

«لایُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ اِلاّ مَن ظُلِمَ»(۱)

خداوند فریاد زدن و بدگویی کردن را دوست ندارد مگر در باره ی کسانی که به آن ها ستمی شده باشد.

خداوند در بخش نخست آیه با آوردن سیاق نفی به مردود بودن هر گونه فریاد و شیون باطل اشاره می کند. با این حال، در بخش دوم این آیه، کسانی را که مظلوم واقع شده اند، از این قاعده مستثنا می سازد و این کار را می پذیرد. خداوند در این جا به بندگان خود می فرماید که اگر بر شما ستمی شد، می توانید شیون و زاری کنید و اگر مظلومی را دیدید می توانید بر او شیون کنید؛ زیرا همین کار زنگ خطری برای ستم کاران به شمار می رود.

از این آیه چنین برداشت می شود که خداوند نمی خواهد هیچ ستمی در دنیا

۱- نساء، ۱۴۸.

پنهان بماند. از این رو، به بندگان خود اجازه می دهد با افشاگری، ستم کار را رسوا کنند. خداوند نمی خواهد آه هیچ مظلومی در سینه اش خفه شود، بلکه می خواهد همه از مظلومیت او آگاه گردند و برای خشکاندن ریشه ستم و فساد به پا خیزند. این آیه به طور آشکار و مستقیم بر مشروعیت آیین عزاداری دلالت دارد.

هم چنین خداوند می فرماید:

«وَ مَن یُعَظِّم شَعائِرَ فَانَّها مِن تَقوَی القُلُوب»(۱)

به یقین هر کس شعایر خدا را پاس دارد و بزرگ شمارد، کار او از پرهیزگاری است. این آیه، مردم را به بزرگداشت شعایر الهی تشویق می کند. در مصداق شعایر، اختلاف نظر وجود دارد. گروهی، آن را شامل مناسک و اعمال حج می دانند و مصداق آن را در قربانی یا جایگاه مناسک حج خلاصه می کنند. در مقابل، گروهی دیگر آن را به معنای نشانه های دین و پیروی پروردگار می دانند که این سخن با برخی روایات نیز هم آهنگی دارد. البته نظر اول و دوم با یکدیگر قابل جمع است. پس میان نشانه های خداوند و تقوا رابطه ی ویژه ای وجود دارد که خداوند، آن را بیان داشته است.

علامه طباطبایی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه می نویسد:

شعایر عبارت است از نشانه هایی که انسان را به سوی خدا راهنمایی می کند و این منحصر در صفا و مروه و مانند آن نمی شود. بنابر این، هر نشانه ای که انسان را به یاد خدا بیاندازد، تعظیم آن موجب پرهیزگاری الهی شده و این تمام نشانه ها را در بر می گیرد(۲).

فاضل فرزانه «ملا احمد نراقی» در این باره می نویسد:

برخی فقها و مفسران عقیده دارند که این آیه دلالت بر عموم و شمول دارد. چنان

۱- حج، ۳۲.

۲- تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی، ج۱، ص۴۱۴.

چه این نظر پذیرفته شود تعظیم همه ی شعایر اگر واجب نباشد استحباب و رجحان دارد؛ زیرا شعایر منسوب به خداوند بزرگ است(۱).

بنابراین، کاری که به گونه ای یاد خداوند را به همراه داشته باشد، در شمار شعایر الهی است و بزرگداشت آن به پرهیزگاری خواهد انجامید. در این صورت برپایی مجالس عزا برای کسانی که جان خویش را در راه خدا از دست داده اند از شعایر الهی است؛ زیرا انسان را به یاد خدا می اندازد و به هم نوایی اجتماعی با جنبش آن شهیدان می انجامد. هم نوایی با فریاد جان باختگان راه حق، شرکت در حماسه ی آنان و زنده داشتن نام و یاد ایشان است که خشنودی خداوند را در پی دارد.

هم چنین آیات دیگری وجود دارد که پیشینه ی عزاداری را بیان می کند. برای نمونه، در سوره ی یوسف، از عزاداری و اندوه یعقوب در فراق یوسف، سخن به میان آمده است. در این سوره می خوانیم:

«وَابیُضَّتْ عَینَاهُ مِنَ الحُزنِ»(۲)

و چشمانش از شدت اندوه سفید شد.

در این آیه، گریستن بر فراق عزیزان از دست داده، پذیرفته شده است.

با نگاهی گذرا به آیات یاد شده به این نتیجه می رسیم که قرآن، این سنت را تأیید می کند و آن را در شمار پاس داشت شعایر الهی می داند. پرداختن به آن، مایه ی خشنودی خداوند است.

ضرورت عزاداری از دیدگاه روایات

ضرورت عزاداری از دیدگاه روایات

در عرصه ی روایات، رویکرد ویژه ای در بحث عزاداری به چشم می خورد که

۱- عواید الایام، ص ۳۱.

۲- یوسف، ۸۴.

آن را امری مستحب و پرفضیلت بر شمرده و برای آن اهمیت فراوانی قایل شده است.

در اینجا برخی روایات را می آوریم که در چهارچوب عزاداری و گریستن آمده است:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود:

هر گونه شیون و گریه در مصیبت کسی ناپسند است مگر گریستن بر حضرت حسین علیه السلام (۱).

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود:

در روز قیامت هر چشمی گریان است مگر آن چشمی که بر حسین گریسته. چنین فردی همیشه خندان خواهد بود و به نعمت های بهشتی بشارت داده می شود(۲).

۳. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به «ابن شبیب» می فرماید:

ای پسر شبیب! محرم، ماهی است که مردم در دوران جاهلیت ستم و قتل را در آن حرام می دانستند، ولی گروهی از مسلمانان، این حرمت را نشناخته اند، فرزند پیامبر را به قتل رساندند و زنان و فرزندانش را به اسارت بردند. اگر خواستی بر کسی بگریی، برای حسین بن علی گریه کن؛ زیرا او را مانند گوسفند ذبح کردند. هم چنین هیجده تن از اهل بیت او را که در روی زمین، کسی شبیه آنان نبود، به شهادت رسانیدند. این مصیبت چنان بزرگ است که آسمان ها و زمین در شهادتش گریسته اند. روز عاشورا، چشم های ما را خون بار کرد، دل های ما را سوزاند، اشک ما را روان ساخت و عزیزان ما را خوار کرد. سرزمین کربلا تا روز قیامت برای ما سختی و بلا بر جای گذاشت پس بایستی گریه کنندگان بر کسی مانند حسین گریه کنند و بدانید که گریستن بر حسین، گناهان انسان را می ریزد و انسان را پاک می کند(۳).

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۸۹.

۲- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۲۹۳.

۳- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۸۵.

۴. امام رضا علیه السلام در حدیث دیگری فرموده است:

هر کس مصایبی را که بر ما روا داشته اند به یاد آورد و بر آن بگرید، در قیامت همراه با ما خواهد بود. هرکس به یاد مصایب ما بگرید و دیگران را بگریاند در روزی که همه ی چشم ها گریان است، چشمان او گریان نخواهد بود. هم چنین هر کس در جلسه ای بنشیند که در آن مجلس، امر ما برپا داشته می شود، در روزی که دل ها می میرد دل او زنده می شود(۱).

۵. امام صادق علیه السلام به فرزند بزرگوارشان فرمود:

فرزندم! ۱۰ سال در ایام حج در سرزمین منی با وقف اموال و دارایی ام، مجلس عزا برای من برپا دار تا گریه کنندگان برای من بگریند(۲).

۶. هم چنین امام صادق علیه السلام به «عبدالله بن حمّاد» فرمود:

به من خبر رسیده است که گروه ها و دسته هایی از پیرامون کوفه و جاهای دیگر و گروهی از زنان در نیمه ی شعبان، به آرام گاه جدم، حسین بن علی می روند و بر او نوحه سرایی می کنند و قرآن می خوانند. همچنین گروهی به بیان داستان شهادت و بعضی دیگر نیز به مرثیه سرایی می پردازند آیا چنین است؟

حمّاد پاسخ داد:

آری، من خود شاهد چنین مجلسی بوده ام.

حضرت فرمود:

خدای را سپاس که گروهی از مردم را علاقه مند قرار داد تا به مدح و ستایش ما بپردازند و برای ما عزاداری کنند. دشمنان ما را مورد اعتراض و طعن قرار می دهند و کارهای زشت آن ستم کاران را آشکار می سازند.(۳)

۷. امام صادق علیه السلام در جایی دیگر به «مسمّع» فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

۲- بحارالانوار، ج۱۲باب جواز کسب النائحه بالحق لا بالباطل.

۳- کامل الزیارات، ص۵۳۹.

ای مسمع! تو که اهل عراق هستی آیا قبر جدم حسین را زیارت می کنی؟

عرض کردم:

خیر؛ زیرا من اهل بصره هستم و در همسایگی ما یکی از هواداران خلیفه زندگی می کند که پیرو هوا و هوس نفسانی اوست. هم چنین دشمنان ما از ناصبی و جز آن فراوان هستند. ترس آن دارم که به خلیفه اطلاع دهند و جان من در خطر افتد.

امام فرمود:

آیا مصایب کربلا را به یاد نمی آوری؟

عرض کردم:

چرا به یاد می آورم.

فرمود:

آیا شیون و ناراحتی نمی کنی؟

گفتم:

چرا، به خدا سوگند! گریه می کنم.

حضرت فرمود:

خدا گریه ات را بپذیرد! آگاه باش که تو از کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی می کنند و تو از کسانی هستی که در شادی ما شاد و در اندوه ما، اندوهناک اند.

سپس فرمود:

سپاس خدایی را که ما اهل بیت را به رحمت ویژه اش نواخت و بر دیگران برتری بخشید. ای مسمع! از زمان کشته شدن امیر مؤمنان علی زمین و زمان می گرید و گریه ی فرشتگان هنوز ادامه دارد(۱).

بی تردید، این سخنان، نشان دهنده ی جایگاه والای گریستن بر شهیدان کربلا

۱- کامل الزیارت، ص۱۰۱.

مصایب اهل بیت علیهم السلام است. البته این گونه عزاداری به زمان و مکان ویژه ای محدود نمی گردد، بلکه امامان معصوم علیهم السلام هماره پیروان خود را به زنده نگه داشتن این سنت پسندیده، در هر شرایطی سفارش کرده اند تا فرهنگ مبارزه با ستم گران و یاد و خاطره ی جانبازی و رشادت، همه ی شهیدان اسلام جاوید بماند.

ضرورت عزاداری از دیدگاه امام خمینی قدس سره

ضرورت عزاداری از دیدگاه امام خمینی قدس سره

بی شک انقلاب شکوه مند اسلامی ایران و درخشش جوانان مسلمان این مرز و بوم در عرصه ی نبرد و شهادت، یکی از برجسته ترین پی آمدهای نهضت خون رنگ عاشورا است. حضرت امام خمینی قدس سره؛ بنیان گذار انقلاب اسلامی با آگاهی از نقش سرنوشت ساز فرهنگ عاشورا در بافت اجتماعی مردم ایران، شور حسینی را در دل ها به تلاطم درآورد. ایشان توانست انقلاب اسلامی را با تکیه بر همین زلال معرفت، به پیروزی برساند. از این رو خود می فرمود:

انقلاب اسلامی ایران پرتویی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن بود(۱).

حضرت امام خمینی قدس سره درس جهاد و مکتب جاودانه ی عاشورا را این گونه معرفی می کند:

عاشورا، قیام عدالت خواهی با عددی قلیل و ایمان و عشقی بزرگ در مقابل ستم گران کاخ نشین و مستکبران غارت گر بود و دستور، آن است که این برنامه سرلوحه ی زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد. روزهایی که بر ما گذشت عاشورای مکرر بود و میدان ها و خیابان ها و کوی و برزن هایی که خون فرزندان اسلام

۱- صحیفه ی نور، ج۱۸، ص۱۲.

در آن ریخت کربلای مکرر(۱).

ایشان با الگوسازی مناسب و بجا از این نهضت خونین، بر ضد مفاسد اجتماعی دوران ستم شاهی شورید و نهضت مردمی خویش را با حرکت جاوید عاشورا پیوند زد. آن رهبر خستگی ناپذیر می فرمود:

سیدالشهداء وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جایری، در بین مردم دارد حکومت می کند، تصریح می کند حضرت که اگر کسی ببیند که حاکم جایری در بین مردم حکومت می کند، ظلم دارد به مردم می کند، باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند. هر قدر که می تواند با چند نفر، با چندین نفر که در مقابل آن لشگر هیچ نبود. لکن تکلیف بود آن جا که باید قیام بکند و خونش را بدهد تا این که این امت را اصلاح کند، تا این که این عَلم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد و تمام شد... همه چیزهای خودش را داد برای اسلام. مگر ما، خون ما رنگین تر از خون سیدالشهداست؟ چرا بترسیم از این که خون بدهیم یا این که جان بدهیم(۲).

باری، خمینی بزرگ، شور حسینی به دل ها بخشید تا مردم از تکلیف خود در برابر جامعه و مبارزه با طاغوت آگاه گردند. ایشان با سرلوحه قرار دادن منطق عاشورایی، مردم را به رویارویی با طاغوت فرا خواند:

[محرم] ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغِ باطله بر جبهه ی ستم کاران و حکومت های شیطانی زد. ماهی که به نسل ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت... ماهی که باید مشت گره ی کرده آزادی خواهان و استقلال طلبان و حق گویان بر تانک ها و مسلسل ها و جنود ابلیس

۱- صحیفه ی نور، ج۹، ص۵۷.

۲- صحیفه ی نور، ج۲، ص۲۰۸.

غلبه کند و کلمه ی حق و باطل را محو نماید(۱).

حضرت امام خمینی قدس سره با پیوند دادن دل ها به یکدیگر، مردم را بر محور وحدت بخش عاشورا، گرد آورد. ایشان موج فزاینده ی احساسات انقلابی جامعه را با یادکرد شهیدان نهضت خونین کربلا و برپایی مجلس های سوگواری جهت بخشید و با این پشتوانه ی بزرگ روحی، آنان را به میدان مبارزه کشانید تا حسینی بودن و حسینی رفتن را در صحنه ی کارزار نشان دهد. ایشان می فرمود:

هر مکتبی هیاهو می خواهد، باید پایش سینه بزنند. هر مکتبی تا پایش سینه زنی نباشد حفظ نمی شود... این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته. آن گلی است که هی به آن آب می دهند. زنده نگه داشتن این گریه ها، زنده نگه داشته مکتب سیدالشهداء را(۲)... این مجالس که در طول تاریخ برپا بوده و با دستور ائمه این مجالس بوده است... ائمه این قدر اصرار کردند به این که مجمع داشته باشید، گریه بکنید، چه بکنید؛ برای این که این حفظ می کند کیان مذهب ما را(۳)... ما باید حافظ این سنت های اسلامی، این دسته جات مبارک اسلامی، که در عاشورا، در محرم و صفر و در مواقع مقتضی به راه می افتد، تأکید کنیم که بیشتر دنبالش باشند... زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون از طرف خطبا، با همان وضع سابق و از طرف توده های مردم با همان ترکیب سابق که دسته جات معظم و منظم، دسته جات عزاداری به عنوان عزاداری راه می افتاد. باید بدانید که اگر می خواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنت ها را حفظ کنید(۴).

۱- صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۵.

۲- صحیفه نور، ج۸، ص۶۹.

۳- صحیفه نور، ج ۱۰، ص۲۱۷.

۴- صحیفه نور، ج۱۵، ص۲۰۴.

امام خمینی قدس سره در گسترش و نهادینه شدن این سنت سهم بسزایی دارد و در واقع، محفل های یادبود حسینی، یادآور شکوه قیام مردمی ایشان که در برابر مستکبران و زورگویان زمانه بود، است.

ضرورت عزاداری از دیدگاه مقام معظم رهبری

اشاره

ضرورت عزاداری از دیدگاه مقام معظم رهبری

زیر فصل ها

شکوه مندی عاشورا

جاودانگی عاشورا

نعمت عزاداری

شکوه مندی عاشورا

شکوه مندی عاشورا

مقام معظم رهبری نیز با نگرشی ژرف به حادثه کربلا و عینیت بخشیدن به نقش و رسالت افراد، چهره ی واقعی آنان را به تصویر کشیده و با نمونه سازی جامعه ی کنونی کوشیده است جنبه های گونان و شکوه مند واقعه ی عاشورا را بازگو کند. هم چنین ایشان با اشاره به این نکته که تاریخ قابل تکرار است، بر افزایش آگاهی و بینش تاریخی ـ اجتماعی قشرهای گوناگون جامعه به ویژه خواص تأکید می کند. مقام معظم رهبری می فرماید:

۳نقطه ی برجسته ای که در زندگی حسین بن علی علیه السلام مثل قله ای، همه ی دامنه را تحت الشعاع خود قرار می دهد، واقعه ی عاشورا است. در زندگی امام حسین علیه السلام آن قدر حوادث و مطالب تاریخ و گفته ها و حدیث وجود دارد که اگر حادثه ی کربلا نمی بود، زندگی آن بزرگوار هم مثل زندگی هر یک از ائمه ی دیگر، منبع حکم، آثار، روایات و احادیث بود، امّا قضیه عاشورا آن قدر مهم است و غلبه دارد که شما از زندگی آن بزرگوار کم تر چیز و نشانه ی دیگری به خاطر می آورید. این قضیه ی عاشورا آن قدر مهم است که در زیارت و یا دعایی که در روز سوم شعبان و در باره حسین بن علی علیه السلام وارد است، آمده است که حسین علیه السلام هنوز پا به این جهان نگذارده، آسمان و زمین گریستند. قضیه این قدر حایز اهمیت است! ماجرای عاشورا و شهادت بزرگی که در تاریخ بی نظیر است و در آن روز اتفاق افتاد، جریانی بود که چشم ها به او بود. این قضیه ای بود که از پیش تقدیر هم شده بود. حسین بن علی علیه السلام قبل از این

که چهره بنمایـد، با شـهادت نامیـده و خوانـده می شـد. به نظر می رسد که رازی در این جا وجود دارد و برای ما آموزنده هم هست. البته در باب شـهادت حسـین بن علی علیه السلام بسیار حرف های خوب و درست زده شده است و هر کس هم به قدر فهم خود، از این ماجرا چیز فهمیده است. بعضـی او را به طلب حکومت محدود کرده اند. بعضـی دیگر او را در قالب چیزهای دیگر کوچک کرده انـد. بعضـی هم ابعاد بزرگ تری از او شـناختند و فهمیدنـد و گفته اند و نوشـته اند. آن ها را نمی خواهم عرض بکنم. آن چیزی که در این جا وجود دارد، این است که در اسـلام به عنوان یک پدیده ی عزیز، از قبل از پدید آمدنش و یا از آغاز پدیـد آمدنش از طرف پروردگار، پیش بینی خطراتی که او را تهدید می کند، شده است و وسـیله ی مقابله با آن خطرات هم در اسـلام، ملاحظه و در این مجموعه، کار گذاشته شـده است. مثل یک بدن سالم که خدای متعال قدرت دفاعی اش را در خود او کار گذاشـته است مثل یک دسـتگاه یا ماشـین سالم که وسیله ی تعمیرش را مهندس و سازنده ی آن با خود آن، همراه کرده است. اسـلام یک پدیده است و مثل همه ی پدیده ها خطراتی آن را تهدید می کند و وسـیله ای برای مقابله، لازم دارد. این وسـیله را خـدای متعـال در خـود اسـلام گذاشـته است. دو خطر عمـده، اسـلام را تهدیـد می کنـد؛ یکی، خطر دشـمنان خارجی، و دیگری خطر اضـمحلال داخلی است... برای هر نظام، تشـکیلات و پدیـده ای، آفت برونی و آفت درونی، دو نوع دشـمن است. اسـلام برای مقـابله بـا هر دو آفت، علاج معین کرده است و جهاد را گذاشـته است. جهاد تنها مخصوص دشـمنان خارجی نیست؛ «جَاهِدِ الکُفّارِ وَالمُنافِقِین». منافق عمدتا خودش را درون جامعه قرار می دهد. با همه ی این ها بایستی جهاد کرد...

ماجرای امام حسـین علیه السـلام تلفیق این دو بخش است. یعنی آن جایی که جهاد با دشـمن و جهاد با نفس در اعلی مرتبه ی آن تجلی پیـدا کرده است، مـاجرای عـاشورا است. یعنی خداونـد متعـال می دانـد که این حادثه پیش می آیـد و یک نمونه ی اعلایی

بایـد ارایه شود و آن نمونه ی اعلی الگو بشود. مثـل قهرمـان هایی که در کشورها در یک رشـته ای مطرح می شونـد و مشوق دیگران به این حرکت و ورزش هستند. البته این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است.

ماجرای عاشورا عبارت از یک حرکت عظیم مجاهدت آمیزی در هر دو جبهه است. هم در جبهه ی مبارزه با دشمن خارجی و برونی که همان دسـتگاه خلافت فاسـد و آن دنیاطلبانی بود که به این دسـتگاه قـدرت اسـلامی چسبیـده بودنـد و قدرتی را که پیغمبر برای نجات انسان ها آورده بود، اسـتخدام و اسـتثمار کرده بودند و در عکس مسیری که اسلام و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله خواسـته بودنـد و اراده کرده بودند، حرکت می کردند و هم در جبهه ی درونی آن روز که جامعه به طور عموم به سـمت همـان فسـاد درونی حرکت کرده بود. این نکته به نظر من مهم تر است... در چنین زمینه ای بود که این قیـام عظیم به وجود آمـد و هم بـا دشـمن مبـارزه کرد و هم بـا روحیه ی راحت طلبیِ فسادپـذیرِ رو به تبـاهیِ میـان مسـلمانِ عادی و معمولی مبارزه کرد. این مهم است؛ یعنی حسـین بن علی علیه السـلام کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد. از این روست که شما می بینید بعد از شهادت امام حسین علیه السلام قیام های اسلامی، یکی پس از دیگری به وجود آمد. البته بعضی از آن ها سرکوب هم شـد. این مهم نیست که حرکتی از طرف دشـمن سـرکوب بشود. البته این حادثه بد و تلخ است، اما تلخ تر از آن این اسـت که یک جامعه به جایی برسد که حال عکس العمل نشان دادن را در مقابل دشمن پیدا نکند. این خطر بزرگی است!

حسـین بن علی علیه السلام کاری کرد که در همه ی دوران های حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند که علی رغم این که از دوران صدر اسـلام دورتر بودند، ولی اراده ی آن ها از دوران امام حسن مجتبی علیه السلام برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیش تر بود. همه هم سرکوب شدند. از قضیه ی مردم مدینه که معروف به «حرّه» است شروع کنید تا

قضایای بعدی، توابین، مختار و غیره تا دوران اواخر بنی امیه و بنی عباس که مرتب در داخل ملت ها قیام به وجود آمد. این حرکت ها را که کرد؟ حسین بن علی علیه السلام کرد. اما اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی کردند، آن روحیه ی مسؤولیت پذیری که قبل از این قیام در مردم به کلی مرده بود و یا نیمه جان شده بود، دیگر ترمیم شدنی نبود. چرا می گوییم این روحیه مرده بود؟ به دلیل این که وقتی امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه آمدند، مدینه مرکز بزرگ زادگان اسلام، هم چون فرزند عباس، فرزند زبیر، فرزند عمر و فرزند خلفای صدر اسلام بود. همه ی این ها در مدینه جمع بودند، ولی هیچ کس حاضر نشد به امام حسین علیه السلام در آن قیام خونین و تاریخی کمک بکند. پس تا قبل از قیام امام حسین علیه السلام خواص هم حاضر نبودند این کار را بکنند. اما بعد از قیام امام حسین علیه السلام، روحیه ی مسؤولیت پذیری زنده شد. این، آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا در کنار درس های دیگر، ما بایستی بدانیم.

عظمت این ماجرا این است. این که قبل از ولادت آن بزرگوار آفرینش، حسین بن علی علیه السلام را در این عزای بزرگ مورد توجه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند. این به خاطر این مسأله است که امروز وقتی شما نگاه می کنید، اسلام را زنده شده ی حسین بن علی علیه السلام می دانید(۱).

جاودانگی عاشورا

جاودانگی عاشورا

مقام معظم رهبری با نگرشی جامعه شناختی به مسأله ی عاشورا، فداکاری و شهادت طلبی را در این واقعه، علت تامّه ی این جنبش می داند و آن را در مقایسه با سایر نهضت های اسلامی پیش و پس از آن، قیامی منحصر به فرد معرفی می کند. به نظر ایشان، فداکاری یاران اباعبدالله علیه السلام سبب شد، عاشورا نه تنها در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ بشریت، به الگویی جاودانه تبدیل شود.

۱- سخنرانی ۱۲/۱۱/۷۱، به نقل از کتاب بر شطی از حماسه و حضور، ص۶۷.

مقام معظم رهبری می فرماید:

مسأله ی عاشورا یک مسأله ی تمام نشدنی و همیشگی است. چرا این حادثه در تاریخ اسلام این قدر تأثیرات بزرگی داشته است؟ به نظر بنده، مسأله ی عاشورا از این جهت، کمال اهمیت را دارد که فداکاری و از خودگذشتگی که در این قضیه انجام گرفت، یک فداکاری و از خودگذشتگی استثنایی بود. جنگ ها، شهادت ها و گذشت ها از اول تاریخ اسلام تا امروز، همیشه بوده است و ما هم در زمان خودمان، مردم زیادی را دیده ایم که مجاهدت و از خودگذشتگی کرده اند و شرایط سختی را متحمل شده اند. این همه شهدا، جانبازان، اسرا، آزادگان، خانواده های آن ها و بقیه ی کسانی که در سال های اول انقلاب و سال های بعد، از خود، فداکاری کردند، جلوی چشم ما هستند. در گذشته هم حوادثی بوده است که در تاریخ ما خوانده اید، اما هیچ کدام از این حوادث حتی شهادت شهدای بدر و احد و جنگ های صدر اسلام با حادثه ی عاشورا قابل مقایسه نیست. وقتی انسان تدبّر می کند، می فهمد که چرا از زبان بعضی از ائمه ی ما علیهم السلام نقل شده است که خطاب به سیدالشهداء علیه السلام فرموده اند: «لا یَومَ کَیومِکَ یَا اَبَاعَبدِاللّه»؛ یعنی هیچ حادثه ای مثل حادثه ی تو و هیچ روزی مثل روز تو نیست. چرا؟ چون حادثه ی عاشورا یک حادثه ی استثنایی بود(۱).

ایشان می افزاید:

فرق است بین آن سرباز فداکار و انسان پرشوری که وقتی به میدان می رود، مردم برای او شعاری می دهند و از او تمجید می کنند و می داند که در میدان نبرد، انسان های پرشوری مثل خود او اطرافش را گرفته اند و اگر مجروح یا شهید بشود، مردم با چگونه شوری با او برخورد خواهند کرد، با انسانی که در آن چنان غربت و ظلمی قرار دارد و تنها و بدون یاور و هیچ گونه امید کمکی از طرف مردم، علی رغم تبلیغات وسیع دشمن

۱- سخنرانی ۱۲/۱۱/۷۱، به نقل از کتاب برشعلی از حماسه و حضور، ص ۶۷.

می ایستد و مبارزه می کند و تن به قضای الهی می سپارد و آماده ی کشته شدن در راه خدا می شود. عظمت شهدای کربلا در این است. آن ها بر مبنای احساس تکلیف که همان جهاد در راه خدا و دین بود، از عظمت دشمن نترسیدند و از تنهایی خود وحشت نکردند. آن ها کم بودن عده ی خود را، مجوزی برای گریختن از مقابل دشمن قرار ندادند. همین نترسیدن از عظمت پوشالی دشمن است که به یک رهبر و یک ملت عظمت می بخشد(۱).

نعمت عزاداری

نعمت عزاداری

از دیدگاه مقام معظم رهبری، عزاداری و گریه بر مصایب اهل بیت اطهار علیهم السلام، یک نعمت خدادادی است که شایان سپاس گذاری به درگاه خداوند است. از دیدگاه ایشان، گسترش نهضت های اسلامی پی آمد نهضت عاشورا است و حساسیّت این نعمت را آن گاه در می یابیم که بدانیم نخستین وظیفه ی بندگان در برابر نعمت های الهی، سپاس گزاری و سپس، کوشش برای حفظ آن هاست. ایشان فرموده است:

یک وقتی کسی نعمتی ندارد، سؤالی هم در مقابل آن نعمت از او پرسیده نمی شود، اما کسی که نعمتی را دارد، آن وقت از او سؤال می شود. یکی از بزرگ ترین نعمت ها، نعمت یاد و خاطره؛ یعنی نعمت مجالس عزا، نعمت محرم و نعمت عاشورا برای جامعه ی شیعی ماست. از این جلسات و از این خاطره چه استفاده ای باید کرد؟ شکر این نعمت چیست؟ این مطلبی است که من می خواهم به عنوان سؤال مطرح کنم و شما جواب بدهید. این نعمت با این عظمت، دل ها را به منبع جوشش ایمان اسلامی متّصل می کند. این نعمت کاری کرده که در طول تاریخ، ستم گران حاکم، از عاشورا و از قبر امام حسین علیه السلام ترسیده اند...

۱- سخنرانی ۱۲/۱۱/۷۱، به نقل از کتاب برشعلی از حماسه و حضور، ص ۶۷.

از ایـن نعمت بایـد اسـتفاده کرد. هم مردم و هم روحـانیون بایـد از این نعمت اسـتفاده کننـد. اسـتفاده ی مردم این است که به مجـالس عزاداری دل ببندنـد و این مجالس را اقامه کننـد. مردم مجلس عزاداری را هر چه می تواننـد در سـطوح مختلف بیشتر کنند(۱).

ضرورت عزاداری از دیدگاه اهل سنت

آن چه از کتـاب های معتبر اهل سـنت برداشت می شود، مباح دانسـتن عزاداری و گریسـتن بـدون فریاد است. دانشـمندان اهل سنت در باره ی فریاد زدن در گریه اختلاف نظر دارنـد. پیروان «شافعی» و «احمد حنبل» این کار را مباح می دانند، ولی پیروان «مالکی» و «ابو حنیفه» این گونه گریه و عزاداری را جایز نمی دانند.

«عبدالرحمن جزایری» در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» می نویسد:

از دید مالکیه و حنفیه، گریه ی صدادار و همراه با فریاد زدن حرام است، اما از نظر شافعیه و حنبلیه، این عمل مباح و روا است، چنان که اشک ریختن و گریه ی بدون بی تابی و فریاد به اتفاق جمیع علمای اهل سنت مباح است(۲).

یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت در این باره می نویسد:

اگر گریـه برای دلسـوزی بر میت و ترس از عـذاب خداونـد باشـد، کراهت نـدارد، امـا اگر برای جزع و تسـلیم نشـدن در برابر قضای الهی باشد مکروه و یا حرام است. این حکم در صورتی است که گریه با صدا باشد، اما بدون صدا هیچ اشکالی ندارد. از روایـات چنین به دست می آیـد که گریه ی پیش از مرگ جایز است، چنان که پس از مرگ نیز چنین است؛ زیرا پیامبر نزد قبر یکی از دختران شان گریه کردند و هم چنین

۱- سخنرانی ۲۲/۳/۷۳ به نقل از کتاب برشعلی از حماسه و حضور، ص۷۸.

۲- الفقه عن المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۸۴.

در زیارت قبر مادر بزرگوارشان، آمنه همراه اصحاب گریستند(۱).

البته در دیگر کتاب های اهل سنت مانند: «فتاوی الهندیه» و «فتاوی غیاثیه» نیز مطالبی مشابه آمده است که از آن ها چشم می پوشیم.

فصل سوم : سیره های عزاداری

اشاره

فصل سوم ــ سیره های عزاداری

زیر فصل ها

سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

سیره ی ائمه ی معصومین علیهم السلام

سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

همانا که در پیروی از رسول خدا، سرمشق و الگوی نیکویی وجود دارد (۲).

رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه ی انسان ها بهترین الگوی رفتاری و سرمشق زندگی است به گونه ای که پیروی از رفتار و اسوه سازی از کردار نیکوی ایشان، خود، برنامه ای کامل برای رستگاری بشر خواهد بود.

در سیره ی عملی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمونه های از عزاداری وجود دارد که شیعه و سنی در باره ی آن اتفاق نظر دارند و هر دو، آن را نقل کرده اند. چه بسا در بسیاری موارد، خود ایشان، برپایی عزاداری را دستور داده یا در آن شرکت داشته است. برای نمونه، ایشان در پایان جنگ احد دستور داد برای بزرگداشت شهیدان احد به ویژه حضرت حمزه علیه السلام، مجلس عزاداری برپا کنند. «ابن مسعود» می نویسد:

رسول خدا در جنگ احد به شدت بر جنازه ی حمزه گریست، در حالی که مانند آن را از ایشان ندیده بودیم. جنازه ی او را به سوی قبله گذاشت، سپس با صدای بلند

۱- ارشاد السّاری، ج ۲، ص ۴۱۴، باب قول النبی.

۲- حشر، ۷.

گریه کرد، به قدری که از هوش رفت. سپس فرمود: ای عموی رسول خدا! ای شیر خدا! و ای شیر رسول خدا! ای حمزه! ای عمل کننده به کارهای ثواب! ای حمزه! ای زداینده ی غم ها و سختی ها از چهره ی رسول خدا(۱).

همانند این مطلب در کتاب های دیگر اهل سنت مانند: «مستدرک حاکم نیشابوری» نیز به چشم می خورد. افزون بر آن، نمونه های دیگری از عزاداری پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ آمده است که اینک نام می بریم: عزاداری پیامبر صلی الله علیه و آله در شهادت حضرت جعفر بن ابی طالب علیه السلام، عزادرای بر فرزند خردسال شان ابراهیم، عزاداری در کنار قبر مادر بزرگوارشان؛ آمنه، عزاداری در کنار مزار دخترشان که در مدینه از دنیا رفت، عزاداری بر «سعد بن خوله»، و گریستن در مرگ «عثمان بن مظعون» و... که شیعه و سنی این موارد را نقل کرده اند(۲).

هم چنین گریه و عزاداری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ماجراهایی که بعدها رخ داد، گواه دیگری است.

«حافظ بن علی بن بیهقی»، به نقل از امام زین العابدین علیه السلام و ایشان نیز از «اسماء بنت عمیس» این گونه نقل می کند:

من در ولادت حسن و حسین علیهماالسلام قابله ی جده ات، فاطمه علیهاالسلام بودم. چون حسین به دنیا آمد، رسول خدا به من فرمود: ای اسماء! فرزندم را بیاور! من نیز حسین را در پارچه ی سفیدی پیچیدم و نزد آن حضرت آوردم. ایشان در گوش راست او، اذان و در گوش چپش، اقامه گفت و آن را در دامن خود گذاشته و گریست. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت باد! برای چه گریه می کنید؟ فرمود: بر این پسرم می گریم. گفتم: او که هم اکنون به دنیا آمده (و باید شاد باشید). فرمود: ای اسماء! پسرم را گروهی ستم گر

۱- سیره ی حلبیه، ج ۲، ص ۶۰.

۲- برگرفته از «پاسخ به شبهات عزاداری».

خواهند کشت. خدا شفاعتم را به ایشان نرساند. سپس به من فرمود: به فاطمه چیزی نگویی؛ چون تازه بچه دار شده است(۱).

بدین ترتیب، نخستین مجلس عزاداری بر سالار شهیدان، ساعتی پس از ولادت او برپا شد. در مقتل «ابن جوزی» آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفری آماده می شد و امام حسین علیه السلام در آن زمان دو سال بیشتر نداشت. حضرت در آغاز حرکت، ناگهان توقف کرد و فرمود: «اِنّا للّه وَ انّا اِلَیهِ رَاجِعوُن». آن گاه اشک از چشمان شان سرازیر گردید. اصحاب، دلیل گریه را جویا شدند و ایشان در پاسخ آنان فرمود: هم اکنون جبرئیل بر من نازل شد و مرا از سرزمینی خبر داد که در کنار رود فرات واقع شده و نامش کربلاست و حسین، فرزند فاطمه در آن سرزمین به شهادت می رسد. اصحاب پرسیدند: قاتل او چه کسی است؟ حضرت فرمود: مردی به نام یزید، فرزندم را خواهد کشت. هم اکنون محل دفن فرزندم را می نگرم. آن گاه با حالتی بسیار غمگین از سفر منصرف شد. سپس خطبه ای خواند و پس از پایان خطبه، دست راست خود را بر سر حسن و دست چپ خود را بر سر حسین گذاشت. بعد دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! محمد، بنده و پیامبر توست و این دو، برگزیدگان خانواده ی من و اصل و ریشه ی من هستند. این دو را جانشین خود در میان امّتم می گذارم. خدایا! شهادت را برای حسین، مبارک گردان و او را سرور شهیدان امتم قرار ده و برای قاتل و خوار کننده اش، هیچ برکتی روا مدار!

چون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به این جا رسید، صدای حاضران در مسجد به گریه بلند شد. حضرت فرمود: آیا بر او گریه می کنید و او را یاری نمی دهید؟! سپس از مسجد بیرون رفت. پس از چند لحظه، با چشمان اشک بار به مسجد باز گشت و با چهره ای برافروخته فرمود: ای مردم! من دو گوهر گرانبها را در میان شما بر جای می گذارم؛

۱- ذخائر العقبی، حافظ محب الدین طبری، ص ۱۱۹، باب ۹.

کتاب خدا و عترتم که با آب حیاتم و ثمره ی وجودم آمیخته اند. این دو از هم جدا نخواهند شد تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من در باره ی اهل بیتم، چیزی جز دوستی آنان از شما نمی خواهم و این چیزی است که پروردگارم به من دستور فرموده است. پس به هوش باشید که در روز قیامت، در کنار حوض کوثر شما را در حالی که با اهل بیتم، دشمنی ورزیده و بر آنان ستم روا داشته باشید، دیدار نکنم(۱).

گفتنی است گریه و سوگواری بر امام حسین علیه السلام در تاریخ پیامبران الهی نیز وجود دارد که از آن میان، به عزاداری حضرت آدم علیه السلام می توان اشاره کرد. با این حال، نخستین برپا کننده ی مجلس عزا برای امام حسین علیه السلام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

سیره ی ائمه ی معصومین علیهم السلام

اشاره

سیره ی ائمه ی معصومین علیهم السلام

به جرأت می توان گفت ائمه ی معصومین علیهم السلام در گسترش فرهنگ عزاداری به ویژه در باره ی امام حسین علیه السلام نقش بسزایی داشته اند. آن بزرگواران با برپایی مجلس های گوناگون عزاداری، یاد و خاطره ی شهیدان کربلا را زنده نگاه داشتند. آنان بر این نکته پافشاری می کردند که حتی اگر بر خود انسان، مصیبتی وارد شود، شایسته است به نیّت زنده نگاه داشتن مصیبت امام حسین علیه السلام بر آن عزا بگرید.

باید گفت پس از حادثه ی کربلا، مجلس عزاداری شهیدان کربلا، به صورت ژرف تر و رسمی تر در جامعه گسترش یافت که ائمه ی معصومین علیهم السلام در ادامه یافتن این فرهنگ، نقش ارزنده ای داشتند. اینک، به سیره ی برخی از این

۱- مقتل ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۶۴.

پیشوایان معصوم در زمینه ی عزاداری می پردازیم.

الف) سیره ی امام سجاد علیه السلام

الف) سیره ی امام سجاد علیه السلام

ایشان را یکی از «بکائون» عالم نامیده اند؛ زیرا در سجده های طولانی خویش، چنان اشک می ریخت که زمین، تر می شد. البته گریه ی ایشان تنها به خوف الهی خلاصه نمی شد، بلکه با گذشت ۲۰ سال از جریان کربلا، ایشان هم چنان از گریستن بر مظلومیت خانواده ی خویش، به ویژه پدر بزرگوارشان دست بر نداشت. آن حضرت با این کار، غم ایام را بر خود هموار می کرد و با خنثی ساختن تبلیغات سوء بنی امیه، جنایات های آنان را به مردم یادآور می شد.

روزی یکی از خدمت گزاران ایشان با دیدن این حالت گفت:

ای پسر رسول خدا به فدایت! بیم ناکیم به دلیل این همه گریه و غصه تلف شوید!

پاسخ حضرت این بود:

در پیشگاه خداوند، غم و غصه ی فراوانی دارم و چیزی را دیده ام که تو ندیده ای! هر گاه جریان شهادت فرزندان فاطمه را به یاد آورم، بغض به قدری گلویم را می فشارد که نزدیک است خفه شوم... پسر رسول خدا را کشتند، در حالی که تشنه بود... یعقوب، ۱۲ پسر داشت و خداوند، یکی از آنان را برای مدتی از پیش چشم او دور کرد، در حالی که می دانست فرزندش زنده است. با این حال آن قدر گریست که چشمانش نابینا شد. من چگونه نگریم در حالی که در یک روز، ۱۷ تن از خانواده ام از پدر و برادر و عمویم را پیش چشمم سر بریدند؟ چگونه اندوه من پایان یابد؟ چرا گریه نکنم، در حالی که پدرم را از آبی که برای همه ی حیوانات و درندگان آزاد بود، باز داشتند؟!(۱).

۱- مناقب، ج ۴، ص ۱۸۰.

ب) سیره ی امام باقر علیه السلام

ب) سیره ی امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام در دوران خفقان زای اموی، شاعران معاصر خویش را، به طور پنهانی فرا می خواند و آن گاه با برپایی مجلس عزاداری، نوحه سرایی آنان را می شنید و به همراه دیگر حاضران می گریست. «کمیت بن زید اسدی» یکی از این شاعران است که اشعار جان سوزی در توصیف حادثه ی کربلا سروده است. امام باقر علیه السلام در باره ی ایشان فرمود:

اگر سرمایه ای داشتیم، در پاداش شعر کمیت به او می بخشیدیم، ولی جزای تو همان دعایی است که پیامبر در باره ی حسّان بن ثابت فرموده است و به دلیل دفاع از اهل بیت همواره از پشتیبانی فرشته ی روح القدس برخوردار خواهی بود(۱).

هم چنین ایشان در تشویق مردم به برپایی این آیین می فرمود:

در روز عاشورا برای امام حسین مجلس عزاداری برپا دارید و همراه با خانواده بر مصایب آن حضرت بگریید و شیون و زاری کنید. هم چنین هنگام دیدار، بر آن حضرت بگریید و همدیگر را تعزیت دهید و بگویید:اَعظَمَ اللّهُ اُجورَنَا بِمُصابِنا بِالحُسین وَ جَعَلَنا و ایّاکُم مِنَ الطّالبینَ بِثَارِهِ مَعَ وَلِیّهِ الامامَ المَهدی مِن آلِ مُحمَّدٍ.(۲) هر کس چنین کند، من پاداش دو هزار حج و عمره و جهاد در رکاب رسول الله و ائمه را برایش تضمین می کنم(۳).

در واقع، حضرت امام محمد باقر علیه السلام، عزاداری را به سبک امروزی آن پایه ریزی کردند.

۱- مصباح المجتهد، ص ۷۱۳.

۲- خداوند پاداش ما را در مصیبت حسین افزون کند و ما را از خون خواهان او قرار دهد همراه ولّی خدا، امام مهدی از خاندان پیامبر.

۳- کامل الزیارات، ص ۱۷۴.

ج) سیره ی امام صادق علیه السلام

ج) سیره ی امام صادق علیه السلام

عصر امام صادق علیه السلام به دلیل انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس، با کشمکش های سیاسی همراه بود. از این رو، رژیم حاکم تا اندازه ای از فعالیت ها و حرکت های مذهبی غافل ماند. به همین دلیل، این گونه فعالیت ها در جامعه گسترش یافت. حضرت صادق علیه السلام، نیز با بهره گیری از این فرصت، به پرورش شاگردانی در زمینه های علمی و گسترش شعایر مذهبی به ویژه عزاداری برای سالار شهیدان پرداخت. پس دوران امام صادق علیه السلام را باید دوره ی تثبیت فرهنگ عزاداری برای امام حسین علیه السلام دانست. ایشان با تفقّد و تشویق شاعران، این مجلس ها را به طور آشکار گسترش داد به گونه ای که همگان در آن شرکت می جستند. در تاریخ آمده است:

ابوهارون، شاعر معاصر امام صادق علیه السلام که مردی نابینا بود، روزی نزد امام صادق علیه السلام آمد. حضرت به او فرمود: ای اباهارون! از آن اشعاری که در سوگ جدم، حسین سروده ای، بخوان! سپس دستور داد زنان در مجلس حضور یابند و پشت پرده بنشینند و بر مصایب اهل بیت علیهم السلام گریه کنند. ابوهارون، قصیده ی معروف خود را در وصف کربلا و توصیف حال عاشقان زیارت آرام گاه حضرت حسین علیه السلام خواند به گونه ای که صدای شیون از جمعیت برخاست. حضرت امام صادق علیه السلام به شدت می گریست و شانه هایش تکان می خورد(۱).

ایشان همیشه از این جریان اندوهگین بود و هر گاه نام حسین علیه السلام برده می شد، آن روز خنده از لبان ایشان محو می گردید. «ابوبصیر» می گوید:

در محضر آن حضرت بودم که یکی از دختران امام حسین علیه السلام وارد مجلس شد. حضرت او را مورد نوازش قرار داد و بوسید. سپس فرمود: خدا خوار کند کسی را که

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۹۱.

به شما توهین کرد و انتقام شما را بگیرد! خدا لعنت کند کسانی را که پدران شما را به شهادت رساندند... همانا پیامبران، صدیقان، شهدا و فرشتگان الهی بر حسین علیه السلام بسیار گریستند. آن گاه خود حضرت نیز بسیار گریه کرد و فرمود: ای ابابصیر! هرگاه چشمم به یکی از فرزندان و نسل حسین می افتد به یاد آن چه برای پدرشان و یارانش رخ داده است، حالتی به من دست می دهد که نمی توانم تاب بیاورم. ای ابابصیر! حتی فاطمه نیز بر فرزندش می گرید(۱).

د) سیره ی امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام

د) سیره ی امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام

در دوران امام کاظم علیه السلام به دلیل خفقان شدید بنی عباس از رونق مجلس های عزاداری کاسته شد، زیرا عمر پربرکت آن حضرت در زندان های عباسیان گذشت. البته این وضع در زمان حضرت رضا علیه السلام اندکی بهبود یافت. دلیل آن نیز توطئه ی ولی عهدی مأمون بود که امام رضا علیه السلام این فرصت را غنیمت شمرد، و این سنت را زنده کرد.

«ابو علی دعبل خزاعی» شاعر توانا و علاقه مند به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام در دوران امامت امام رضا علیه السلام می زیست. وی در سال ۱۹۸ هجری قمری در مرو به حضرت رسید که با استقبال ایشان روبه رو شد. او می گوید:

در شهر مرو، مولایم علی بن موسی علیه السلام را دیدم که با حالتی محزون میان یاران خود نشسته بود. با دیدن من خوشحال شد و فرمود: خوشا به سعادتت ای دعبل که ما را با دست و زبانت یاری می کنی! سپس مرا احترام کرد، نزد خود نشانید و فرمود: دوست دارم برای من، شعری بخوانی. این روزها، روز حزن و اندوه ماست و روز شادی دشمنان مان. من نیز شعری را که تازه سروده بودم، خواندم و حضرت و خانواده و یاران

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۸؛ کامل الزیارات، ص ۸۸.

ایشان به شدت گریستند(۱).

این سنت پس از حضرت رضا علیه السلام به صورت خانگی از سوی علویان، پی گرفته شد، ولی اندکی بعد با سرکوب عباسیان روبه رو گردید. با افزایش فشار حکومت عباسی بر شیعیان، مجلس های عزاداری به تعطیلی کشیده شد و این وضع تا پایان حکومت آنان ادامه داشت. ائمه ی اطهار علیهم السلام با وجود مشکلات بسیار، این فرهنگ را در فراز و نشیب تاریخ، زنده نگاه داشتند و از نسلی به نسل دیگر منتقل کردند.

بزرگان دینی و امام خمینی قدس سره

با آغاز غیبت کبرای صاحب العصر عج الله تعالی فرجه الشریف رهبری جامعه بر عهده ی علما و فقهای دین قرار گرفت، این روش به گونه ی دیگر ادامه یافت. این بزرگان با پیروی از شیوه ی رفتاری پیشوایان معصوم علیهم السلام در گسترش این فرهنگ کوشیده اند. آنان چنان رابطه ی تنگاتنگی با مجلس روضه داشته اند که همواره خود را مدیون روضه ی اباعبدالله علیه السلام می دانستند. به همین دلیل، به همراه دسته جات عزاداری در کوچه و بازار به راه می افتادند و مانند همه ی مردم بر سر و سینه می زدند. افزون بر آن، برخی از این بزرگان، مجلس درس و بحث خود را نیز با یاد و خاطره ی شهیدان کربلا آغاز می کردند یا به پایان می رساندند.

در این میان، حضرت امام خمینی قدس سره، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. ایشان هنگام اقامت در کربلا، در روزهای تاسوعا و عاشورا برای امام حسین علیه السلام، مجلس عزاداری برپا می کرد و خود از آغاز تا پایان مجلس، با حاضران همراه بود. هم چنین در روزهای عاشورا در حسینیه ی جماران، مجلس روضه برگزار می کرد و به احترام نام مقدس امام حسین علیه السلام بر روی زمین می نشست و با فروتنی

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷.

تمام، اشک می ریخت. ایشان، به قدری دل باخته ی نام مقدس امام حسین علیه السلام بود که با شنیدن صدای مداح و روضه خوان، صدای هق هق گریه هایش بر می خاست.

خمینی بزرگ، کسی بود که در غم از دست دادن فرزند بزرگ خود «آیت الله سید مصطفی خمینی» قطره ای اشک نریخت، ولی به محض شنیدن روضه ی روضه خوان خود (حاج آقای کوثری) اشک از دیدگانش سرازیر می گشت.

در بعد از ظهر عاشورای سال ۱۳۴۲، او را در مدرسه ی فیضیه می بینند، در حالی که به حالت نماز، تحت الحَنَک عمامه ی خود را باز کرده و قدری گل به جلوی عمامه ی خویش مالیده بود. مردم و طلاب، بزرگ مرد انقلاب اسلامی را در حالی می دیدند که در پیش مقام قدسی حسین علیه السلام رخ بر خاک می ساید(۱).

هم چنین در احوال «ملا آقای دربندی» ــ از شاگردان مرحوم انصاری رحمه الله ــ می نویسند:

در اقامه ی مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام اهتمامی فراوان داشت و بر آن مواظبت می کرد. در این امر به گونه ای بود که در بالای منبر از شدت گریه، غش کرد و در روزعاشورا لباس های خود را از بدن در می آورد و پارچه ای به خود می بست و خاک بر سر می ریخت. و گِل به بدن می مالید و با همان شکل و صورت بر منبر می رفت و روضه خوانی می کرد(۲).

حضرت «آیه الله بروجردی رحمه الله » در شرح حال خود می فرماید:

دورانی که در بروجرد بودم، یک مدت چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد می کرد، تا این که روز عاشورا هنگامی که دسته های عزاداری در شهر به راه افتاده

۱- آئین ستایشگری، ص ۳۱.

۲- آئین ستایشگری، ص ۲۸.

بودند، مقداری گِل از سر یکی از بچه های عزادار دسته ــ که به علامت عزاداری، گل به سر خود مالیده بود ــ برداشتم و به چشم خود کشیدم. در نتیجه، چشمانم دید و نور خود را باز یافت و دردش تمام شد(۱).

به همین دلیل، ایشان تا پایان عمر شریف خود، با وجود سن زیاد، به عینک و یا جراحی چشم نیاز پیدا نکرد.

در باره ی «علامه امینی رحمه الله » صاحب کتاب الغدیر نیز گفته اند:

او از محبین کامل و عاشق آل محمد علیهم السلام بود. می توان گفت کتاب او نیز اثری از آثار این عشق بی کران است. بسیار اتفاق می افتاد که اهل منبر و نوحه خوانان از مشاهده ی انقلاب حال او به هنگام ذکر مصیبت، منقلب می شدند و چونان خود او، از سرِ درد می گریستند. این حالت هنگامی بیشتر اوج گرفت که گوینده ی مصیبت به نام بانوی کبری صدیقه ی زهرا علیهاالسلام می رسید. این جا بود که خون در رگ های پیشانی او متراکم شد و گونه هایش برافروخته می گشت و چونان کسی که از ظلمی که بر ناموس او رفته است، در برابرش سخن گویند، از چشمانش همراه اشک بی امان، شعله ی آتش بیرون می زد(۲).

باری، این سترگ مردان والای دین و دانش به مصداق همان سخن مقام معظم رهبری ــ در بخش پیشین ــ ارزش نعمت عزاداری برای امام حسین علیه السلام را درک می کردند. از این رو، برای پاس داشت و گسترش آن، تلاش فراوانی از خود نشان می دادند.

۱- آئین ستایشگری، ص ۲۸.

۲- آئین ستایشگری، ص ۳۱.

فصل چهارم : آموزه های عزاداری

اشاره

فصل چهارم ـ آموزه های عزاداری

فرهنگ عزاداری، آیینی پربار و متعالی است که از ورای سال ها رنج و دشواری که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به جان پذیرفته اند و از میان دریایی از خون های به ناحق ریخته شده ی نسل های گذشته به دست ما رسیده است. این فرهنگ، بیش از هزاران درس و پیام آموزنده برای ما به ارمغان آورده است. پس به فرموده ی مقام معظم رهبری:

درس های عاشورا را باید خوب فهمید و به یکایک آن عمل کرد.

در این گفتار آموزه های عزاداری را در سه بخش فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پی می گیریم:

آموزه های فرهنگی

اشاره

آموزه های فرهنگی

به یقین آموزه های فرهنگی عزاداری به ویژه در جریان شهادت امام حسین علیه السلام بزرگ ترین پی آمد این حادثه به شمار می رود. این مسأله به صورت مستقیم در فرهنگ ما اثر نهاده و گرایش به آن، دست آوردهای فرهنگی ـ ارزشی سودمندی را در پی داشته است. بسیاری از مردم در جریان برپایی این آیین ها و با الگوسازی از حادثه ی کربلا، منش و روش خود را تغییر می دهند و با الهام گرفتن از گزاره های ارزشی عاشورا، می توانند در تغییر سرنوشت خود، خانواده و اجتماع خویش، نقش داشته باشند.

اینک در سه محور اعتقادی، اخلاقی و عرفانی به این گزاره های ارزشی می پردازیم.

الف) آموزه های فرهنگی ـ اعتقادی

اشاره

الف) آموزه های فرهنگی ـ اعتقادی

تبیین نظام مند باورهای اعتقادی مردم یکی از هدف های پیشوایان معصوم

علیهم السلام برای گسترش آموزه های ناب اسلامی است. بنابراین هر یک از آنان با توجه به شرایط مکانی و زمانی، به گونه ای در این راه گام برداشته اند. در این جا نمونه هایی از این آموزه ها را بر می شماریم:

۱_ خداباوری

۱_ خداباوری

خداباوری در بینش خلاصه نمی شود، بلکه کردار نیز بایـد تجلّی یابد. از این رو، توحید به دو دسـته ی: توحید نظری و عملی تقسیم می گردد. حسـین بن علی علیه السـلام به دلیل برخورداری از روحیه ی خـداباوری، از شـهادت خود آگاه است. با این حـال، هر انـدازه به لحظه ی شـهادت نزدیک تر می شود، شوق شـهادت طلبی در او افزایش می یابـد. این بـدان دلیل است که فرد، خود را در ذات الهی، فنا شده می داند. پس، از مرگ سرخ، هراسی ندارد، بلکه با شوق آن را می پذیرد.

علی علیه السـلام نیز در سحرگاه شب ۱۹ مـاه رمضان، با آگاهی و باور کامل به ذات باری تعالی، خود را برای شـهادت آماده می کند و به سوی محراب دیدار گام می نهد.

۲_ بازگشت

۲_ بازگشت

یقین یافتن به «معاد» یکی دیگر از درس های آموزنده ی عزاداری است. به همین دلیل، آن گاه که حضـرت زینب علیهاالسلام هنگام به میدان رفتن امام حسین علیه السلام بی تابی می کند، ایشان اصل «بازگشت» را به زینب علیهاالسلام یادآور می شود:

خواهرم! خدا را فراموش مکن؛ زیرا زمینیان و آسـمانیان همه می میرند. هر چیزی جز خداوند فناپذیر است و اوست که دوباره، همه را بر می انگیزاند(۱).

هم چنین در شب عاشورا به قاسم بن الحسن علیه السلام می فرماید:

۱- موسوعه امام حسین، ج ۷، ص ۴۰۴.

پسرم! کمی درنگ کن تا از دست جدت رسول خدا سیراب شوی(۱).

یاران وفادار امام حسین علیه السلام نیز در شب عاشورا، به شوق دیدار پروردگار، بی تابی می کردند و بی صبرانه در پی نوشیدن شراب وصل بودند.

۳_ شفاعت

۳_ شفاعت

شفاعت یکی از بحث های اعتقادی و سازنده است که همواره در لابه لای بیان ماجرای شهادت ائمه ی اطهار علیهم السلام مطرح می گردد. در واقع شفاعت، گونه ای میانجی گری است که رسول خدا و ائمه ی اطهار علیهم السلام میان خدا و مؤمنان انجام می دهند که به خطایی دست یازیده اند. بر همین اساس، ائمه ی معصومین علیهم السلام، بعضی افراد را به دلیل ستمی که بر آنان روا می داشتند، از شفاعت خود محروم می کردند. هم چنین گاهی به دلیل یک خدمت کوچک، افرادی را از شفاعت خویش بهره مند می ساختند. برای نمونه اباعبدالله الحسین علیه السلام از قاتل خویش می خواهد از سنگدلی خود دست بردارد تا مشمول شفاعت آن حضرت گردد. هم چنین حضرت سجاد علیه السلام در کوفه از کوفیان پرسید:

در روز قیامت هنگامی که در پیشگاه عدل الهی حاضر شدید، به خدا و رسول او چه پاسخی می دهید؟

سپس آنان را لعن و نفرین کرد؛ یعنی کوفیان را از شفاعت سلسله ی امامت محروم گرداند. در سجده ی «زیارت مقدسه ی عاشورا» نیز همین پدیده به چشم می خورد، آن گاه که از خداوند شفاعت امام حسین علیه السلام را در روز قیامت می خواهیم.

۴_ جایگاه امامت

۴_ جایگاه امامت

در برپایی مراسم عزاداری و هنگام بیان مصایبی که بر ائمه ی اطهار

۱- معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۵.

علیهم السلام رفته است، چهره ی پلید غاصبان حکومت بیش از پیش آشکار می شود.

شرکت کننـدگان در آیین عزاداری بـا انـدکی درنـگ در هـدف خـود از حضور در این مراسم و گریسـتن بر مصـیبت امامـان معصوم علیهم السـلام در می یابنـد که سـتم کننـدگان بر مقـام ولایـت و امـامت، چه گروه هایی بوده انـد. در این صورت می تواننـد بـا تطبیق آن جریان ها با اوضاع زمانه ی خود، از حق یا باطل بودن جریان های موجود آگاه گردنـد و برای قرار گرفتن در جاده ی رسـتگاری بکوشـند. حضـرت امام حسین علیه السلام در برخورد با «حرّ بن یزید ریاحی» همین نکته را گوشزد می کند، آن جا که می فرماید:

ای مردم! اگر تقوای خـدا پیشه سازیـد و حق را برای صاحبانش بشناسـید، خداوند شـما بیش تر خشـنود خواهد بود؛ زیرا ما از دودمان و خاندان پیامبر خدا هستیم و در به دست گرفتن حکومت و ولایت بر شما سزاوارتر از آنانی هستیم که به ناحق مدعی آن شدند و به ستم بر شما حکومت کردند(۱).

یا در نامه ای به معاویه چهره ی غاصبان خلافت را این گونه برای مردم آشکار می سازد:

تو جوانی (یزیـد) را به امر ولایـت مردم گمـارده ای که شـراب می خورد و با سگ بازی می کنـد. تو با این کار، دینت را تباه ساخته ای و مردم را هم به نابودی می کشانی(۲).

پیـام رویارویی با حکومت های سـتم کار و نهراسـیدن از خطرهای آن، تنها در عزاداری به معنای واقعی آن به دست می آیـد؛ زیرا هر گونه سوگواری و گریستنی نمی تواند به این هدف، جامه ی عمل بپوشاند.

ب) آموزه های فرهنگی ـ اخلاقی

اشاره

ب) آموزه های فرهنگی ـ اخلاقی

اولین شعار حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در قیام خود احیای مکارم

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲.

۲- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

اخلاقی و فضایل انسانی است که جدش فرموده بود:

«انّی بُعِثتُ لاتَمِّمَ مَکارِمَ الَاخلاق»

او آمده بود تا خُلق و خوی محمدی را در دل مردم زنده کند و بذر اخلاق اسلامی را در دلها بیفشاند. و حتی لحظه ی شهادت آنها نیز زیباترین نگار را در اخلاق بر جای گذاشت و لحظات آخر زندگانی خود و یاران باوفایشان، شاهکاری در نگارخانه ی هنر اخلاق آنها به شمار می رود.

۱. ایثار و آزادگی

۱. ایثار و آزادگی

آزاد منشی و ایثارگری ائمه ی اطهار و یاران شان در برابر دشمنان و دوستان، بیش از پیش بر شکوه نهضت اسلامی می افزاید. آن گاه که علی علیه السلام در بستر شهادت، کاسه ی شیر را به قاتل خود داد، جلوه ای وصف ناپذیر از ایثار را به نمایش گذاشت.

رجز خوانی «عبدالله»؛ پسر حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام در برابر لشگر ابن زیاد نیز روح آزادگی را در یاران امام حسین علیه السلام نشان می دهد، آن گاه که می گفت:

هر چند مرگ برایم ناخوشایند است، ولی سوگند خورده ام که جز با آزادگی، جان نسپارم(۱).

جان فشانی و از خودگذشتگی حضرت عباس علیه السلام هنگام دریافت امان نامه از لشگر دشمن و باقی ماندن وی بر پیمان خود با امام حسین علیه السلام نیز نمونه ی دیگری از این آموزه است. هنگامی که امان نامه ی شمر به حضرت عباس علیه السلام رسید، وی به زهیر بن قین فرمود:

به خدا سوگند! فداکاری خود را به گونه ای به تو نشان بدهم که هرگز نظیر آن را

۱- بحار الانوار، ج۴۴، ص۳۵۲.

ندیده باشی(۱).

همچنین آن گاه که امام حسین علیه السلام با گذشت و آزاد منشی، اشتباه حرّ را بخشید، به او فرمود:

همانا تو آزاده هستی همان گونه که مادرت این نام را بر تو نهاد(۲).

بدین وسیله، امام حسین علیه السلام با ستودن فداکاری حرّ، آزاده زیستی و ایثارگری او را تکریم کرد.

۲. توکل

۲. توکل

انسان با تکیه بر قدرت و یاری الهی به چنان نیرویی دست می یابد که هم چون امام حسین علیه السلام بی واهمه از انبوه پیمان شکنی و هواپرستی دوستان و دشمنان در راه هدف آسمانی خویش گام بر می دارد و آن را به فرجام می رساند. ایشان در آغاز برشمردن انگیزه های قیام خویش، به «محمد بن حنیفه» چنین می نویسد:

از خدا توفیق می خواهم. بر او توکل می کنم و به درگاه او پناه می برم(۳).

و از همان اول قیام، هر گامی را با توکل به سوی مقدرات الهی بر می داشت. حتی در واپسین لحظه ها نیز چنین عرضه می دارد:

خداوندا! در ناتوانی بر تو پناه می آورم و بر تو توکل می کنم در حالی که برای من بسنده ای(۴).

بدین ترتیب، کاروان کربلا- از مدینه با توکل راه می سپرد. هم چنین با توکل به سرزمین کربلا گام می نهد و سرانجام در قربان گاه عشق، به پیشگاه الهی سر

۱- سوگنامه آل محمد، ص۳۰۲.

۲- بحار الانوار، ج۴۵، ص۱۴.

۳- موسوعه، ص۳۴۲.

۴- مقتل الحسین، ص۲۵۷.

تسلیم فرود می آورد.

حضرت امام خمینی قدس سرهنیز با الهام از این مکتب خونین، ندای توکل حسینی سر می دهد و می فرماید:

در همه ی کارها، اتکال به خدا کنید. قدرت ها در مقابل خدا هیچ است... اتکال به خدا بکنید، غلبه به هر چیزی می کنید. پیغمبر اسلام با آن که یک نفر بود، در مقابل همه ی دشمن ها با اتکال به خدا غلبه کرد بر همه... برای این که اتکالش به خدا بود. جبرییل امین پشت سرش بود. شما هم اتکال به خدا کنید تا جبرییل امین پشت سر شما، با شما همراه باشد، فرشتگان با شما همراه باشند(۱).

۳. بردباری

۳. بردباری

بردباری تنها راه کار پشت سر نهادن دشواری ها و رسیدن به هدف است. اهمیت این سخن آن گاه آشکار می شود که به زندگی ائمه ی اطهار علیهم السلام بنگریم. بردباری امام علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران امامت خویش نمونه ی برجسته ی بردباری در تاریخ بشر به شمار می آید. بردباری آنان افزون بر حفظ اسلام از دستبرد نااهلان، بستر را برای حادثه ی آگاهی آفرین عاشورا آماده ساخت. آن گاه عقیله ی بنی هاشم، حضرت زینب علیهاالسلام نیز با پی گیری این آموزه ی سرنوشت ساز توانست پیام جاویدان کربلا را به نسل های آینده منتقل کند. هم چنین پس از آن، ائمه ی اطهار علیهم السلام و پیروان آنان با برپایی مجلس های عزاداری، این آموزه را به صورت نظری و عملی گسترش دادند. امامان معصوم علیهم السلام و پیروان شان تا کنون توانسته اند با بردباری، پیام خون بار نهضت عاشورا را به نسل های پس از خود برسانند و خود نیز در هر دوره ای، سرمشق زنده ی بردباری باشند. به همین دلیل، فشارهای گوناگون دشمنان اسلام بر آنان به

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱.

نتیجه ای نرسیده است و نخواهد رسید؛ زیرا هماره سرافرازانه ندا سر می دادند:

مَا رَأَیتُ اِلّا جَمیلًا.

۴. عمل به وظیفه

۴. عمل به وظیفه

ائمه ی اطهار علیهم السلام در شرایط گوناگون، موضع گیری متفاوتی داشتند، ولی در هر حالت، تکلیف خویش را به انجام می رساندند. عاشورا، مکتب شناخت وظیفه و عمل کردن به آن است. اگر مسلمانان آموزه های زندگی آفرین عاشورا را به درستی به کار می بردند، می توانستند بدون هراس از قدرت های پیدا و پنهان، وظیفه ی خود را در باره ی گسترش پیام اسلام راستین به انجام رسانند. وظیفه ی ما، عمل به تکلیف الهی و بالاترین پیروزی، به فرجام رساندن این کار، بدون نظرداشت نتیجه ی آن است.

حضرت امام خمینی قدس سره می فرماید:

همه ی ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم نه مأمور نتیجه(۱).

۵. مبارزه با نفس (جهاد اکبر)

۵. مبارزه با نفس (جهاد اکبر)

آیین عزاداری و فرهنگ شهادت بیان گر جایگاه والای کسانی است که پیش از پیروزی و سربلندی در جهاد اصغر و مبارزه با دشمن بیرونی، از مبارزه با دشمن درونی ــ که دشمنی بزرگ تر و خطرناک تر است ــ روسفید بیرون آمده اند. در واقع، دشمن بیرونی، ساخته و پرداخته ی طغیان دشمن درونی است که برای سرکوب آن باید در آغاز، دشمن نفس را مهار کرد تا ارزش جهاد اصغر آشکار گردد.

یکی از مهم ترین آموزه های آیین عزاداری، جهاد با دیو نفس است که رستگاری دنیا و آخرت را در بر دارد؛ زیرا در محفل های روضه خوانی از کسانی،

۱- کلمات قصار مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ص ۵۰.

سخن به میان می آید که بر نفس سرکش خویش، مهار زده اند، آن گاه با گام نهادن در جهاد اصغر رشادت و سربلندی برای اسلام آفریده اند. امام خمینی قدس سره در این باره می فرمایند:

باید خودتان را بسازید تا بتوانید قیام کنید. خود ساختن به این که تبعیّت از احکام خدا کنید(۱)... تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید، نمی توانید جهاد فی سبیل اللّه و دفاع از حریم اللّه نمایید(۲).

۶. شجاعت

۶. شجاعت

یکی از ویژگی های ائمه ی اطهار علیهم السلام در رویارویی با ستم کاران، دلیری آنان است. این ستارگان آسمان ولایت، بی هیچ گونه بیمی در برابر فشارهای دشمنان اسلام ایستادند. آنان در صحنه های نبرد، هم آورد نداشتند و از انبوه سپاهیان دشمن نمی هراسیدند. افزون بر جنگ های دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام، آشکارترین نبرد، جنگ سال ۶۱ ه ق در سرزمین کربلا است. یاران دلیر امام حسین علیه السلام با شجاعت تمام، به قلب سپاهیان دشمن هجوم می آوردند و در راه دیدار معشوق، شربت وصل می نوشیدند. همین روحیه در رگ نسل های مسلمان جاری گشت که بارزترین نمونه ی آن، پایداری جوانان سرافراز ایران اسلامی در جریان پیروزی انقلاب و ۸ سال دفاع مقدس است. امام خمینی قدس سرهدر این باره می فرماید:

ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد. ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله ای بر جبهه ی ستم کاران و حکومت های شیطانی زد. ماهی که به نسل ها در طول تاریخ، راه پیروزی

۱- کلمات قصار، ص۶۶.

۲- کلمات قصار، ص ۷۵.

بر سرنیزه را آموخت(۱).

ج) آموزه های فرهنگی ـ عرفانی

اشاره

ج) آموزه های فرهنگی ـ عرفانی

عاشورا افزون بر ستم ستیزی و قیام برای اقامه ی عدل، از جنبه های عرفانی بی شماری برخوردار است. عاشورا، مرز مشترک عرفان و حماسه است که آیین های عزاداری، این معنا را در مردم بارور ساخته است. در این زمینه، میان آفریده و آفریدگار، دلدادگی ویژه ای پدیدار می شود که بنده در پرتو آن، دیگر خود را نمی بیند و هر آن چه را از «او» می رسد، نیکو می پندارد.

۱. عشق

۱. عشق

عشق، اکسیری روح فزا و زلال ترین حالت روحی آدمی است که پیشوایان دینی ما در فرازمندترین قله ی آن ایستاده اند و در بستر آن به کمال مطلق رسیده اند. شهادت و عروج آنان به سوی معشوق، گویای این مدعاست. آنان، تن را بسان قفسی می دیدند که مرغ جان را از پرواز به سوی حق باز می دارد. از این رو، با فنا گشتن در بارقه ی الهی، کبوتر دل را به آشیانه ی دوست رهنمون می شدند و از جام بقا سیراب می گشتند. این عرفان ناب، در سراسر زندگی بزرگ پیشوایان دین وجود دارد و لحظه ی عروج شان، زیباترین برگ از کتاب عاشقی آنان به شمار می آید. در این میان، عزاداری، بازتاب دهنده ی راستین این عشق پایان ناپذیر است. حضرت امام خمینی قدس سرهدر باره ی شهیدانی که این آواز را از خط سرخ عاشورا دریافت کرده اند، چنین می فرماید:

... [شهیدان] بر توسن شرف و عزت به معراج خون تاخته اند و در پیشگاه عظمت حق و مقام جمع الجمع، به شهود و حضور رسیده اند(۲)... لکن آن بُعد عرفانی و آن

۱- کلمات قصار، ج۳، ص۲۲۵.

۲- صحیفه ی نور، ج۲۰، ص۵۹.

جلوه ی معنوی ربّانی، که جان ها را به سوی خود پرواز می دهد و آن قلب های ذوب شده در تجلیّات الهی را با چه قلم و چه هنر و بیانی می توان ترسیم کرد؟(۱).

۲. یاد خدا

۲. یاد خدا

یاد خدا، مرتبه ی بلند عرفانی ای است که انسان در همه حال از یاد حق، غافل نشود. این مقام، دو مرحله دارد؛ قلبی و زبانی. یاد خدا و دل سپردن به یاری بی نظیر الهی در بحرانی ترین لحظه های زندگی، ویژگی برجسته ای است که در سرتاسر زندگی ائمه ی اطهار علیهم السلام به چشم می خورد. آنان حتی در زیر خنجر عدو، دل را از عشق دوست، رها نمی کردند، بلکه در شب آخر زندگی نیز مهلت می خواستند تا یاد حق را بر پا دارند، آن گاه در سحرگاهان، دل از بند وابستگی های ظاهری رها می کردند و در رقص خونین خود، به سوی معشوق می شتافتند. آنان همواره با کلمه ی استرجاع گام بر می داشتند و در حلقه ی یاد الهی، از ماجرای هستی فارغ می گشتند.

آیین عزاداری، قصه ی خوبانی را بازگو می کند که «اَنَا الحَق» ورد زبان شان است و سینه ی آنان، لحظه ای از زلال یاد «او» تهی نیست و حماسه ی یاد اللّه، همواره در حرکت تکاملی ایشان به سوی خدا وجود دارد. آری، پیشوایان راستین ما در لحظه ای که کودک شیرخوار خود را بر سر دست، قربان می کنند یا آن گاه که خورشید را در میان نیزه شکسته ها می یابند و حتی بر روی نیزه ی عاشقی، «اَنَاالحَق» گویان پیش می روند و به چیزی جز رضایت الهی نمی اندیشند.

۳. اخلاص

۳. اخلاص

آن چه به زندگی اهل بیت علیهم السلام صبغه ای جاودانه می بخشد، وجود گوهر دُردانه ی خدا محوری در صدف زندگانی آنان است. پیشوایان دین، تلاش های

۱- صحیفه ی نور، ج۱۸، ص ۲۳۰.

خود را به دور از هر گونه ریا کاری، تنها به انگیزه ی خالص آغاز می کردند و به پایان می رسانیدند. به همین دلیل، حضرت امام حسین علیه السلام نهضت خود را این گونه معرفی می فرماید:

من هرگز برای شورش، تفریح، سر مستی، فساد انگیزی یا ستم بر نخاسته ام، بلکه برای اصلاح امت و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده ام(۱).

بنابراین، عزاداری خالصانه نیز شرکت در این حماسه و تلاش الهی است؛ زیرا این تلاش، با خلوص آغاز شده است. اخلاص، رمز شرکت در عزاداری، مجلس گرفتن، گریستن، خواندن و سینه زدن است. بدین ترتیب، هر گاه دل از هوا و هوس تهی گردید، بنده به اوج می رسد و کمال را در می یابد. پس کمال در روح عاشورا و روحیه ی عاشورایی نهفته است.

آموزه های اجتماعی

اشاره

آموزه های اجتماعی

یکی از پرسش های اساسی و سازنده برای یک انسان متعهد این است که «چگونه باید زیست؟» پاسخ این سؤال هنگامی آشکار می شود که آدمی از خود بپرسد که برای چه زندگی می کنیم؟ در واقع «چرایی» زندگی به «چگونگی» آن پاسخ می دهد. آیا آدمی باید در «خور و خواب و خشم و شهوت» فرسوده گردد یا این که چیزهای اساسی تر دیگری نیز وجود دارد؟ به طور کلی، سرمایه ی گران بهای عمر را چگونه باید مصرف کرد؟ چگونه باید زیست تا از پرواز به سوی قله ی بقا باز نماند؟

۱. جامعه

۱. جامعه

جامعه ی انسانی هنگامی زنده است که «حیات طیبه» داشته و فضایل، بر آن

۱- تحف العقول، ص۲۳۹.

جامعه سایه انداخته باشد. جامعه ای که به آزادگی، بیش تر از آزادی بها می دهد و در راه آزادگی گام بر می دارد، آزادی را نیز برای اعضای خود به ارمغان می آورد. حتی اگر چنین جامعه ای در راه رسیدن به این هدف به کلی نابود گردد، هراسی نیست؛ زیرا بقای آن در رسیدن به همان هدف راستین است نه حیات ظاهری. بنابراین، رنگ جاودانگی به خود می گیرد و تاریخ نیز برگ های زرّین این آزادی و آزادگی را برای آیندگان به امانت می سپرد. شهادت طلبی یک ملت، همان حیات طیبه ای است که به جامعه اصالت می بخشد. در مقابل، سکوت ملت در برابر فساد اجتماعی، مرگ جامعه را نشان می دهد. آری، جامعه ای که در عین آزادی، آزادگی ندارد و مردمی که در برابر ستم، هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهند پیش از مرگ، مرده اند. پیام عزاداری، پیام جاوید ماندن و پیوستن به کاروان ابدیّت است. این آیین، پیوستن به موج زنده ی فریاد و سیل فزاینده ی خون است. عزاداری مانند پادزهری است که همیشه در رگ های یک اجتماع جریان دارد و آماده ی رویارویی با فرهنگ های بیگانه است. عزاداری سرمشق سربلند زیستن و خود اتکایی اجتماعی است.

۲. خانواده

۲. خانواده

«خانواده» نخستین سنگ بنای جامعه است و به عنوان جامعه ای کوچک، همه ی نیازمندی های یک اجتماع کامل را، البته در سطحی محدودتر دارا است. در خانواده باید زینب ها پرورش یابند، علی اکبرها برای مبارزه آماده شوند و علی اصغرها، شیره ی شهادت را در کام کشند تا اگر روزی، حسینی دیگر به میدان آمد، در صحرای غربت، تنها و بی یار نماند و ندای مظلومیت سر ندهد. در چنین اجتماعی است که انسان ها با سرمشق گرفتن از کربلا، بر استحکام پیوند اجتماعی خویش می افزایند. فرزندان در همین اجتماع کوچک، فرهنگ عزاداری را از پدران خویش فرا می گیرند و سپس به نسل آینده منتقل می کنند. به یقین، اگر چنین پیوندی نبود، این فرهنگ به سلامت به دست ما نمی رسید. اگر شیر

مادران با اشک عزای حسین علیه السلام در کام کودکان ریخته نمی شد، دیگر کربلایی وجود نداشت تا آوای رسای آن از ورای قرن ها به گوش ما برسد. عزت هر جامعه در گرو سربلندی خانواده است و پدر و مادر وظیفه دارند فرهنگ شهادت طلبی و حسینی وار زیستن را به کودک بیاموزند. آنان باید این امانت فرهنگی را همان گونه که از پدران خویش فرا گرفته اند، به فرزندان شان به امانت بسپارند تا این فرهنگ همیشه پایدار بماند. پس به طور کلی باید این سخن امام باقر علیه السلام را آویزه ی گوش کرد که فرمود:

در روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام مجلس عزا بر پا دارید و به همراه خانواده بر مصایب آن حضرت بگریید...(۱).

یا این که فرمود:

خانواده را گرد آورید و مجلس عزا بر پا دارید و بر آن حضرت دسته جمع، بگریید(۲).

آموزه های سیاسی

اشاره

آموزه های سیاسی

اسلام، سیاست را از دیانت جدا نمی داند. زندگانی اهل بیت علیهم السلام نیز با فعالیت های سیاسی و واکنش های گوناگون در رویارویی با آنها رقم خورده است. آنان با بهره گیری از سیاست متوازن در برابر زمام داران مستبد، جریان های سیاسی ـ مذهبی و نهضت های التقاطی توانستند جامعه ی اسلامی را در راه درست به پیش ببرند. بارها رخ می داد که اشخاصی نزد آنان می آمدند و از سکوت آنان در برابر اوضاع زمانه انتقاد می کردند. آن بزرگواران نیز با بیان بینش سیاسی خود، شیوه و راه درست را به چنین افرادی نشان می دادند. آنان همیشه از سیاست مصلحت اندیشی پیروی می کردند. گاه دست به شمشیر می بردند و

۱- کامل الزیارات، ص۱۷۴.

۲- کامل الزیارات، ص۱۷۴.

گاهی به صلاح دید اجتماعی، سکوت اختیار می کردند. ائمه ی اطهار علیهم السلام پاسخ ساده اندیشانی را که به کوشش های آنان اعتراض می کردند، چنین می فرمودند:

ما به زمانه ی خود آگاه تریم. نه تو مرد زمان من هستی و نه زمانه، زمانه ی من است(۱).

اینک آموزه هایی را که از مکتب آل اللّه علیهم السلام و عزاداری می آموزیم، بر می شمریم.

۱. ولایت پذیری

۱. ولایت پذیری

«ولایت» از مهم ترین اصول و احکام زیر بنایی اسلام است که کلید پذیرش همه ی طاعت ها و عبادت ها به شما می رود. امام علی علیه السلام می فرماید:

از میان احکامی که خداوند بر بنده ی خود واجب کرده است، نماز، روزه، زکات، حج و ولایت، بزرگترین آن ها است که ولایت، نگهدارنده ی آن چهار فریضه ی دیگر است(۲).

نظام حکومتی اسلام بر پایه ی ولایت بنا نهاده شده است که هم یک مسأله ی اعتقادی است و هم یک مسأله ی سیاسی. ولایت بر مسلمانان، حق ائمه ی معصومین علیهم السلام است که این حق را ستم پیشگان تاریخ غصب کردند. امام حسین علیه السلام در بیان این مطلب می فرماید:

پس از آن که خداوند، پیامبرش را به سوی خویش برد، مردم، حکومت و خلافت را که از آنِ ما بود، گرفتند. با این حال، ما هیچ نگفتیم تا در جامعه پراکندگی نباشد. این در حالی بود که می دانستیم، ما برای این حقّ مسلم، از کسانی که اکنون آن را عهده دار گشته اند شایسته تریم(۳).

شناساندن «رهبری صالح» به امت اسلام و رسوا ساختن رهبران فاسد، مهم ترین پیام نهفته در همه ی قیام های ائمه ی معصومین علیهم السلام، به ویژه قیام

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۲۳۷.

۲- بحار الانوار، ج۶۵، ص۳۸۸.

۳- تاریخ طبری، ج۴، ص۲۶۶.

کربلا است. این قیام ها نشان داد که رهبری در اسلام بر پایه ی شایستگی است نه زور و زر. این مسأله در دو اصل «تولّی و تبرّی» منظور گشته و در همه ی زیارت نامه ها و دعاها تکرار می شود. بنابراین، گردن نهادن به ولایت حقّه ی امامان معصوم علیهم السلام، رستگاری اجتماع را تضمین می کند. اکنون این ولایت حقّه در دست فقیهان قرار دارد و همیشه در جریان است تا به دست صاحب اصلی آن؛ یعنی حضرت صاحب الزمان عج الله تعالی فرجه الشریف سپرده شود.

امام خمینی قدس سره در باره ی تداوم خط دوری از دشمنان ولایت می فرماید:

لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی امیه لعنه اللّه علیهم. با آن که آنان منقرض و به جهنم ره سپار شده اند، فریاد بر سر ستم کاران جهان و زنده نگه داشتن این فریاد، ستم شکن است(۱).

۲. ستم ستیزی

۲. ستم ستیزی

درگیری حق با باطل، و ستم دیده با ستم گر از نخستین روزهای آفرینش آغاز گشته است و تا قیام حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف ادامه دارد. پیشوایان معصوم علیهم السلام با چنگ زدن به کلمه ی راستین حق، می کوشیدند پیام آزادی و آزادگی را در طول تاریخ طنین افکن سازند. امام حسین علیه السلام می فرماید:

ما و بنی امیه بر سر محور «خدا» با هم نزاع کردیم، ما گفتیم: خدا راست گفته است و آنان گفتند: خدا دروغ گفته است(۲).

اینک پیام حقیقت خواهانه ی آنان از حلقوم فرزندان ستم ستیز انقلاب اسلامی بر می آید. جوانان این سرزمین، پیام عاشورا را دست مایه ی حرکت خویش در مبارزه با طاغوت داخلی و رویارویی با ستم پیشگان خارجی قرار دادند. مقام معظم رهبری در این باره می فرمایند:

۱- صحیفه ی نور، ج ۲۱، ص۱۷۳.

۲- موسوعه، ص۵۶۳.

ملت عزیز ما در ایام محرم و صفر باید روح حماسه، روح عاشورایی، روح نترسیدن از دشمن، روح توکّل به خدا و روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خود تقویت بکنند، از حسین علیه السلام مدد بگیرند. مجالس عزاداری برای این است که ملت های ما را به حسین بن علی علیه السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک تر و آشناتر بکنند. در این ایام، ما باید راه آن ها را فرا بگیریم. یک عده ای کج فهم نگویند که امام حسین شکست خورد. یک عده ای کج فهم نگویند که راه امام حسین علیه السلام این است که همه ی ملّت ایران کشته بشوند. کدام انسان نادانی ممکن است چنین حرفی بزند؟ یک ملت باید از حسین بن علی علیه السلام درس بگیرد؛ یعنی از دشمن نترسد. به خود متکی باشد و به خدای خود توکّل بکند و بداند که دشمن شوکت دارد، اما این شوکت ناپایدار است. بداند اگر چه این دشمن، به ظاهر گسترده و قوی است، اما توان واقعی آن ها کم است. مگر نمی بینید که نزدیک به چهارده سال است که دشمنان خواسته اند جمهوری اسلامی را از بین ببرند و نتوانسته اند؟ آیا علّت آن غیر از ضعف آن ها و قدرت ماست؟ ما قوی هستیم و به برکت اسلام قدرت داریم. ما به خدای بزرگ، متوکّل و متکی هستیم. ما نیروی الهی را داریم و دنیا در مقابل چنین نیرویی نمی تواند بایستد(۱).

مقام معظم رهبری این درس را در سخنی دیگر، این گونه تبیین کرده است:

عاشورا یک پدیده ای است در تاریخ اسلام که همواره به نفع مردم و به زیان ستم گران و قدرت های استکباری به کار رفته است. امروز هم نقش عاشورا را قدرت های استکباری درست ارزیابی می کنند که با آن مخالفت می نمایند. عاشورا یک حادثه ی بزرگ تاریخ اسلام است و بزرگداشت خاطره ی محرم و شهادت حسین بن علی علیه السلام و یاران و فرزندان آن حضرت، یک وظیفه ی اسلامی است و تنها کسانی با آن مخالفت می کنند که با حسین بن علی علیه السلام و بزرگان اسلام یا آشنایی ندارند و یا با

۱- سخنرانی ۱۱/۴/۷۱ به نقل از آیین ستایشگری، ص۵۷.

آن ها مخالفند و استکبار از عاشورا بیم ناک است و لذا با آن مخالفت می کنند(۱).

۳. ژرف بینی

۳. ژرف بینی

شرکت در مراسم عزاداری سبب روشن بینی انسان می شود. بدین ترتیب، می تواند با پیش بینی و جهت گیری های گروه های سیاسی و اجتماعی، با دیدی روشن و باز تصمیم بگیرد. اهمیت این نکته آن گاه آشکار می شود که بدانیم تقلیدهای کور کورانه سبب می شود انسان در لشگر دشمن جای بگیرد و صف آرایی کند. حضرت علی علیه السلام رزمندگان ژرف بین لشگر اسلام را این گونه توصیف می کند:

بصیرت های خویش را بر شمشیرهای شان حمل می کردند(۲).

این سخن بدان معناست که آنان در راه حق، آگاهانه شمشیر می زدند. ژرف بینی در یاران امام حسین علیه السلام نیز به چشم می خورد. آنان که در شب عاشورا در زیر خیمه ی سبز حسین علیه السلام گرد آمده بودند، با آگاهی از حادثه ی فردا، تصمیم گرفتند و با بینش منطقی، جان خود را در طبق اخلاص نهادند. شمار اندکی نیز چون ژرف بینی کامل نداشتند، از لشگر حسین علیه السلام جدا شدند و راه خود در پیش گرفتند.

پیام آشکار عاشورا این است که در همه ی صحنه های زندگی، بر اساس شناخت و بینش حرکت کنیم و با یقین و اطمینان از حقّانیت راه و روش و شناخت خودی و بیگانه، در راه قدم گذاریم.

مقام معظم رهبری در باره ی ژرف بینی که ره آورد مجلس های عزاداری است، چنین می فرماید:

... باید در این مجالس [عزاداری] نسبت به اصل حادثه ی عاشورا یک معرفت

۱- سخنرانی ۲۵/۷/۶۷ به نقل از آیین ستایشگری، ص۶۲.

۲- بحار الانوار، ج۴۵، ص۸۷.

روشـن تر و واضـح تری برای مردم به وجـود بیایـد. این جـور نباشـد که مـا بیـاییم در مجلس حسـین بن علی علیه السـلام یک سخنرانی بکنیم یـا یـک منبر برویم، طوری که اگر در داخـل این مجلس، یک آدم اهل فکر و تأمل بود _ که امروز در جامعه ی ما کسانی که اهل فکر و تأملند، بسیارند و این از برکات انقلاب است _ با خود فکر کند که ما برای چه به این جا آمده ایم و قضـیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسـین علیه السلام گریه کرد؟ چرا امام حسین علیه السلام اصلاً آمد کربلا و عاشورا را به وجود آورد؟ باید طوری باشد که اگر برای کسی چنین سؤالی به وجود آمد، شما پاسخ آن را داده باشید(۱).

۱- سخنرانی ۲۲/۳/۷۳، آیین ستایشگری، ص۶۴.

فصل پنجم : آسیب شناسی عزاداری

اشاره

فصل پنجم ـ آسیب شناسی عزاداری

هر فرهنگ و آیینی با گذشت زمان، از برخی دگرگونی های اجتماعی اثر می پذیرد و در صورت بی توجهی به این روند، انحراف آن از هدف اصلی آغاز می شود و به اصطلاح دچار «آسیب» می گردد. راه کار رویارویی با آسیب ها آن است که در درجه ی اول، این آسیب ها را بشناسیم تا در گام بعدی، بتوانیم با آن ها مبارزه کنیم تا آن فرهنگ پایدار بماند.

آیین عزاداری نیز از این حکم مستثنا نیست، چنان که بعضی انحراف های پدید آمده در فرهنگ عزاداری از این مسأله سرچشمه می گیرد. بنابراین، باید کوشید این مکتب که از ورای قرن ها رنج و سختی و از میان دریایی از خون به دست ما رسیده است، حفظ شود و روز به روز بر غنای آن افزوده گردد. در این صورت، زندگی نسل های آینده نیز به خطر نخواهد افتاد.

مقام معظم رهبری در این زمینه می فرماید:

امروز حسین بن علی علیه السلام می تواند دنیا را نجات بدهد به شرط آن که چهره ی او را تحریف مغشوش نکنند. نگذارید مفاهیم و کارهای تحریف آمیز و غلط، چشم ها و دل ها را از چهره ی مبارک و منوّر سیدالشهداء علیه السلام منصرف کند. باید با تحریف مقابله کنیم(۱).

اینک به تبیین برخی آسیب های سنت عزاداری می پردازیم.

۱- سخنرانی ۴/۳/۱۳۷۴، آیین ستایشگری، ص ۲۱۰.

ص:۷۰

دسته بندی آسیب ها

اشاره

دسته بندی آسیب ها

زیر فصل ها

۱. آسیب های سنتی و تاریخی

۲. آسیب شناسی حذف حقیقت

۳. آسیب شناسی تحلیل مدرن

۴. آسیب شناسی تحلیل روشن فکرانه

۵. آسیب شناسی عوام

۱. آسیب های سنتی و تاریخی

۱. آسیب های سنتی و تاریخی

آداب و سنت های دینی، ظاهر و باطن نظام مندی دارد که باطن آن نزد اهل دیانت باقی است و هنگامی هویت اجتماعی به دست می آورد که در جامعه گسترش یابد. البته در این حالت نیز ممکن است به انحراف اجتماعی دچار شود، زیرا قشرهای گوناگون جامعه نمی توانند باطن آن سنت را درک کنند و حتی از برخی واقعیت های ظاهری آن نیز آگاهی کامل ندارند. همین ناآگاهی، به دور شدن سیرت از صورت حقیقی سنت می انجامد و با در هم آمیختن هدف های گوناگون، اخلاص مورد نظر آن حقیقت مغشوش می شود. شالوده ی اصلی عزاداری، محبت اهل بیت علیهم السلام و بغض و کینه داشتن به دشمنان آنان است، در حالی که بسیاری از عزاداران با غفلت از این جوهره ی اصلی، به بعضی نیازها و مشکل های روزانه می پردازند که از متن زندگی عادی آنان برخاسته است. بدین ترتیب به هدف اصلی دست نخواهند یافت. این دور ماندن از حقیقت، مجال انحراف در ظاهر سنت ها را پدید می آورد و میدان را برای انواع خیال پردازی ها می گشاید؛ زیرا کسانی که با انگیزه های سطحی در این مراسم شرکت می کنند، از افق ادراک خود به این مسأله می نگرند. از این رو، تأویل ها و تفسیرهای نادرست خود را با آن در هم می آمیزند. سپس افرادی که در نقل قول صداقت ندارند، با بیان این تفسیرها به ترسیم فلسفه ی عزاداری می پردازند. بدین ترتیب، مراسم عزاداری در معرض تحریف قرار می گیرد. واگویه ی اشعاری که در حقیقت، زبان سرایندگان آن در هنگام تفسیر واقعه است یا داستان های خود ساخته ای که در همان انگیزه ی پیشین ریشه

دارد، ماجرا را به افسانه ای تبدیل می کند.

این نگـاه اسـاطیری از انحراف در سـیرت و صورت سـنت های دینی پدیـد می آیـد و به دلیل نزدیکی صورت واقعه با مبـدأ و معاد، با مضمون های افسانه ای در هم می آمیزد و به صورت پدیده ای پیش پا افتاده، به ذهن قشرهای گوناگون

اجتماعی راه می یابد. در این حالت، آموزه های راستین این سنت، مسخ می شود و کم کم با دگرگون شدن رسالت آن، کارکرد اجتماعی خود را از دست می دهد. در این میان، اندیشمندان اسلام وظیفه دارند این انحراف های اساطیری را که هم زمان با گسترش در اندیشه ی جامعه و برگزارکنندگان مراسم ها، در منابع تاریخی نیز رخ داده است، مهار کنند. هم چنین کسانی که عهده دار بررسی تاریخی و تعیین ضابطه های شرعی مراسم های عزاداری هستند، باید از این انحراف پیش گیری کنند، زیرا خطر نگاه اساطیری به مکتب عاشورا، مبادی غیبی را انکار نمی کند، بلکه آن را به گونه ای مخدوش می سازد که مردم، بدون انکار چهره ی آسمانی آن، میان حقایق آسمانی با آن اسطوره، پیوندی ذهنی برقرار می کنند. بنابراین، بنیان های اعتقادی آنان به صورت بسیار زیرکانه ای مورد هجوم قرار می گیرد و پس از مدتی به پوچی باورهای شان می انجامد.

۲. آسیب شناسی حذف حقیقت

۲. آسیب شناسی حذف حقیقت

تحریف و آسیب شناسی دیگری که آیین عزاداری را تهدید می کند، دگرگون شدن صورت معنوی و جنبه ی آسمانی رخدادهای تاریخی و تبدیل آن به عناصر طبیعی و مادّی است. در این حالت، نگاه ما به رویدادها، نگاهی زمینیِ محض خواهد بود. در میان تحلیل گران و تاریخ نویسان، «ابن خلدون» نخستین کسی است که از چنین زاویه ای به رویداد کربلا نگریسته است. او با نقد تاریخی خود، چهره ی معنوی و صورت قدسی جریان را زیر سؤال می برد و می کوشد به نوعی، از حوادث تحلیل طبیعی ارایه دهد. چون او در شمار «اشاعره» است، غیب را انکار نمی کند، ولی به غیبی باور دارد که با چشم پوشی از آن، سنت ها را می توان شناخت. او این رویداد بزرگ را در این جمله، فشرده می کند که تنها «هدف عصبیّت، غلبه و تسلط برای رسیدن به حکومت بوده است»(۱).

۱- مقدمه ابن خلدون، ج۱، ص۲۶۵.

ابن خلدون می گوید که این جریان، ساخته و پرداخته ی عصبیّت عرب بوده و مقتضای عصبیّت اعراب، حاکمیت قریش و خلافت یزید است. معاویه نیز با آگاهی از این امر، یزید را به جانشینی خود برگزیده؛ زیرا می دانست که حاکمیت جز با یزید راست نمی آید. پس مصلحت آن بود که یزید را جانشین خود سازد. ابن خلدون بر این باور است که امام حسین علیه السلام برای امر به معروف به پا خاست، ولی به دلیل ناآگاهی از این قاعده، در کار خود اشتباه کرد. وی می گوید:

در آن زمان، حاکمیت سیاسی به طور طبیعی بر اساس عصبیتِ عرب شکل می گرفت که در بنی امیه متمرکز بود، از این رو، همه ی مردم بر ولایت عهدی یزید متفق گشتند.

او این کار را به سود جهان اسلام می داند؛ زیرا به گفته ی وی، بنی امیه خدایان قدرت در جزیره العرب به شمار می رفتند. به همین دلیل، معاویه، پسر خود را شایسته ی خلافت دانست و از دیگر کسانی که شایستگی این مقام را داشتند، چشم پوشید. هر چند این تحلیل در باره ی اصل جنبش امام حسین علیه السلام است و به طور مستقیم به مراسم عزاداری مربوط نیست، ولی گسترش این دیدگاه در میان عزاداران امام حسین علیه السلام بسیار خطرناک و نابود کننده است. این نگاه مادّی، عاشورا را تا حادثه ای زمینی و شکست خورده پایین می آورد که پی آمد نامیمون آن، خشکاندن باطن و سرچشمه ی تکوینی فرهنگ عاشورا خواهد بود. این تحلیل هیچ گاه در میان مسلمانان رونق نگرفت و جایگاهی نیافت. با توجه به همه ی این مسایل هر چند این گفتار، پیوند این جریان را با جنبه ی آسمانی مسأله از هم نمی گسلد، ولی آسیبی زیان بار برای مراسم عزاداری به شمار می رود.

۳. آسیب شناسی تحلیل مدرن

۳. آسیب شناسی تحلیل مدرن

این گونه تحلیل ها، با هجوم بردن به فرهنگ عاشورا، به انکار اسرار و حقایق مقدس این واقعه می انجامد. پیشینه ی این تحلیل ها به دوره ی رنسانس در غرب

بر می گردد. این دگرگونی شگرف به جامعه های اسلامی گسترش یافت و با اثر گذاردن بر فرهنگ دینی ملت های مسلمان، آن را به حرکت در موازات دگرگونی های ضد دینی در غرب، وادار ساخت. این روند در دوران مشروطه، به اوج خود رسید و شیوه ی تاریخ نویسی غربی، بر تاریخ اسلامی ما سایه افکند. دلیل آن نیز اقتدار یافتن نیروهای روشن فکری بود که از آموزه های ضد دینی غرب، تأثیر پذیرفته بودند. آنان با پشتیبانی فکری و مادی غرب، بر فرهنگ اسلامی این مرز و بوم هجوم آوردند و کوشیدند مبانی آیین عزاداری را در فرهنگ عاشورایی سست سازند. این پدیده با ظهور رضاخان، با شتاب بیش تری گسترش یافت.

فرهنگ پر شور عزاداری در ایران، بزرگ ترین مانع بر سر راه ماندگار شدن فرهنگ منحطّ غرب به شمار می رفت. از این رو، آنان در نخستین گام، با خشن ترین رفتار، به رویارویی با این فرهنگ پرداختند. نخستین پی آمد این اقدام، از بین بردن «تکیه دولت» و پیش گیری از بر پایی مجلس های عزاداری بود.

با وجود فشارهای فراوان رضاخان، مجلس های عزاداری به صورت حرکت های مردمی و به دور از حضور به اصطلاح، روشن فکرانه ی نیروهای یاد شده به کار خود ادامه داد. آنان، عاشورا را جریان سیّالی از پندارهای پوچ می دانستند که بر برخی واقعیت ها سایه انداخته است. هر چند این اندیشه به صورت یک شیوه ی انحرافی بر جا ماند، ولی قدرت اجتماعی مذهب و فرهنگ ریشه دار اسلامی در عاشورای سال ۱۳۴۲ خورشیدی، شور حسینی را به عنوان یک واقعیت اجتماعی و نیروی پرتوان سیاسی به نمایش گذارد. با این حال، این اندیشه ی انحرافی از تلاش باز نایستاد. از آن پس، بی توجهی روشن فکران به این واقعیت اجتماعی به پایان رسید، ولی با توجه به بخش هایی از این واقعیت، در قالب روشن فکری دینی، هم چنان به کار خود ادامه داد.

دهه ی پنجاه به بعد، سالیان آغاز سیطره ی این اندیشه بر جامعه است.

۴. آسیب شناسی تحلیل روشن فکرانه

۴. آسیب شناسی تحلیل روشن فکرانه

با پیدایش روشن فکری دینی، فصل نوینی برای پدید آمدن برخی آسیب ها گشوده شد. دراین دوره، روشن فکران برخورد فیزیکی و رویارویی آشکار با فرهنگ عاشورا را کنار گذاشتند، ولی با تحقیر و تمسخر کوشیدند آن را پوچ جلوه دهند. آنان، فرهنگ عاشورایی را فرهنگی بدون اندیشه معرفی کردند و هماره در کمین بودند تا هر گاه فضای سیاسی و قدرت اجتماعی لازم را یافتند، ضربه ی سهمگینی بر پیکر این فرهنگ وارد سازند. به همین دلیل، برای از دست ندادن جایگاه اجتماعی خود، تنها به تفسیرهای روشن فکرانه و مقایسه ی جنبه های معنوی دین با علوم طبیعی و مادی پرداختند.

این گروه با تفسیر دگرگونه ی جنبه های فرا مفهومی دین، ارزش آن را تا حدّ قوانین فیزیکی پایین آوردند. هم چنین با القای این اندیشه که دین و عقل بشری باید به همدیگر قابل عرضه باشد، شاخص های مثبت اسلام را در فرآیند زندگی اجتماعی، انکار کردند و یا با نادیده انگاشتن آن ها، مسأله را مسکوت گذاشتند. این بار روشن فکران با حربه ی سنجش خردمندانه ی همه چیز، کوشیدند فرهنگ عاشورا را خنثی و نا کارآمد و خیالی جلوه دهند. ظاهر فریبنده ی این اندیشه می توانست با نفوذ در لایه های اجتماع، غنای فرهنگ عاشورایی را از پای بست، ویران سازد.

بنابراین، اندیشمندان شیعی با بهره گیری از همان شیوه ی سنتی بر آن شدند تا جنبه های اساطیری این واقعه را از بین ببرند یا پالایش کنند. در این میان حضرت امام خمینی قدس سره با سامان دهی حرکتی سیاسی ـ دینی توانست توطئه ی روشن فکران یاد شده را برای نابودی فرهنگ عاشورا خنثی سازد. با روشن گری امام خمینی قدس سره و اندیشمندان دینی، نیروهای مذهبی به تکاپو پرداختند تا از آیین عزاداری در برابر همهمه های دشمنان، پاسداری کنند. برای

نمونه، شـهید مرتضـی مطهری رحمه الله با سخنرانی های روشن گرانه ی خود از هدر رفتن نیروهای مذهبی پیش گیری کرد و به پالایش مراسم مذهبی از انحراف هایی پرداخت که روشن فکران بدان دامن می زدند.

۵. آسیب شناسی عوام

۵. آسیب شناسی عوام

عوام زدگی یکی دیگر از آسـیب هایی است که در جبهه ی خودی، مراسم عزاداری را تهدیـد می کنـد. بخشـی از این پدیده که از انحراف هـای اسـاطیری پیش گفته، ریشه می گیرد، در مراسم هـای عزاداری به چشم می خـورد. در این حـالت، برگزار کنندگان، برای بهینه سازی آیین عزاداری، به غلوّ دست می زنند یا به سـنت های غلط، روی می آورند و می کوشـند به پندار خود، این مراسم را پر بارتر سازند.

پای بند نبودن به امانت داری در نقل قول ها یا بیان قول های نادرست، نمونه ای از این آسیب ها است که به دلیل روشن بودن مسأله از توضیح بیش تر چشم می پوشیم.

در این جا، سخن را با کلام مقام معظم رهبری پایان می دهیم که فرموده است:

نگذاریـد مفـاهیم و کارهـای تحریـف آمیز و غلـط، چشم هـا و دل هـا را از چهره ی مبـارک و منوّر سیدالشـهداء علیه السـلام منصـرف کنـد. بایـد بـا تحریف مقـابله کنیم. به طور خلاـصه، منظور من دو کلمه است؛ یکی این که خود عـاشورا و مـاجرای حسـین بن علی علیه السـلام در منبر و در خلاـل روضه خوانی به همـان شـکل سـنتی؛ یعنی به صورت بیـان وقایع شب عاشورا، صبح و روز عاشورا دنبال شود.

معمولاً حوادث، حتی حوادث بزرگ، به مرور زمان از بین می رود، ولی حادثه ی عاشورا با جزییاتش به برکت همین خواندن هـا، بـاقی است. البته بایـد بیـان وقـایع عـاشورا به صورت متقن باشـد، در حـدّی که در کتـاب هایی مثل «لهوف» ابن طاوس و «ارشاد مفید»

آمـده است، نه چیزهای من درآوردی. واقعه خوانی و روضه خوانی بشود در خلال روضه خوانی، مـداحی، خوانـدن شـعرهای مصـیبت، خواندن نوحه ی سـینه زنی، و در خلال سخنرانی های آموزنده، ماجرای عاشورا و هدف امام حسین علیه السلام بیان بشود، همان مطالبی که در کلمات خود آن بزرگوار است...(۱).

۱- سخنرانی ۴/۳/۷۴ به نقل از آیین ستایشگری، ص ۲۱۰.

فصل ششم :آداب عزاداری

اشاره

فصل ششم ـ آداب عزاداری

مراسم عزاداری سالار شهیدان، فرهنگی پر بار و سنتی شکوه مند است که تاریخی مقدس و جغرافیایی آسمانی، آن را در بر گرفته است. به یقین، همین ویژگی مرز جدا کننده ی اندیشه ی اسلامی از اندیشه ی غربی است؛ زیرا بینش غربیان در دنیا و امیال حیوانی محدود می شود. عاشورا، حادثه ای است که در زمان و سرزمین معینی رخ داده است. با این حال، همانند قرآن و دیگر احکام آسمانی با غیب، پیوندی جدا نشدنی دارد. عاشورا، مفهومی آسمانی است که هماره در زندگی مسلمانان جریان دارد. هر چند این حادثه در سال ۶۱ هجری روی داده، ولی حصار زمان را در هم شکسته است. بنابراین، یاد بود آن، هر ساله با چنان شور و التهابی برگزار می شود که گویی هم اینک رخ داده است و این تکرار هرگز از شکوه آن نمی کاهد.

یکی از عنصرهای اصلی فرهنگ عزاداری، زنده کردن یاد و خاطره ی عزیز از دست رفته و از سر گرفتن ماتم و مصیبت او است و دیگر عنصرها در پرتو همین یادکرد، به پایداری فرهنگ عزاداری یاری می رسانند. عزاداری، گونه ای ارتباط عاشقانه و بازتاب دهنده ی اصل تولّای اهل بیت علیهم السلام و تبرّی از ستم پیشه گان در گذشته، حال و آینده است. برپایی مراسم عزاداری با بخش ها و شیوه های گوناگون آن، شرکت در حماسه ی عاشوراییان، هم آهنگی با روح آزادی منش آنان و زنده نگه داشتن یاد آن گلگون کفنان در ارتباط مستقیم است. مقام معظم رهبری در این زمینه می فرماید:

مردم باید در این مجالس شرکت کنند، قدر آن ها را بدانند و از آن ها استفاده کنند. مردم این مجالس را وسیله ای برای ایجاد اتصال و ارتباط هر چه محکم تر روحی و قلبی میان خود و حسین بن علی علیه السلام و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و روح اسلام و قرآن قرار

بدهند(۱).

در این فصل به برخی آداب و رسوم عزاداری می پردازیم که در جامعه، متعارف است.

آداب و رسوم مردمی

اشاره

آداب و رسوم مردمی

زیر فصل ها

۱. تکیه و هیأت های مذهبی

۲. دسته های سینه زنی و زنجیر زنی

۳. شبیه خوانی

۴. تعطیلی کار

۵. سیاه پوشی

۶. نذورات و موقوفات

۷. نام گذاری ها

۱. تکیه و هیأت های مذهبی

۱. تکیه و هیأت های مذهبی

مجلس عزاداری بیش تر در قالب برپایی هیأت و تکیه صورت می گیرد؛ زیرا رویکرد مردمی به آن بیش تر است. در چنین مراسمی، مردم در آغاز از سخنرانی یک واعظ بهره مند می گردند. وی پس از تبیین بعضی مسایل اعتقادی، اخلاقی و شرعی، مجلس را به ذاکرین و مداحان اهل بیت علیهم السلام واگذار می کند. بدین گونه، ذاکر یا ذاکران با در نظر گرفتن ظرفیت مخاطبان حاضر در مجلس، به خواندن مدایح و مراثی اهل بیت علیهم السلام می پردازند. این قسمت از چند بخش مانند شعر خوانی، روضه خوانی، سینه زنی، و در نهایت دعا تشکیل می شود. در واقع برپایی هیأت یا تکیه، سنتی ترین سبک عزاداری است که در زمان ائمه اطهار علیهم السلام نیز رواج داشته است.

نوحه، شعری است موزون که عزاداران با شنیدن آهنگ آن به سینه زنی می پردازند. نوحه در استان های شمالی ایران به «مرثیه» و در بخش هایی از استان های مرکزی کشور به «دَم سینه زنی» معروف است. سبک سینه زنی در منطقه های گوناگون کشور با هم تفاوت دارد. برای نمونه، سینه زنی در استان های مرکزی با «شور» ـ گونه ای سینه زنی با آهنگ و نواخت تند ـ همراه است. در این سبک، عزاداران در حالت نشسته با تکرار ذکر و شعرهای کوتاه، با

۱- سخنرانی ۲۲/۳/۷۳ به نقل از آیین ستایشگری، ص۲۱۵.

فاصله ی زمانی اندک به سینه می زنند. نوحه خوانی نیز بخش های گوناگونی دارد که عزاداران با شنیدن تغییر آهنگ از سوی مداح، فاصله ی زمانی آن را تغییر می دهند. این فاصله ی زمانی در استان های جنوبی به بالاترین درجه ی خود می رسد و نواخت سینه همراه با خواندن مداح، بسیار کند و آرام می شود.

روضه خوانی در این گونه مجلس ها رکن اصلی عزاداری به شمار می رود و ممکن است که تنها از همین یک بخش تشکیل شده باشد. چه بسا در بسیاری از مجلس های خانگی، تنها روضه خوانی انجام شود و از دیگر موارد چشم پوشی می کنند.

۲. دسته های سینه زنی و زنجیر زنی

۲. دسته های سینه زنی و زنجیر زنی

در این گونه عزاداری، مردم به شکل راه پیمایی و در حال عزاداری در مسیری معین به حرکت در می آیند و با شنیدن نوحه ی مدّاح دسته، به سینه زنی یا زنجیر زنی می پردازند. شعرهای این مراسم، حماسی و رزمی است که همه را به تکاپو وا می دارد. این گونه عزاداری با عَلَم، کُتل، طوق، نخل، بیرق، مشعل، و وسایل موسیقی مانند: طبل، شیپور، سنج و سُرنا همراهی می شود. هر یک از این وسایل، نمادی از واقعه بوده و بیان گر مطلب ویژه ای در گستره ی عزاداری است. در استان های گوناگون، از نوع ویژه ای از این وسایل استفاده می کنند، ولی به طور کلی به نشانه ی عزا و هم یاری با عاشوراییان است.

عزاداران با گرد آوردن این وسایل و نواختن طبل و شیپور، آمادگی خود را برای دفاع از فرهنگ عاشورا اعلام می کنند. بهره گیری از وسایل یاد شده در زمان صفویه مرسوم شد و با گسترش شیعه گری، این آداب و رسوم نیز در میان قشرهای گوناگون مردم گسترش یافت. هر چند بر اساس آداب و سنن اجتماعی هر محل متفاوت است، ولی در همه ی مناطق کشور از این گونه عزاداری استقبال می شود و از چنین وسایلی در آراستن آن بهره می جویند و این گونه عزاداری به شیوه ی سنتی اجرا می شود و دارای قدمت و پیشینه ای چند صد

ساله است.

بنیان گذار انقلاب اسلامی در تبیین این مطلب می فرماید:

ما باید حافظ این سنت های اسلامی، حافظ این دسته جات مبارک اسلامی که در عاشورا، در محرم و صفر، در مواقع مقتضی به راه می افتند، تأکید کنیم که بیش تر دنبالش بروند. محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. فداکاری سیدالشهداء علیه السلام است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون، خطبا با همان وضع سابق و از طرف توده های مردم، با همان ترتیب سابق که دسته جات معظم و منظم، دسته جات عزاداری به عنوان عزاداری راه می افتادند. باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنت ها را حفظ کنید، البته اگر چنان چه یک چیزهای ناروایی بوده است سابق و دست اشخاص بی اطلاع از مسایل اسلام بوده، آن ها باید یک قدری تصفیه بشود، لکن عزاداری به همان وقت خودش باقی بماند و گویندگان پس از این که مسایل روز را گفتند، روضه را همان طور که سابق می خواندند و مرثیه را همان طور که سابق می خواندند، بخوانند و مردم را مهیّا کنند برای فداکاری(۱).

حرکت دسته جات عزاداری از مکان های گوناگون آغاز می شود و در مقصدی مشخص پایان می یابد که پایانه ی همه ی دسته جات است، معمولاً ـ زیارت گاه یکی از پیشوایان و بزرگان دینی آن منطقه، پایانه ی دسته جات عزاداری به شمار می رود.

۳. شبیه خوانی

۳. شبیه خوانی

«تعزیه خوانی» گونه ای است که واقعه ی عاشورا را در قالب نمایش به تصویر می کشد و با بهره گیری از هنر، حادثه ی عاشورا را برای مردم تجسّم عینی

۱- صحیفه ی نور، ج۹، ص۱۱۶.

می بخشد. در این گونه عزاداری، نمایش گران با پوشیدن لباس های جنگی و سنتی زمان حادثه و خواندن اشعاری در قالب نمایش نامه، نمایش سنتی را ترتیب می دهند. عزاداران نیز در قالب تماشاچی، با دیدن صحنه های دلخراش این نمایش و شنیدن اشعار و گفت و گوهای آن، بر مصیبت های اهل بیت علیهم السلام می گریند.

این شیوه از اواخر دوره ی قاجاریه رونق یافت که تا کنون ادامه دارد. این روش به دلیل جذابیّت های هنری آن، با استقبال قشرهای گوناگون اجتماعی رو به رو می شود.

۴. تعطیلی کار

۴. تعطیلی کار

دست کشیدن از کار، نمادی از عزاداری است که در میان همه ی قشرهای جامعه رواج دارد. تعطیلی کار در دو حیطه ی تعطیلات رسمی و عمومی جای می گیرد. تعطیلات رسمی، روزهایی است که از سوی دولت، تعطیل اعلام می شود و همه ی نهادها و ادارات دولتی در آن روز تعطیل است.

دسته ی دیگر، از حرکت مردمی و رویکرد عمومی جامعه به مسأله ی عزاداری بر می خیزد. در این حالت، مردم با بستن بازار و محل کار خود، برای برپا داشتن آیین عزاداری، به مجلس های عزا و دسته جات عزاداری می روند. این سنت از دیرباز، در میان قشرهای گوناگون جامعه به ویژه بازاریان جریان دارد. آنان با این کار، هم خود در مراسم عزاداری شرکت می کنند و هم توجه مردم را از داد و ستد روزانه به شرکت در عزاداری می کشانند. این سنت نیکو که تداوم بخش فرهنگ عزاداری است، در همه مناطق کشور رواج دارد.

۵. سیاه پوشی

۵. سیاه پوشی

یکی دیگر از حرکت های نمادین در تکریم سوگ اهل بیت علیهم السلام، پوشیدن لباس سیاه به نشانه ی عزاداری و غم و اندوه است. که این آیین نیز بخشی از فرهنگ عزاداری است که از زمان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به دست ما

رسیده است. در تاریخ نمونه هایی وجود دارد که آنان، خود، در ایام عزاداری، سیاه می پوشیده اند. در این مورد روایت هایی وارد شده است که اینک تعدادی از آنها را بر می شماریم:

۵ ــ ۱. «ابن ابی الدنیا» در «مقتل الامام امیر المؤمنین علیه السلام » می نویسد:

پس از درگذشت امیر المؤمنین علی علیه السلام، فرزند او حسن علیه السلام بر بالای منبر کوفه رفت در حالی که لباس سیاه بر تن داشت(۱).

و «مسعودی» این مطلب را این گونه نقل می کند:

پس از دفن علی علیه السلام، فرزند او حسن علیه السلام در مسجد کوفه خطبه ای خواند، در حالی که عمامه ی سیاهی بر سر داشت و قبایی مشکی بر تن داشت(۲).

۵ ــ ۲. «داود رقّی» می گوید:

شیعیان درباره ی پوشیدن لباس سیاه پرسیدند، در حالی که امام صادق علیه السلام نشسته بود و قبایی سیاه بر تن و کلاهی مشکی بر سر و هم چنین چکمه ای مشکی در پای داشت. ایشان، قسمتی از لباس خود را پاره کرد و مقداری از پنبه ی داخل آن را بیرون کشید و فرمود: بدان که پنبه ی آن سیاه است و فرمود: دل را سفید کن آن گاه هر چه خواستی بپوش(۳).

۵ ــ ۳. «سلیمان بن راشد» از پدرش نقل می کند:

علی بن الحسین علیه السلام را دیدم، در حالی که پیراهنی مشکی و قبایی سیاه بر تن داشت(۴).

۵ ــ ۴. «ابو نعیم اصفهانی» می گوید:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۶، ص۲۲.

۲- اثبات الوصیه، ص۱۳۳.

۳- علل الشرایع، ج۲، ص۳۴۷.

۴- فروع کافی، ج۶، ص۴۴۹.

زمانی که خبر شـهادت حضرت امام حسین علیه السلام را به امّ سلمه دادند، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، خیمه ای سیاه بر پا ساخت و خود نیز جامه ی سیاهی بر تن کرد(۱).

و هم چنین گفته اند:

پس از شـهادت امـام حسـین علیه السـلام، از یـاران آن حضـرت، کسـی از زنان بنی هاشم و طایفه ی قریش نبود که برای امام حسین علیه السلام لباس سیاه نپوشیده باشد(۲).

هم چنین نمونه هـای دیگری وجود دارد که از سـیاه پوشـی زنـان انصار در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله، شـهادت حضـرت حمزه علیه السـلام و حضـرت جعفر طیّار علیه السلام حکایت می کند. این روایت ها بیان گر غنای این سنت در سیره ی عملی ائمه ی هـدی علیهم السـلام در خصوص عزاداری هـا به ویژه عزای حضـرت حسـین علیه السـلام است. اینک به بررسـی برخی فتواهای فقهی در زمینه ی سیاه پوشی می پردازیم.

«صاحب حدائق» می گوید:

استثنای پوشیدن لباس مشکی در عزاداری امام حسین علیه السلام بعید نیست(۳).

«محدث نوری رحمه الله » می فرماید:

از روایـات و تاریـخ نه تنها کراهت نداشـتن لباس مشـکی را می توان اسـتنباط کرد، بلکه در بسـیاری از موارد، رجحان آن نیز ثابت می گردد؛ زیرا لباس مشـکی نشانه ی حزن و اندوه است چنان که در شـهادت حضرت حسین علیه السلام و عزاداری آن حضرت، سیره های زیادی نیز نقل شده است که بر این مطلب اذعان دارد(۴).

مرحوم «سید کاظم یزدی رحمه الله » نیز دراین زمینه می فرماید:

بعید نیست پوشیدن لباس سیاه در ماه محرم به قصد اظهار حزن و عزاداری، راجح

۱- عیون الاخبار الرضا، ص۱۰۹.

۲- بحار الانوار، ج۴۵، ص۱۹۶.

۳- حدائق الشیعه، ج۷، ص۱۱۸.

۴- مستدرک الوسائل، ص۳، ص۳۲۸.

باشـد؛ چون تحزّن در آن ایـام راجـح است و به لبـاس سـیاه محقق می شود. بنابراین، ممکن است ادعا شود که ادلّه ی کراهت پوشـیدن لباس سـیاه بر مواردی غیر از موارد مسـتثنا، دلالت داشـته باشد. البته از بعضـی اخبار خاصّه نیز کراهت آن مستفاد می شود چنان چه در بعضـی روایات است که اهل بیت علیهم السـلام سـیاه پوش بوده انـد تا آن که سـر عبیدالله بن زیاد ــ لعنه الله علیه ــ را آوردنـد. و بر فرض عموم ــ این مسـأله ــ تخصـیص می خورد. حاصـل، آن که کراهت پوشـیدن لبـاس سـیاه معلوم نیست ولی رجحان آن بعید نیست و اللّه عالمٌ(۱).

هم چنین آیت الله «صافی گلپایگانی» می نویسد:

بـا تـوجه به این که پوشـیدن لبـاس سیاه، شـعار اهـل مصیبت و علامـت سوگواری و عزاست، پوشـیدن آن در عزای حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام و سایر حضـرات معصومین علیهم السـلام بی شبهه، راجح و تعظیم شعایر و اعلان برائت از اعدای آل محمد صـلی الله علیه و آله، تجلیل از ایثار، فداکاری، شـهادت در راه خدا، پاسداری از دین و مذهب و مصداق عناوین راجحه ی دیگر است. به طور یقین، این برنامه ها و سـیاه پوشـیدن و سـیاه پوش کردن در و دیوار خانه ها، حسینیه ها، تکایا و مجالس که متضـمّن درس های آموزنـده و موجب تعالی افکار و اهـداف، و تبلور و شـعور مـذهبی و انسانی است، همه راجح و سـبب احیاء و بسط امر مـذهب و تحکیم علایق و روابط با خانـدان رسالت و تجدید میثاق تشـیّع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف است. مسأله ی کراهت پوشیدن لباس سیاه، دلیلی ندارد؛ زیرا اخبار وارده، ضعیف و فاقد اعتبار است و دلالـت روایـات بر کراهت مطلقه مـورد اشـکال است؛ زیرا از خـود آن هـا اسـتفاده می شود که حکم در این موضوع به عنوان اولویت برتر، مطرح نیست و بلکه به جهت تعنون آن به عنوان ثانویه و شعار و لباس بنی عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آن ها و موجب ارایه ی

۱- سیاه پوشی در سوگ ائمه، علی ابوالحسنی، ص۲۳۳.

نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آن هـاست و در واقع، نهی از آن به ملاحظه ی این بوده که یکی از مصادیق تلبّس به لباس ظلمه و تشبّه به آن هاست و با نابودی آنان، این عنوان و شعاریت منتفی می شود و موضوع تغییر می کند(۱).

از این گفته ها بر می آید که سیاه پوشی، عملی مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام و مورد اتفاق فقهای اسلام است؛ یعنی از نظر شرعی هیچ گونه اشکالی ندارد، بلکه تعظیم شعایر به شمار می آید و دارای پاداش اخروی است. خوشبختانه این شیوه از فرهنگ عزاداری در ایران اسلامی و جهان تشیع به خوبی جا افتاده است.

۶. نذورات و موقوفات

۶. نذورات و موقوفات

گونه ی دیگری از عزاداری ها به صورت نذر و هدیه شکل گرفته است. بر اساس این سنت حسنه، مردم در ایام سوگواری با نیت نزدیکی به درگاه الهی، به اطعام مردم، به هدیه دادن به اماکن متبرکه، ساخت و وقف مراکز خیریه، بیمارستان ها و آبادانی های عام المنفعه می پردازند. بسیاری از مردم با اطعام عزاداران، مردم را به شرکت در عزاداری تشویق می کنند. بدین ترتیب، شمار بیش تری از مردم به بافت عزاداران می پیوندند. این کار افزون بر پاداش معنوی به رونق و فراگیری محفل ها و دسته جات عزاداری می انجامد. ساخت حسینیه ها و تکیه های مذهبی گام بزرگ دیگری در گسترش این آیین است. چه بسا انگیزه ی وقف بسیاری از این موقوفات، کرامت اهل بیت علیهم السلام به اشخاص است؛ یعنی شخص برای ادای دین خود در برابر آن کرامت و به شکرانه ی آن عنایت، به این کار خدا پسندانه دست می زند. این کار افزون بر گسترش فرهنگ عاشورایی، مردم را به شرکت در امور خیریه تشویق می کند و گونه ای یاری رسانی به قشرهای ضعیف و کم در آمد جامعه تلقی می شود.

۱- پاسخ به شبهات عزاداری، حسین رجبی، ص۱۰۵.

۷. نام گذاری ها

۷. نام گذاری ها

یکی از آداب و رسوم مردمی در سنت عزاداری، آیین نام گذاری است. این کار، عرض ارادتی است که شخص در برابر این خاندان به انجام می رساند. در این رسم، افراد به دلیل ارادتی که به این خاندان دارند نام فرزند خود یا مؤسسه یا مکان های دیگر را از میان نام های موجود در فرهنگ کربلا بر می گزینند. با نگاهی به نام مؤسسه ها، بیمارستان ها، مدرسه ها و دیگر مکان های تجاری و فرهنگی، در خواهیم یافت که شماری از آن ها از واقعه ی تاریخی عاشورا و نهضت همیشگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و یاران آنان گرفته شده است. در این حالت، ارادت و علاقه ی یک شخص به ساحت مقدس این بزرگواران، خود به خود در سطح جامعه گسترش می یابد و دیگران نیز به این جریان می پیوندند.

آن چه گفته شد تنها گوشه ای از آداب و رسوم مردم این سرزمین است که در بینش ژرف آنان به مذهب و مسأله ی عزاداری ریشه دارد و بیان گر شالوده ی مستحکم فرهنگ عزاداری در اجتماع ماست.

سنت های غلط

سنت های غلط

گاهی درخت تنومند و ریشه دار سنت های دینی به دلیل برخی از عملکردها و بهره برداری های نادرست آسیب می بینند و کم کم بخشی از آن به یک سنت غلط تبدیل می گردد. چنین پدیده ای که از سهل انگاری های کوچک ریشه می گیرد، به طور ناخواسته، بستر را برای بر آوردن اهداف پلید دشمنان اسلام و انقلاب فراهم می سازد. هم چنین آنان که از این خوان نعمت بی بهره اند، این انحراف ها را دست آویزی برای هجوم به اصل فرهنگ عاشورا قرار می دهند و همین مسأله به ریزش نیروهای خودی و مذهبی خواهد انجامید. گاهی این کردارهای نادرست از عشق فراوان ولی ناآگاهانه ی افراد به خاندان وحی و مکتب اسلام ریشه می گیرد. هر چند در اخلاص آنان نمی توان تردید کرد، ولی شایسته

است با نظارت دقیق تر فرهیختگان جامعه، از پیدایش چنین آسیب هایی در پیکر فرهنگ عاشورا پیش گیری گردد.

بـدین ترتیب، هـدف دشـمنان دین و نظام در پراکنـده ساختن مردم و دل زده ساختن آنان از جریان خروشان عاشورا، نقش بر آب خواهـد شـد. اینـک که مکتب تشیّع پس از سـال ها محـدودیت، فشار و ارعاب به جایگاه نسبی خود بر گشـته است، باید کوشـید سـطحی نگری بعضـی افراد به خـدشه دار شـدن این جایگـاه و روی گردانی انسان های جویای حق و حقیقت از آیین تشیّع نیانجامد.

می دانیم که سـنت عزاداری، در تداوم مکتب تشـیع و نظام اسلامی، نقش فراوانی دارد. پس با پالایش سنت های عزاداری می توان خط سـرخ شـهادت طلبی، مبارزه و فـداکاری را تـداوم بخشـید. این پالایش بایـد در اشـعار، تاریـخ نگاری، برداشت ها و اجرای سنت ها صورت گیرد تا از رخ دادن بدعت ها پیش گیری شود. با نظارت دقیق بر هیأت ها و دسته های عزاداری، تعزیه خوانی و پیش گیری از رفتارهای ناسازگار با موازین شـرعی و اعتقادی مانند: قمه زنی، قفل و تیغ زدن بر بدن، سینه خیز رفتن به سوی حرم اهـل بیت علیهم السـلام و صورت به زمین خراشـیدن، می توان این جریان را مهار کرد. این سـنت های ناپسـند و رفتارهای ناهنجار، با عقل و سـیره ی رفتاری ائمه ی اطهار علیهم السلام و فقیهان مخالف است و در اخبار و روایات هیچ گونه تأییدی برای آن ها وجود ندارد. این رفتار از نگرش های ناروا و سـلیقه های ناصواب افراد در مسأله ی عزاداری برخاسته است که گاهی در قالب بدعت های ناپسند، به فرهنگ عاشورا آسیب می رساند.

مقام معظم رهبری در این باره می فرماید:

یـک کارهـایی است که مردم را به خـدا و دین نزدیک می کنـد. این عزاداری های سـنتی، مردم را به دین نزدیک می کنـد و امام فرمودند: عزاداری های سـنتی بکنید. در مجالس نشسـتن، روضه خواندن، گریه کردن، به سـر و سینه زدن، مواکب عزا راه انداختن، دسته جات عزاداری همان چیزهایی است که عواطف را نسبت به خاندان

پیغمبر صلی الله علیه و آله پر جوش می کند که بسیار خوب است. یک کارهایی هم هست که به عکس، کسانی را از دین بر می گرداند.

بنده خیلی متأسفم که بگویم در این سه چهار سال اخیر، کارهایی که به نظر من دست هایی آن ها را در جامعه ی ما ترویج می کنند، باب شده است که هر کس ببیند برای او سؤال به وجود می آید. در قدیم الایام در بین طبقه ی عوام الناس معمول بود که در روزهای عزاداری به بدن خودشان قفل می زدند. بزرگان علما علیه این کار سخن گفتند و بر افتاد. حالا باز هم مجددا شروع کرده اند و شنیده ام در گوشه و کنار بعضی ها قفل می زنند. این چه کاری است که بعضی ها انجام می دهند؟ قمه زدن هم همین جور است. قمه زدن هم از آن کارهای خلاف است. من می دانم که حالا یک عده خواهند گفت که حق این بود که فلانی، اسم قمه را نمی آورد. شما چه کار دارید؟ بگذار بزنند! نه اما نمی شود. این جور که در چهار پنج سال اخیر و بعد از جنگ، مسأله ی قمه زدن را دارند ترویج می کنند، در زمان حیات مبارک امام هم همین جور بود، قطعا ایشان در مقابل این قضیه می ایستادند...

دست علمای سلف بسته بود و نمی توانستند این حرف ها را بگویند اما امروز، روز حاکمیت اسلام و جلوه ی اسلام است. ما نباید کاری بکنیم که جامعه ی اسلامی برتر؛ یعنی جامعه ی محبّ اهل بیت علیهم السلام که مفتخر به نام مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) است، به نام حسین بن علی علیه السلام و به نام امیر المؤمنین علیه السلام در نظر مسلمانان عالم و غیر مسلمان ها به عنوان یک گروه آدم های خرافی و بی منطق معرفی بشود. من حقیقتا هر چه فکر کردم، دیدم نمی توانم این مطلب را که قطعا یک خلاف و بدعت است، به اطلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنید! بنده قلبا از این کارها راضی نیستم...

من نمی دانم این کارها از کجاست و کدام سلیقه ها این کارها را به داخل جوامع اسلامی و انقلابی ما می آورد؟ اخیرا یک بدعت عجیب و غریب و نامأنوسی در باب

زیارت درست کرده انـد. شـما ببینیـد قبر مطهر پیغمبر و ائمه ی هـدی علیهم السـلام را همه زیارت می کردند. قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام را ائمه ی ما، امام صادق، موسی بن جعفر و بقیه ی ائمه علیهم السلام، زیارت می کردند. قبور مطهره ی اهل بیت علیهم السـلام را در عراق و ایران، علما و فقهای بزرگ، زیارت می کردند. شـما هرگز شـنیده ایـد که یـک نفر از علمـاء یا ائمه علیهم السـلام وقتی می خواسـتند زیارت کننـد، از در صـحن که وارد می شونـد، روی زمین بخوابند و سـینه خیز خودشان را به حرم برسانند؟! اگر این کار مسـتحسن و مسـتحب و خوب و مقبول بوده، بزرگان ما این کار را می کردنـد، ولی آن ها نکردنـد. حتی نقل شده است که آیت الله العظمی آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه)، آن عالم بزرگ و مجتهـد قوی، عمیق و روشن فکر از این که عتبه را ببوسـند، منع می کردنـد، با این که این کار شایـد مسـتحب باشـد. احتمالاً در روایت بوسیدن عتبه وارد شده است و در کتاب دعا و به ذهنم می رسد که در روایات هم هست که عتبه را ببوسند. با این که این کار مستحب است، ایشان می گفتنـد: این کار را نکنید تا مبادا دیگران خیال کنند که ما بر قبور ائمه سـجده می کنیم و دشـمنان علیه شـیعه تشـکیکی درست نکنند. حالا ناگهان عدّه ای از در صـحن مطهر علی بن موسـی الرضا علیه السلام وارد که می شونـد، می افتند و دویست متر را سـینه خیز می روند. آیا این کار درست است؟ نه! این کار غلط است و اهانت به دین و زیارت است. چه کسی این چیزها را بین مردم باب می کند؟ نکند این ها کار دشمن باشد! دین و اسلام، منطقی است و منطقی ترین بخش اسلام، تفسیری است که شیعه از اسلام دارد(۱).

۱- سخنرانی ۲۲/۳/۷۳ به نقل از آیین ستایشگری، ص۲۱۲.

بخش دوم: نامگذاری سنتی شب های محرم

اشاره

بخش دوم: نامگذاری سنتی شب های محرم

شب اوّل: حضرت مسلم بن عقیل

شب دوم: ورود به کربلا

شب سوم: حضرت رقیه

شب چهارم: حضرت حر

شب پنجم: حضرت زهیر

شب ششم: حضرت قاسم علیه السلام

شب هفتم: حضرت علی اصغر علیه السلام

شب هشتم: حضرت علی اکبر علیه السلام

شب نهم: حضرت اباالفضل العباس علیه السلام (شب تاسوعا)

شب دهم: حضرت امام حسین علیه السلام (شب عاشورا)

شب یازدهم: حضرت زینب علیهاالسلام (شام غریبان)

شب دوازدهم: حضرت امام سجاد علیه السلام

شب آخر: حضرت زهرا علیهاالسلام

می دانیم که هر شب از شب های ماه محرم به یکی از شهیدان یا شخصیت های مرتبط با جریان کربلا اختصاص دارد. شیوه ی بحث در این گفتـار، پی گیری مطـالب بر اسـاس نام گـذاری شب های ماه محرم است. در این فصل، پس از پرداختن به اصـل واقعه ی هر شب، با نمونه سازی شیوه های راهبردی در برنامه سازی، راه کارهایی برای تولید برنامه ی متناسب با ایام عزاداری دهه ی محرم به دست اندرکاران صدا و سیما ارایه شده است.

نام گذاری شب های محرم و صفر

نام گذاری شب های محرم و صفر

نام گذاری این شب ها به طور تعیّنی و با گذشت زمان صورت گرفته است و واضع خاصی ندارد. این کار از ناحیه ی مدّاحان و ذاکران اهـل بیت علیهم السـلام به تقلیـد از شب هـای خاصـیماننـد: عاشورا و تاسوعا انجام گرفته است. این نام گـذاری بر اسـاس جایگـاه شـهیدان کربلاـ نزدیکی هر یـک از آنان به نقطه ی وحـدت بخش کربلا؛ یعنی امام حسـین علیه السـلام و هم آهنگی شور و التهـاب مراسم و روضه ی آنـان بـا مرکز شور آفرین شب عـاشورا، صورت می گیرد. هم چنین دیگر شب های ماه محرم و شب های ماه صـفر، دهه ی عزاداری حضـرت زهرا علیهاالسـلام و امیر المؤمنین علیه السلام، به تقلید از این شب ها نام نهاده شده است.

ترتیب متعارف شب های دهه ی اول ماه محرم به قرار زیر است:

شب اول ـ مسلم بن عقیل علیه السلام

شب دوم ـ ورود به کربلا

شب سوم ـ حضرت رقیه علیهاالسلام

شب چهارم ـ فرزندان حضرت زینب علیهاالسلام، حضرت حر علیه السلام، فرزندان مسلم علیهماالسلام .

شب پنجم _ عبدالله بن حسن علیه السلام، حضرت زهیر علیه السلام، حضرت حبیب بن مظاهر علیه السلام .

شب ششم _ قاسم بن الحسن علیه السلام .

شب هفتم _ حضرت علی اصغر علیه السلام .

شب هشتم _ حضرت علی اکبر علیه السلام .

شب نهم _ حضرت عباس علیه السلام (شب تاسوعا).

شب دهم _ حضرت امام حسین علیه السلام، وداع، (شب عاشورا).

شب یازدهم _ شام غریبان.

شب دوازدهم _ حضرت امام سجاد علیه السلام .

دیگر شب های محرم نیز نام گذاری و ترتیب دقیقی ندارد، ولی اجمال آن به قرار زیر است:

دروازه ی کوفه، تنور خولی، مجلس عبیدالله، دیر راهب نصرانی، دروازه ی شام، مجلس یزید، دو راهی کربلا، اربعین حسینی علیه السلام، بازگشت به مدینه، بشیر و... .

در ایام فاطمیه علیهاالسلام نیز نام گذاری های زیر وجود دارد که معمولاً در هر دو روایت شهادت، پنج شب عزاداری بر پا می شود و شب شهادت، واپسین شب عزاداری است.

عنوان های ایام فاطمیه این گونه است:

شب اول _ آتش زدن خانه، روضه ی در و دیوار.

شب دوم _ کوچه ی بنی هاشم.

شب سوم _ بستر.

شب چهارم _ شهادت.

شب پنجم _ شام غریبان.

هم چنین ترتیب ایام شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام به شرح زیر است:

شب اول ــ ضربت خوردن.

ص:۹۳

شب دوم ــ بستر.

شب سوم ــ شهادت.

معمولاًـ رسم بر این است که در پایان عزاداری دهه های فاطمیه و ماه رمضان، شب آخر را به حضرت عباس علیه السلام اختصاص می دهند یا این که در پایان مجلس آن شب، به پاس فداکاری ایشان در نبرد تاریخ ساز کربلا، توسلی به پیشگاه آن حضرت انجام می گیرد.

باید دانست اشعار، مراثی،نوحه ها و موضوع سخنرانی در هر شب بر محور همان نام گذاری است و بیش تر نذرها و هدیه های مردم نیز به تبرّک نام همان شب صورت می گیرد.

شب اول: حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام

اشاره

شب اول ــ حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام

زیر فصل ها

نام گذاری

پیش در آمد

جریان شهادت

الگوی محبت و وفا

الگوی جوان مردی

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

گفت و گو

جبهه و جنگ

پرسش

شعر

عاشورا در سخنان شهیدان

نام گذاری

نام گذاری

شب اول ماه محرم به نام حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام نام گذاری شده است؛ زیرا ایشان، نخستین شهید این واقعه هستند. شهادت ایشان کمی پیش تر از حادثه ی کربلا رخ داده است و شب نخست ماه محرم به پاس فداکاری ها و جان فشانی های این سفیر شهید راه سرخ اباعبد الله الحسین علیه السلام، شب حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام نام نهاده است.

پیش در آمد

پیش در آمد

آفتاب محرم بر می دمد و کربلای دل را در پرتو خود می سوزاند،

صندوق چه ی اعصار باز می گردد و لباس های مشکی، خاطره ی زمان را از تشویش بیرون می آورد.

سرخی بیرق ایستادگی، از گلدسته ی دست ها بالا می رود و در باد به حرکت

در می آید.

عطر شهادت، شمیم کوچه را می نوازد

و چشم ها در انتظار طراوت اشک به تماشا می نشیند.

عقربه ی زمان روی نقطه ی پنجم «عشق» قفل می شود؛

سکوت در تاریکی، از صدای برخورد دست ها بر سینه ها می شکند،

خواب از چشم های خسته می گریزد و حسینیه ی سینه ها سیاه پوش می گردد.

پنجره ها به سوی سینه زنان محلّی نشانه می روند

و صبح از شرم حضور، سرخ گونه پدیدار می گردد.

آری، محرم شده و انتظار لباس های مشکی به سر آمده است.

جریان شهادت

جریان شهادت

مسلم بن عقیل یکی از عاشقان و دلدادگان حضرت امام حسین علیه السلام است که عشق به مولای خود، حسین علیه السلام را به غایت رساند و سرانجام بر تیغ عشق او گردن نهاد. مسلم بن عقیل، پسر عموی امام حسین علیه السلام بود که قیام خود را در روز سه شنبه ۸ ذی حجه سال ۶۰ هجری آغاز کرد و در همان روز به شهادت رسید. در واقع، او نخستین فرد از بنی هاشم بود که شربت شهادت نوشید به دستور عبید الله بن زیاد؛ حاکم کوفه، سر او را از بدن جدا کردند و بدنش را به دار آویختند. سپس سر او را به دمشق، نزد یزید فرستادند.

هنگامی که مسلم به کوفه می آید، عبید الله از حضور او آگاه می شود. از این رو، برای پیش گیری از قیام او، دست به نیرنگ می زند. او به چند تن از بزرگان کوفه دستور می دهد تا به مردم بگویند هر کس از مسلم دفاع کند، سهمیه ی او و فرزندانش از بیت المال قطع می شود و به سختی مجازات خواهد گردید. بدین ترتیب، مردم مسلم را رها کردند و از یاری او دست برداشتند. آن گاه به شماری

از بزرگان کوفه ــ که شمر بن ذی الجوشن نیز در میان آن ها حضور داشت ــ دستور داد پرچم هایی را به نشانه ی امان دادن به مردم در دست گیرند. با این ترفند، در مدت چند ساعت ۴ هزار مرد جنگی از پیرامون مسلم پراکنده شدند و تنها ۳۰ تن باقی ماندند.

هنگام غروب، مسلم به همراه آنان به مسجد کوفه می رود تا نماز بخواند. چون به در مسجد می رسد، جمعیت به ۱۰ نفر کاهش می یابد و در پایان نماز، به تنهایی مسجد را ترک می کند و در کوچه ها سرگردان می شود(۱). در این هنگام، صدای مردی، او را به خود می آورد:

ای مولای من! در این دل شب کجا می روی؟

او «سعید بن احنف» بود. مسلم گفت:

می خواهم جایی مطمئن بیابم و چند تن از یارانم را که با من بیعت کرده بودند، پیدا کنم و به مبارزه بپردازم.

سعید او را از عمق فاجعه آگاه می کند و می گوید که دروازه های شهر را بسته اند و هیچ کس جرأت یاری او را ندارد. سپس از او می خواهد به خانه ی «محمد بن کثیر» برود؛ زیرا آن جا امن است. مسلم و سعید به خانه ی محمد بن کثیر می روند، ولی جاسوسان عبید الله آگاه می شوند و سربازان حکومتی، محمد بن کثیر و پسرش را دستگیر می کنند، ولی مسلم را نمی یابند. عبید الله با تهدید و ارعاب از او می خواهد که مخفی گاه مسلم را نشان دهد، ولی محمد خودداری می ورزد.

عبیدالله با عصبانیت، شیشه ی دواتی را که پیش رویش بود، به سوی محمد پرتاب می کند و سر محمد را می شکند. محمد دست بر قبضه ی شمشیر برده و قصد جان عبید الله می کند، ولی سربازان مانع می شوند. محمد به زمین می افتد و

۱- مقاتل الطالبین، ص ۱۰۲.

جلّادان دارالاماره، او و پسرش را طعمه ی شمشیرهای خود می سازند و به شهادت می رسانند. مسلم با شنیدن خبر شهادت محمد و پسرش، خانه ی او را ترک می کند و دوباره در تاریکی شب سرگردان می شود(۱).

همین گونه، بی هدف در کوچه های کوفه پیش می رود تا به در خانه ی زنی می رسد که «طوعه» نام داشت. طوعه، کنیز آزاد شده ی «اشعث» بود که با تنها پسرش، «بلال» می زیست. پیرزن بر در خانه، چشم انتظار آمدن پسرش بود. مسلم از او آب می خواهد. طوعه برای مسلم آب می آورد. مسلم آب را می نوشد و کاسه را باز می گرداند. با این حال، مسلم هنوز بر درِ خانه ایستاده است. طوعه می گوید:

بر خیز و به خانه ات برو.

جوابی نمی شنود. طوعه این سخن را سه بار تکرار می کند، ولی پاسخی نمی شنود. طوعه می گوید:

ای مرد! راضی نیستم که این جا بر در خانه ی من بایستی!

مسلم از جایش بر خاست و گفت:

ای کنیز خدا! من در این شهر غریبم و کسی را ندارم. می توانی امشب مرا در خانه ی خود جای دهی؟ شاید در آینده بتوانم جبران کنم.

طوعه می پرسد:

تو کیستی؟

وی پاسخ داد:

من مسلم بن عقیل هستم که مردم کوفه به من دروغ گفتند و بی وفایی کردند.

طوعه چون مسلم را شناخت، شادمان گردید. او را به خانه برد و برایش، غذا آماده کرد. پس از مدتی، پسر طوعه به خانه می آید و تکاپوی مادر را می بیند. از

۱- ناسخ التواریخ، ج۲، ص۷۸.

او می پرسد که چه شده است؟ طوعه از گفتن حقیقت طفره می رود ولی پس از اصرار فرزند، او را سوگند می دهد که به کسی چیزی نگوید. آن گاه مهمان را معرفی می کند. پسر طوعه پس از مدتی از خانه بیرون می رود و جریان را به سربازان حکومتی خبر می دهد(۱).

مسلم در خواب، امیر المؤمنین علیه السلام را می بیند که به او می فرماید:

پسرم! بشتاب نزد ما بیا!

مسلم از خواب بیدار می شود و در می یابد که پایان عمرش فرا رسیده است. بر می خیزد، وضو می گیرد و به نماز می پردازد. با شنیدن سر و صدای مأموران، نماز خود را با شتاب به پایان می رساند. شمشیر خود را حمایل می کند و با سپاس گزاری از پذیرایی طوعه، شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او وعده می دهد. سپس بیرون می آید و با لشکریان عبید الله به مبارزه می پردازد(۲).

جنگ سختی در می گیرد. شماری با سلاح می جنگیدند و برخی سنگ پرتاب می کردند. گروهی دیگر نیز بر بام ها رفته بودند و دسته های نی را آتش می زدند و بر سر مسلم می افکندند. سرانجام پس از تلفات فراوان، مسلم با نیرنگ امان عبید الله، به چنگ دژخیمان اموی می افتد.

اهل کوفه همه پیمان شکنند

خود نمک خوار و نمکدان شکنند

صبح با من همگی پیوستند

شب دَرِ خانه به رویم بستند

۱- مقاتل الطالبین، ص۱۰۲.

۲- ۴_ حیاه الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۸۸.

صبح من چون شمع و همه پروانه

شب بیگانه تر از بیگانه

صبح بر دامن من چنگ زدند

شام از بام به من سنگ زدند

هنگامی که مسلم ناامید شد و دست او را بستند. اشک از چشمانش جاری گشت. وی به گروهی که امان داده بودند، فرمود:

این آغاز مکر و پیمان شکنی شماست.

فضای کوفه دل گیر است و بوی مرگ می آید

نشان از غربت زینب، زمین و آسمان دارد

یکی از آنان با طعنه به مسلم گفت:

کسی که به چنین کاری دست می زند، نباید از فرجام آن بترسد.

مسلم در پاسخ فرمود:

ای بیچاره! من برای خود نمی گریم و از کشته شدن باکی ندارم. گریه ی من برای حسین علیه السلام و همراهان اوست که به نامه های شما اعتماد کرده اند و ره سپار این جا هستند.

سپس به «محمد بن اشعث» که به او امان داده بود، فرمود:

می بینم که از امان دادن و نگه داشتن آن ناتوانی؟ آیا می توانم از تو بخواهم که تا خبری برای مولایم حسین علیه السلام بفرستی و خبر اسارت مرا به او بدهی و بگویی که به این جا نیاید؟

محمد بن اشعث قول می دهد که چنین کند(۱). بعدها او یک قاصد به سوی امام حسین علیه السلام می فرستد. این قاصد در منزل گاه «زباله» به امام حسین علیه السلام می رسد و خبر شهادت مسلم را به ایشان می دهد(۲).

عبید الله پس از دستگیری مسلم، امان نامه ی محمد بن اشعث را رد کرد و دستور قتل ایشان را صادر نمود. هنگامی که مسلم را به کاخ عبید الله آوردند، چشم مسلم به کوزه ی آبی آفتاد و آب خواست. با این حال، هر بار می خواست از آن بنوشد، قدح آب از خون دهان او رنگین می شد و نمی توانست آب بخورد. این کار، تا سه بار انجام شد و مسلم فهمید که باید با لب تشنه کشته شود.

«بکیر بن حمران» که در جنگ با مسلم، از او ضربه ای خورده بود، مأمور قتلش شد. عبید الله به او گفت:

او را بر بالای دارالاماره ببر و با دست خود، سر از تنش جدا کن تا کینه ای که از او داری، تسکین یابد.

بکیر نیز مسلم را بر بالای دارالاماره برد که به بازار، مشرف بود. آن گاه او را گردن زد و بدنش را به پایین افکند. پس از پایان کار، عبید الله پرسید:

مسلم در لحظه ی آخر چه می گفت؟

او پاسخ داد:

او تسبیح می گفت و خدا را یاد می کرد و من به او گفتم که اینک تو را در برابر ضربه ای که زدی، قصاص خواهم کرد. آن گاه ضربتی به او زدم، ولی کارگر نشد. او گفت: آیا این یک ضربه که زدی، قصاص آن ضربه نبود! اعتنایی نکردم و دوباره به او ضربه زدم و از بالای کاخ به زیر افکندم.

۱- ارشاد مفید، ج۲، ص۵۹.

۲- نفس المهموم، ص۱۱۳.

در این هنگام، عبید الله ابن زیاد تأملی کرد و گفت:

شگفتا! هنگام مرگ هم فخر کردن(۱)؟!

بدین ترتیب، نخستین عاشق حضرت حسین علیه السلام این چنین بر تیغ عشق او گردن نهاد.

الگوی محبت و وفا

الگوی محبت و وفا

امام حسین علیه السلام برای آماده کردن زمینه ی قیام خود در کوفه، نزدیک ترین فرد با اطمینان؛ یعنی حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام را به آن جا فرستاد. او عاشقی دل باخته بود که تا آخرین لحظه از عشق پاک خود به حسین علیه السلام دست بر نمی دارد و در اوج بی وفایی و خیانت کوفیان، هیچ گونه تردیدی به دل راه نمی دهد. مسلم تا لحظه ی آخر بر عشق خود وفادار می ماند و یک تنه به جنگ مأموران دولتی می رود تا جایی که دشمن چند بار از دارالاماره نیروی کمکی درخواست می کند. سرانجام مسلم با نیرنگ کوفیان به دام می افتد و گرنه هیچ گاه نمی توانستند در میدان نبرد، او را به چنگ آورند. حضرت مسلم نماد شجاعت و پایداری در راه عقیده است که جان خویش را برای عشق به مولای خود ارزانی داشت.

الگوی جوان مردی

الگوی جوان مردی

یکی از ویژگی های برجسته حضرت مسلم، جوان مردی ایشان است. او در مبارزه با دشمنان خدا هیچ گاه از نیرنگ و شبیخون زدن بهره نگرفت، بلکه هماره رو در روی دشمن به مقابله پرداخت. این جوان مردی در خانه ی «هانی بن

۱- حیاه الامام الحسین، ج۲، ص۴۰۸.

عروه» نیز به اثبات می رسد. گفته اند که عبیدالله بن زیاد برای عیادت از «شریک ابن اعور» که بیمار بود و در خانه ی هانی به سر می برد، به آن جا می رود. شریک نقشه ی قتل عبید الله را برای مسلم بیان می دارد و همه آماده ی این کار می شوند. در این هنگام، عبید الله به همراه غلام خویش وارد می گردد. مسلم پنهان می شود و عبید الله کنار بستر شریک می نشیند. شریک چند بار برای علامت دادن به مسلم، عمامه ی خود را بر می دارد و بر زمین می گذارد، ولی مسلم بیرون نمی آید. در این هنگام، شریک اشعاری را به این مضمون می خواند:

او را سیراب کنید اگر چه به مرگ من ختم شود(۱).

مسلم هم چنان بیرون نمی آید. عبید الله از هانی می پرسد که شریک چه می گوید. هانی پاسخ می دهد که شریک به دلیل بیماری هذیان می گوید. شریک از مسلم خواسته بود هر گاه من آب خواستم، بیرون بیا و عبید الله را بکش و با این حال، نقشه اجرا نمی شود و کنیزی برای شریک، آب می آورد. کنیز نیز پنهان شدن مسلم را می بیند و شگفت زده می شود. شریک فریاد می زند:

ای وای بر شما! مرا سیراب کنید.

«مهران»، غلام زیرک عبید الله به رفتار مشکوک کنیز و چهره ی بهت زده ی او و سخنان شریک، مشکوک می شود و به عبید الله می گوید که هر چه زودتر بیرون برویم. او در بیرون خانه، جریان را به عبید الله می گوید، ولی عبید الله با ناباوری اظهار می دارد:

چگونه چنین چیزی ممکن است. من در حق هانی از هیچ محبتی فرو گذار نکرده ام(۲).

پس از رفتن عبید الله، درباره ی درنگ مسلم در قتل عبید الله می پرسند.

۱- کامل ابن اثیر، ج۴، ص۲۶.

۲- نفس المهموم، ص۹۷.

مسلم در پاسخ می گوید:

من به دو دلیـل این کـار را انجـام نـدادم. نخست این که، او مهمـان خـانه ی هـانی بود و دوم آن که رسول خـدا فرموده است: ایمان، مکر و حیله را مهار می کند و مؤمن اهل مکر و حیله نیست(۱).

آری، جوان مردی حضـرت مسـلم علیه السـلام به او اجازه نمی دهد حتی بزرگ ترین دشـمن دین؛ یعنی عبیدالله بن زیاد را به نیرنگ و حیله از میان بردارد.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

چشم های نیمه بازش، افق را قاب گرفته بود

و جاده ای از نگاه، تا سرخی غروب کشیده بود

که زیر گام های محبوبش را فرش می کرد.

تپش های قلبش، نام او را بر لوح سینه می کوبید،

و کام خشکیده اش، قصه ی رؤیایی آب را در گوش نسیم گرم جنوبی می گفت؛

هُرم داغ سینه اش از اندوهی بزرگ خبر می داد.

رخسار زیبای محبوب را انتظار می کشید، ولی آرزو کرد که نیاید.

آرزو می کرد که کام خشک محبوب را نبیند و گهواره ی نیم سوخته را.

پلک هایش را روی هم فشرد

و کبوتر دل را از بند میله های سرد قفس به سوی یار پرواز داد؛

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یَا مَولایَ یَا اَبَا عَبدِ اللَّه

۱- کامل ابن اثیر، ج۴، ص۲۷.

گفتار گوینده

گفتار گوینده

با آخرین نوای سفیر عشق، مسلم بن عقیل هم نوا می شویم و بر قافله ی عاشوراییان سلام می گوییم:

السّلامُ عَلَی الحُسَین وَ عَلَی عَلِی بنِ الحُسَین وَ عَلَی اَولادِ الحُسین وَ عَلَی اَصحاب الحُسین.

کاروان عشق، شور و زمزمه فرا می رسد و بانگ جرس، فرا رسیدن فصل خون را به گوش جان عاشقان می رساند.

قافله ی «العطش» به صحرای «تشنگی» می رسد، و سبو به دستان عاشق، فریاد بر می آورند که: ای عاشقان! بیایید تا از جام تشنگی سیراب تان کنیم؛ «هر که دارد نفس کربُبلا بسم الله»

کرامت ها

کرامت ها

شهید محراب، حضرت آیت الله «دستغیب» از عالم بزرگوار «سید فرج الله بهبهانی» در باره ی معجزه ای که در خانه ی ایشان رخ داده بود چنین می گوید:

شخصی به نام «عبدالله»، از ساکنان «بهبهان» در محرم سال ۱۳۸۳ ه .ق. از یک پا فلج شد و هنگام راه رفتن از عصا استفاده می کرد. مؤمنان در حق معاش او کمک می کردند. روزی به بنده (شهید دستغیب) مراجعه کرد و گفت که دکتر جوابش کرده است. من هم نامه ای به محضر آیت الله بهبهانی نوشتم و او را به اهواز فرستادم. ایشان نامه را دریافت کردند و از او پذیرایی به عمل آوردند و او را نزد یکی از پزشکان متخصص اهواز فرستادند، ولی او نیز وی را جواب کرد و به او گفت که پایش غده ی سرطانی دارد و قابل معالجه نیست.

او با ناراحتی به بهبهان باز می گردد، ولی پس از مدتی، خواب امیدوار کننده ای می بیند. او در خواب می بیند که دو سید نورانی وارد شدند که یکی، حضرت امام حسین علیه السلام و دیگری، حضرت علی اکبر علیه السلام بودند. او در این حالت از امام، تقاضای

شفای بیماری خود را می کنـد. حضـرت به او می فرماید که در فلان روز که برای عزاداری به منزل آیت الله بهبهانی می رود، پای او شفا خواهد یافت. در این لحظه با خوشحالی از خواب بیدار می شود و منتظر موعد مقرر می گردد.

روز موعود فرا می رسـد و او بـا عصـا به مجلس عزاداری می رود. خودش می گویـد: پس از یـک سـاعت نشسـتن در مجلس حس کردم کـه پـایم تیر می کشـد. پـایم را دراز کردم و آن را حرکت دادم. دیـدم که قـدرت حرکت دارد و شـفا پیـدا کرده است. این در حـالی بـود که روضه خوان، هنوز روضه را ختم نکرده بود. در این لحظه، من از جـایم برخاسـتم و عصـا را کنـار انداختم و فریاد زدم: من شفا گرفتم و مجلس پر از عطر صلوات شد و همگی برای تبرّک جستن نزد من آمدند(۱).

گفت و گو

گفت و گو

گفت و گوی حضوری با حضرت «آیت الله اعتمادی» از مدرسین حوزه ی علمیه ی قم:

«خاطره ای که به ذهنم می رسد، مربوط به سال ها قبل در یکی از مجالس عزاداری حضـرت اباعبدالله علیه السلام است که من در آن سال ها کمر درد شدیـدی داشـتم که واقعا مرا آزار می داد. یادم هست که آن روز در آن مجلس، خیلی منقلب شـدم و گریه کردم. در همین هنگام به ذهنم رسـید که شـفای کمر دردم را از آقا بگیرم. به همین خاطر، مقداری از اشک چشـمانم را در همان حالت گریه با دست پاک کردم و از زیر لباس به کمرم، همان جایی که درد می کرد، مالیدم. پس از این که این کار را کردم و مجلس تمام شد، به خانه برگشـتم، اما هر چه نگاه کردم دیدم از درد خبری نیست و اصلاً انگار دردی در کار نبود. این یک

۱- کرامات الحسینیه، ج۲، ص ۱۱۳.

خاطره ای بود که از مجالس عزاداری حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام به یاد دارم».

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

شب سنگینی است. آسمان، پرده ی خون غروب را کنار نمی زند. شاید می خواهد چادر عزای خونین صدها سال پیش (عاشورای سال ۶۱هجری) را بر سر کشد و تا صبح اشک شبنم بریزد. نسیم شب میان کوچه باغ های «گوهر دشت»، آهنگ سینه زنی درختان را می نوازد. صدای دورِ ضربه ی طبل عزا، با ناله ی درختان در هم می آمیزد و چلچراغ کوچک صدها شمع عاشق که سیاهی شام غریبان را شکافته است، در پرده ی اشک نگاهم می لغزد. بر می گردم و چشم در چشم های معصوم «بهمن» می اندازم که پشت شیشه ی غبار گرفته ی قاب عکس، به رویم لبخند می زند و آهی می کشم و...

السّلامُ عَلَیکَ یَا اَبَا عَبدِ اللّه وَ عَلَی الاَروَاحِ الّتی حَلَّت بِفِنائِک عَلَیکَ مِنِّی...

نزدیک ظهر است. عملیات تقریبا تمام شده است. در داخل این نونی ها (دژهایی به شکل حرف ن)، دشمن سنگرهای محکمی تعبیه کرده است که از هر طرف، مشرف به بیابان است. ما روی یکی از این نونی ها هستیم که در همین عملیات سقوط کرده است. احساس تشنگی مفرط، مرا به سوی سنگری می کشاند، در آخرین نقطه ی کانال. داخل می شوم. قمقمه ی آبی آن جاست. دست دراز می کنم که بردارم، چشمم به سوراخی می افتد که از آن جا تمام دشت را می توان زیر نظر داشت. همان طور که قمقمه را بالا می برم، زردی آتش دهنه ی تانک دشمن به چشم می خورد و ناگهان صدای مهیب و هم زمان با آن ها، در هم ریختن سنگر بغل، تکانم می دهد.

قمقمه را رها می کنم و بیرون می دوم. بلوکی سیمانی بر فرق یکی از بچه ها خورده و سرش را شکافته است. وقتی می بندمش حتی لایه ی شفافی از مغزش را

هم می بینم. زنده می ماند. خدا می خواهد و زنده می ماند. صدای ناله ی بی رمقی دیگر به گوشم می خورد. خاك، نیمی از بدن یکی از بچه ها را پوشانیده است. تیرآهنی از روی سنگر روی دستش افتاده و آن را قطع کرده است که به یک پوست بند است...

انفجار پشت انفجار. صحنه های مهیبی است. خاك و دود و آتش، فضا را پر کرده است. بچه ها مثل خوشه های گندم، درو می شوند. چهره های سوخته و خونی طاقتم را بریده اند. نمی دانم چه کنم. دوباره از این سو به آن سو می روم. حتی برای مجروح ها هم کاری نمی توانم بکنم... .

دو ساعت است که این وضع ادامه دارد. ناگهان صدای «علی اکبر» را می شنوم که گرد و خاك را پس می زند و جلو می آید:

ـ اینجا کسی نیست؟

ـ چرا! جلو بیا!

ـ امدادگر تویی؟

ـ بله، خودمم. آقای آهنگر هم هست.

به کنارمان می رسد. کسالت و خستگی و روحیه ی خرد، مرا مثل مرده کرده است.

ـ خدایا! فقط شما دو نفر مانده اید؟

با بی حالی تمام می خواهم جوابش را بدهم که می بینم پشت سرش بچه های «قدر» می رسند. نور امید بر دلم می تابد و لبخندی بر گوشه ی لبم می نشیند.

ـ بهمن! بهمن آمد!

می خواهم بلند شوم و دنباش بگردم که صدای گرمش را می شنوم. تنها صدایی که می تواند لبخندی از صمیم قلب بر چهری خسته ی من بنشاند. با آن پیکر تنومند جلو می آید. شیشه های عینک، نور نگاهش را می شکند. لباس غواصی بر تن دارد؛ لباس اسفنجی و سیاه و سراسری و کوله ی امدادگری هم در

دستش است. به سویش می دوم:

_ سلام بهمن! کجایی بابا؟!

برقی از شوق در نگاهش می دود. لحظه ای درنگ می کند. این شبانه روزی که از هم جدا بوده ایم، به اندازه ی یک سال طول کشیده است، ولی می خواهم از حالا به بعد با هم به جلو برویم. مدتی به هم خیره می شویم و او دستش را دراز می کند و من هم. اما دست مان به هم نمی رسد. غباری از دود و آتش، میان من و او فاصله می اندازد و فضا را پر می کند. مدتی هیچ چیز نمی بینم. گوش هایم که از صدای انفجار شدید خمپاره گرفته بود، باز می شود. صدای ناله ی خفیفی می شنوم.

وای خدایا! ترکش از بغل گوشم رد شده و دو جای گلوی بهمن را سوراخ کرده است. ترکشی دیگر هم شاهرگش را بریده... چند دقیقه دست و پا می زد. کم کم آرام می شود و آخرین رمق هایش را از دست می دهد. چشمانش هنوز باز است. ناگهان دست ناتوان و بی جانش، عینک را از چشمانش دور می کند. نگاهش چون پرنده ای زخمی و عاشق، روی کانال می نشیند. چین و شکن چهره اش هم چون غنچه می شکند. اشک هایم، خون چهره اش را می شوید و من غرق حرکات آرام و شگفت انگیز اویم. دست راستش را همراه عینک، کنارش می گذارد و دست چپ را روی سینه می نهد و نیم خیز می شود. صدای گریه ام در گلو خفه می شود. متحیّر مانده ام که چه می کند. همان طور که بالای کانال را نگاه می کند، لب های قفل شده اش را از هم می گشاید و با حنجره ای که پنج جایش سوراخ شده، صدا بر می آورد:

یا حسین!

بغضم منفجر می شود. فریاد می زنم و اشک می ریزم:

یا امام حسین! آقا! خودت کمکش کن.

تصور آن که دیدار امام چه شگفت آور، او را با چنین حنجره ای به کلام آورده

است، مغزم را سوراخ می کند. ملتمسانه رو به روی کانال به خاک می افتم و فریاد می زنم:

یاحسین!

یا حسینِ دوم را تقریبا در حالی که بلند می شود، می گوید و ناگهان بی حس به روی من می افتد و گریه، امانم را می برد. گلویم از بغض دارد می ترکد. سرش را در آغوش می فشرم و فریاد می زنم:

یا حسین!

بچه ها که این صحنه ها را دیده اند، می آیند و زیر بغلم را می گیرند. چهره ی خون آلود بهمن را غرق بوسه می کنم. یک باره به یاد می آوردم که اکنون ملایک می آیند تا سرش را به بالین بگیرند. خود را عقب می کشم. سرش را روی زمین می گذارم و شروع می کنم به اشک ریختن.

اَلسَّلامُ عَلَی الحُسین و عَلی عَلِی بنِ الحُسین و عَلی اَولادِ الحُسین و عَلی اَصحابِ الحُسین...

از قاب عکس روی بر می گردانم و پنجره را می گشایم. نسیم گرمی، صورتم را می نوازد. هوا را با همه ی وجود به درون می کشم. شاید از آن، سوی خاک های شلمچه می آید و شاید هم از آن سوتر، از صحرای مقدس کربلا(۱)

پرسش

پرسش

الف) چرا ائمه ی اطهار علیهم السلام پاس داشت حماسه ی عاشورا را به شیعیان خود دستور داده اند؟

زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی حماسه ی کربلا، آثار شگرفی بر روح افراد

۱- لحظه های سرخ پرواز، ص۱۹.

دارد و ائمه ی اطهار علیهم السلام از این مسأله آگاه اند. نخستین اثر این یادبود، باز تاب یافتن مظلومیت حضرت امام حسین علیه السلام و رسوا گشتن ستم کاران اموی است. زنده کردن خاطره ی کربلا، ارزش دادن به همه ی خوبی هاست؛ زیرا مبارزه ی ایشان، الگوی بزرگ ایثار، مبارزه و ستم ستیزی است. در این صورت، یاد و نام امام حسین علیه السلام و یارانش در تاریخ جاودانه می ماند.

ب) چرا ابا عبدالله الحسین علیه السلام همانند پدر یا برادر بزرگوار خویش در مقابل طاغوت زمان سکوت نکرد؟

۱ـ طاغوت زمان او، انسانی متجاهر به فسق، آلوده، شراب خوار و زنا کار بود، در حالی که در زمان حضرت علی علیه السلام و یا امام حسن مجتبی علیه السلام، چنین وضعی وجود نداشت. کردارهای ناپسند یزید به عنوان زمام دار حکومت اسلامی پی آمد ناگواری برای جامعه ی اسلامی داشت. در این صورت، چنین رفتاری کم کم مشروعیت می یافت و همه ی ارزش های اسلامی زیر سؤال می رفت و مسلمانان نیز آلوده می شدند.

۲ـ حکومت اسلامی در زمان دو امام اول، نو بنیاد بود و هر گونه کشمکشی بر سر قدرت به تشویش اذهان عمومی می انجامید و با مخالفت مردم رو به رو می شد. بنابراین، مردم از باور خود به ائمه ی اطهار علیه السلام روی گردان می شدند.

۳ـ هم چنین کشمکش های درونی مسلمانان بر سر زمام داری، بهانه ی خوبی برای دشمنان خارجی مانند یهودیان بود تا آشکارا به تضعیف مسلمانان بپردازند و اساس اسلام را با خطری جدی رو به رو سازند.

باری، اوضاع زمان امام حسین علیه السلام با زمان خلفا و معاویه تفاوت داشت؛ زیرا حکومت اسلامی استقرار یافته بود، ولی انسانی فاسق بر جامعه حکم می راند. بنابراین امام واجب می دانست که با این بدعت خطرناک رویارو شود. ایشان در پاسخ به پیشنهاد بیعت با یزید می فرماید:

حال که فرمانروایی مسلمانان به یزید فاسق واگذار شده است، باید فاتحه ی اسلام را

بخوانیم(۱).

شعر

شعر

سرباز فداکار

نقد جان بر کف و شرمنده به بازار توام

که بدین مایه ی ناچیز خریدار توام

سنگ ها از همه سو بر من آزرده زدند

به گناهی که در این شهر گرفتار توام

کو به کو در دل شب گردم و گریم تا صبح

همه خوابند و منِ سوخته بیدار توام

دست از دار جهان شسته به پای قدمت

جان به کف دارم و مشتاق سر دار توام

گر چه آواره در این شهر، یتیمان من اند

یاد اطفال تو و عترت اطهار توام

کام خشکیده، ولی آب ننوشم هرگز

تشنه ام تشنه، ولی تشنه ی دیدار توام

درّ دندان من از درج دهن ریخت، ولی

یاد چوب ستم و لعل گهر بار توام

۱- حماسه ی کربلا، ص۳۷.

پیش دشمن همه خندند، ولی من گریم

چه کنم عاشق و دلسوخته ی زار توام

تا دم مرگ به یاد تو لبم زمزمه داشت

همه دیدند که سرباز وفادار توام

غلام رضا سازگار(۱)

دل باخته

گو غیر کشد زارم، من یار پسندیدم

زاری نکنم هرگز کآزار پسندیدم

مبهوت به هر سویم، آواره به هر کویم

تا یوسف خود جویم، بازار پسندیدم

هر کوچه که شد جایم، بر غربت مولایم

رخسار غریبی بر دیوار پسندیدم

با من همه بستیزید، آتش به سرم ریزید

او سوختنم خواهد، من نار پسندیدم

مست نگه یارم، دل باخته ی دارم

در دار غمش تنها من دار پسندیدم

۱- نخل میثم، ص۲۴۲.

آن دختر دلبندم، این خون دو فرزندم

من در ره محبوبم، ایثار پسندیدم

کوبید به سر سنگم، سازید به خون رنگم

من یار پسندیدم، من یار پسندیدم

زخمم به بدن نیکوست، این گونه پسند اوست

یک بار که تیغ آمد، صد بار پسندیدم

غلام رضا سازگار(۱)

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۲)

«خداوندا! اگر مرا به این سرزمین شهادت ها نمی خواندی و اگر مرا از آمدن به این وادی عاشقان، قطع می نمودی و اگر این سعادت بزرگ را نصیبم نمی ساختی، دیگر چگونه می توانستم در محافل عزاداری حسین علیه السلام برای او بگریم؟»

شهید امیر مغفوری

«حسین جان! هم چنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزانت را در آغوش می گرفتی، از تو می خواهم در هنگام شهادتم، سرم را بر روی زانویت قرار دهی و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب کنی».

شهید سعید زینال زاده

«درود بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین! که عاشقانه در راه تو جان

۱- نخل میثم، ص ۲۴۲.

۲- مجله ی موکب عشق، ص۲۲.

می سپارند و به عشق این که بر خاک زیر پایت بوسه زنند، جان خود را برای زیارت تو و معبودشان هدیه می کنند».

شهید سلیمان عبدی

شب دوم: ورود به کربلا

اشاره

شب دوم - ورود به کربلا

زیر فصل ها

نام گذاری

جریان تاریخی واقعه

الگوی پایداری

آموزه ی دنیا پرستی

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

جبهه و جنگ

عاشورا در سخنان شهیدان

طرح پرسش

گفت و گو

شعر

نام گذاری

نام گذاری

امام حسین علیه السلام در روز پنج شنبه، هم زمان با ۲ محرم سال ۶۱ ه .ق. به سرزمین کربلا وارد شدند. از این رو، روز دوم محرم، روز «ورود به کربلا» نام گذاری شده است و همه ی کتاب های تاریخی بر این مسأله اتفاق نظر دارند.

جریان تاریخی واقعه

جریان تاریخی واقعه

حضرت امام حسین علیه السلام هنگام حرکت به سوی کربلا، به قاصدی برخورد کرد که از کوفه می آمد. ایشان در باره ی اوضاع کوفه از وی پرسید. او گفت:

خبری دارم که اگر شما بخواهید، آشکارا و گر نه پنهانی به عرض تان می رسانم.

حضرت فرمود:

من چیزی را از یارانم پنهان نمی کنم.

او گفت:

مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را در کوفه کشتند و به چشم خود دیدم که پاهای آنان را بسته اند و بر زمین می کشند.

حضرت با شنیدن این خبر چند بار فرمود:

اِنَّا لِلّه وَ اِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُون.

آن گاه قاصد، حضرت را از رفتن به کوفه بر حذر داشت. امام به برادران مسلم

رو کرده و فرمود:

اکنون که مسلم کشته شده است، شما چه می کنید؟

منظور حضرت از این سخن، آن بود که من، دیْن خود را از دوش شما برداشته ام و اگر بخواهید، می توانید باز گردید. آنان در پاسخ گفتند:

به خدا سوگند! ما باز نمی گردیم تا این که انتقام مسلم را بگیریم یا مانند او شربت شهادت بنوشیم.

سپس امام حسین علیه السلام فرمود:

من نیز پس از اینان در زندگانی این دنیا خیری نمی بینم.

در این هنگام یاران عرض کردند که اگر ایشان به کوفه برود، وضع ایشان فرق می کند؛ زیرا مردم از او پشتیبانی خواهند کرد. امام حسین علیه السلام هیچ پاسخی نفرمود(۱).

حضرت مسلم علیه السلام دختری داشت که در میان دختران امام حسین علیه السلام بود. چون امام حسین علیه السلام خبر شهادت مسلم را شنید، به خیمه ی خود رفت، آن دختر را صدا زد و با او مهربانی کرد. این دختر فهمیده عرض کرد:

یا بن رسول الله! با من مانند یتیمان رفتار می کنی! مگر من یتیم شده ام؟

حضرت گریست و فرمود:

دخترم! غصه مخور. اگر مسلم شهید شده است، من از امروز پدر تو خواهم بود و خواهرم، مادر تو و دخترانم، خواهران تو خواهند بود و پسرانم در حکم برادران تو هستند(۲).

امام حسین علیه السلام پس از رسیدن به کربلا درباره ی نام آن سرزمین از یاران

۱- ارشاد، ج۲، ص۷۳.

۲- امام الحسین و اصحابه، ص۱۷۴.

خویش پرسیدند. آنان گفتند:

این جا طفّ نام دارد.

حضرت پرسید:

آیا نام دیگری نیز دارد؟

پاسخ گفتند:

آری! این جا کربلاست.

حضرت گریست و فرمود:

این زمین، سرزمین سختی و بلاست.

آن گاه مشتی خاک برداشت و بویید. سپس اندکی خاک از جیب قبای خود بیرون آورد و فرمود:

این خاکی است که جبرییل از سوی پروردگار برای جدّم، رسول خدا آورد و گفت که این خاک از تربت حسین است.

سپس آن خاک ها را کنار هم نهاد و فرمود:

هر دوی این ها یک عطر دارند(۱).

آن گاه افزود:

توقف کنید. این جا محل بار افکندن ماست و جایی است که خون ما در آن ریخته خواهد شد. به خدا سوگند! حرمت ما را در این مکان می شکنند و کودکان مان را می کشند. این جا زیارت گاه قبرهای ما خواهد شد که جدّم رسول اللّه به آن وعده داده است و او در وعده ی خود تخلف نمی کند(۲).

امام حسین علیه السلام پس از ورود به کربلا در خطبه ای چنین فرمود:

۱- مقتل ابی اسحاق، به نقل از قصه ی کربلا ص .

۲- اثبات الهدی، ج۲، ص۵۸۶.

مردم بنده ی دنیا هستند و دین را مانند چیزی که طعم کمی دارد، در دهان می گردانند و لقلقه ی زبان خود می کنند. تا هنگامی که به دهان شان مزّه ای می کند، آن را نگه می دارند، ولی پس از مدتی که مورد امتحان الهی قرار می گیرند، تعداد افراد پای بند به آن بسیار کم می شود(۱).

«امّ کلثوم» یکی از خواهران ایشان، با شنیدن این سخنان، نگران شده و به برادر بزرگوارش گفت که نسبت به این سرزمین، احساس بدی دارد ولی امام، او را دلداری داد(۲). آن گاه قلم و کاغذ خواست و نامه ای به بزرگان کوفه نوشت. نامه را به «قیس بن مسهّر صیداوی» داد تا به دست آنان برساند. پس از مدتی، خبر شهادت قیس نیز به حضرت رسید که ایشان را بسیار اندوهگین ساخت.

در همین زمان، نامه ای از سوی عبید الله به امام حسین علیه السلام رسید که در آن چنین نوشته شده بود:

به من خبر رسیده است که در کربلاـ توقف کرده ای .امیرالمؤمنین؛ یزید، به من نوشته است که سر بر بالین ننهم و نان سیر نخورم، تا تو را به خداوند ملحق سازم یا به حکم یزید بن معاویه باز آورم. والسلام .

حضرت پس از خواندن نامه، آن را به دور افکند و فرمود:

خداوند نیامرزد کسانی را که خشنودی آفریده را بر خشنودی آفریدگار می پسندند.

نامه رسان گفت:

ای ابا عبدالله! پاسخ نامه چه می شود؟

حضرت فرمود:

۱- بحار الانوار، ج۴۴، ص۳۸۳.

۲- وقایع الایام خیابانی، ص۱۷۱.

این نامه پاسخی ندارد. پاسخ آن عذاب الهی است.

قاصد، خبر را به عبیدالله رسانید. وی بسیار عصبانی شد و به «عمر بن سعد» فرمان داد به سوی کربلا حرکت کند. عمر سعد که هوای فرمان روایی بر «ری» را در سر می پروراند برای تصمیم گیری، یک روز مهلت خواست. وی آن شب را تا صبح نخوابید و اشعاری با این مضامین سرود:

آیـا حکومت ری را رها کنم و حال آن که آرزوی من است یا باز گردم و با کشـتن حسـین، خود را در معرض سـرزنش خلق خدا قرار دهم؟ می دانم که در کشتن حسین، آتشی است که خاموش نخواهد شد و حکومت ری نیز نور چشم من است!(۱)

او فردای آن روز با گروهی از بزرگان شهر مشورت کرد که همه، او را از جنگ باز داشتند. او نزد عبید الله رفت و گفت:

مرا بـه ایـن کـار گمـاردی و ولاـیت ری را در برابر آن، بـه مـن پیشـنهاد کردی. مردم هـم از این معـامله آگاهنـد، ولی من نیز پیشنهادی دارم و آن، این که به همراهی بزرگان کوفه در انجام این کار نیازمندم.

و نام برخی از آنان را بیان کرد، ولی عبید الله که از شیفتگی او نسبت به ولایت ری آگاه بود، با تندی به او گفت:

مـا در باره ی این که چه کسـی را همراهت بفرستیم، از تو نظر خواهی نکردیم. اگر با آنانی که همراه تو هسـتند، می روی که هیچ و گر نه حکم ولایت ری را تحویل بده تا آن را به دیگری سپارم.

عمر سعد که پافشاری عبید الله را دید، تسلیم شد و گفت:

خواهم رفت(۲).

۱- مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۲۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۹.

الگوی پایداری

الگوی پایداری

ابا عبـد الله الحسـین علیه السـلام از همان آغاز حرکت با حوادث گوناگونی رو به رو شـد که عبارت بودند از: تعقیب شدن از سوی سپاهیان دشـمن، شهادت دو قاصد ایشان، برخورد با بی وفایی کوفیان و حضور افرادی در کاروان که با انگیزه های غیر خـدایی به ایشـان پیوسـته بودنـد. بـا این حـال، از ادامه ی راه منصـرف نشـد و هم چنان اسـتواری ورزیـد. حسـین علیه السـلام آموزگار بزرگ پایـداری است که میـدان نبرد را رها نکرد و خود به قتل گاه خویش گام نهاد. افزون بر آن، یاران خود را نیز دلـداری می داد و آنـان را به مقاومت در برابر مصایب فرا می خوانـد. در واقع، قتل مسـلم، نخستین نشانه ی مخالفت کوفیان با حرکت ایشان بود؛ زیرا قتل سفیر و قاصد، اعلان جنگی ناجوان مردانه به شمار می رود.

واقعه ی کربلاـ نمـاد گویای پایـداری و پایمردی و بهترین الگو برای همه ی نهضت های حقیقت گرا است تا از انـدک بودن نیروی خود نهراسند و تنها با توکّل بر خدا، به جنگ باطل پرستان بروند.

امام علی علیه السلام نیز در این باره فرموده است:

به خدا سوگند! اگر همه ی عرب، پشت به پشت هم دهند تا با من بجنگند، از آنان روی بر نخواهم تافت(۱).

امام حسین علیه السلام با پیروی از پدر بزرگوارش، خطاب به یاران خود می فرماید:

آگاه باشید که من با همین گروه اندک و با این که یاران به من پشت کرده اند، آماده ی جهاد هستم(۲).

این سخن، جرقه ی هشدار دهنده ای است برای ذهن های خواب آلوده ای که

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

۲- لهوف، ص۵۷.

می گویند: چرا امام حسین علیه السلام با آن نیروی اندک، این چنین خود را به کشتن داد؟ در واقع، پایداری حسین علیه السلام و یاران جوان مردش، رمز پیروزی جاوید کربلا و ندای رسای عاشورا در طول تاریخ است که هرگز خاموش نخواهد شد.

آموزه ی دنیا پرستی

آموزه ی دنیا پرستی

یکی از عبرت های پایدار و پدیدار کتاب عاشورا، دنیا پرستی آنانی است که با شمشیر کشیدن بر روی امامِ بر حق زمان و جانشین خدا در زمین، همه ی باورهای دینی را زیر پا نهادند. دنیا پرستی در میان خواص و عوام جریان دارد. در جریان کربلا نیز مردم کوفه با شنیدن تهدیدها و فشارهای ظاهری عبیدالله بن زیاد، میدان را به زودی خالی کردند و از مبارزه کناره گرفتند. امام حسین علیه السلام خطاب به کوفیان می فرماید:

همگی شما از فرمان من سرپیچی کردید و به سخنم گوش فرا ندادید؛ زیرا تحفه ها و هدایای تان همه از حرام است و شکم های تان از حرام آکنده شده و بر دل های تان مهر زده است. ای وای بر شما! (۱)

افزون بر آن، گرایش های دنیا خواهانه و ریاست طلبانه در خواص کوفه نیز نفوذ کرده بود، به گونه ای که بسیاری از بزرگان کوفه با دریافت رشوه های کلان، از آسایش خاطر و رفاه مادّی بهره مند گشتند و وظیفه ی الهی و شرعی شان را به فراموشی سپردند. برای نمونه، عمر سعد که از خواص جامعه بود، با وعده ی در اختیار گرفتن فرمان روایی بر ولایت ری، به میدان نبرد با فرزند پیامبر خویش، گام می نهد و زمینه ساز حادثه ی خون بار عاشورا می گردد.

در زیارت اربعین چنین آمده است:

کسانی برای کشتن امام حسین علیه السلام هم دست شدند که دنیا فریب شان داد و بهره ی

۱- بحار الانوار، ج۴۵، ص۸.

خویش را به چیزی فرومایه و بی ارزش فروختند و آخرت خود را به بهای ناچیز و اندک معامله کردند و از روی تکبر در هواپرستی خود غوطه خوردند(۱).

باری، کار به جایی می رسد که عمر سعد در صحنه ای از جنگ، چون با امام رو به رو می شود و امام به او می فرماید:

به خدا سوگند به گندم ری نخواهی رسید!

او با غروری پوشالی و با شماتت چنین پاسخ می دهد:

به جوِ آن که می رسم!

می بینید که این عناد و نافرمانی در دنیاگرایی و پرداختن به لذت های زودگذر آن ریشه دارد.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

هرم داغ بیابان بر نگاه کاروان می لغزید.

آفتاب به گرمی، بیابان را در آغوش می فشرد.

ماسه ها زیر پای شتران جریان می یافت

و رودخانه ای از سرگشتگی، کاروان را با خود می بُرد.

پای عشق در گِل فرو رفت

و کاروان باز ایستاد.

آب در میان نگاه ها موج می زد و تصویری مبهم از پرواز، چشم را می نواخت.

نسیم گرم تنهایی، سراب را تکان می داد؛

سراب از آب سیراب بود، اما نگاه های تشنه، آن را جست و جو نمی کرد

و در آن سکوت، فقط عشق بود که صدایش به گوش می رسید.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت اربعین، ص۴۶۸.

کاروان بار افکند و نگاه ها در هم، تکرار شد.

مادرِ صحرا بود که آغوش به سوی آن ها باز کرده بود

و عشق بود که در آن صحرا زمین گیر می شد؛

آن جا کربلا بود!

گفتار گوینده

گفتار گوینده

صدای زنگ کاروان به گوش کویر عطش می رسد و عاشوراییان به واقعه نزدیک تر می شوند. کاروان بر پهنه ی دشت بلاها می ایستد و بار اقامت می افکند.

سلام بر محرم و پرچم عزایش! سلام بر کربلا و تشنگی اقامت گزیدگانش! سلام بر عاشوراییانی که آمده اند تا تاریخ را از سبوی جوان مردی خویش سیراب سازند.

بانگ جرس به گوش می رسد و زنگار از دل ها می زداید. غربت لباس های سیاه، شال های عزا، بیرق های سرخ و فریادهای سبز به سر می آید. دل در طپش بانگ الرّحیل کاروان ها به وجد در می آید و آماده می شود تا در حسینیه ی شوق، به سینه زنی برخیزد.

ای کاروان عاشورا! آهسته گام بردار و بگذار جان هایی که در سر، هوس کربلاییت را می پرورانند، پا در رکاب یاد و خاطره ات نهند و خود را به تو برسانند؛ که عمری است در هوای وصل سوخته اند و به خاکستر غریبی نشسته اند.

با رهروان کوی محبت تو هم نوا می شوم، قطره های هستی ام را از صدف چشم بیرون می ریزم و به امید روزی که ضریح مقدست را در بغل گیرم، ناله می زنم:

السّلامُ عَلَیکَ یا اباعَبداللّه الحُسین.

کرامت ها

کرامت ها

«مردم در روز عاشورا، از اطراف و اکناف شهرها و روستاها به حسینیه ها هجوم آورده بودند تا عزاداری کنند. آنان پس از عزاداری، سفره ای پهن می کردند و اطعام می دادند. چون گاهی جمعیت زیاد بود و در حسینیه جا نبود، ازدحام مردم برای نوبت گرفتن و غذا خوردن، سبب اختلال در عبور و مرور خودروها می شد. در این اوقات ماشینی از راه می رسد و شلوغی مانع رفتن او می شود. یکی از سرنشینان آن ماشین به تندی می پرسد: «چه خبر است که این گذر این قدر شلوغ است؟» یکی می گوید: «مردم آمده اند از غذای امام حسین علیه السلام تناول کنند». آن سرنشین که زنی تهرانی بود، گفت: «خاک بر سرتان! گشنه گداها! خجالت نمی کشید؟ بروید گم شوید! چه شلوغی کرده اند!؟»

این زن با ظاهر اشرافی و با گستاخی و بی حیایی به خود اجازه می دهد که به میهمانان آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام زخم زبان بزند تا به این وسیله راه باز شود و برود. فردای آن روز که ـ روز یازدهم محرم بود ـ در قسمت آخر آشپزخانه ی حسینیه، به نظافت و مرتب کردن اثاثیه ها مشغول بودم. خورشید تازه می خواست سو بزند که احساس کردم کسی درِ حسینیه را می زند. خیال کردم رفقا هستند. درب را باز کردم. زنی را دیدم که با چهره ای اشک آلود و پریشان، التماس کنان می گفت: «اجازه دهید وارد حسینیه شوم» گفتم: «چرا؟» گفت: «مرا راه بدهید تا برای تان بگویم».

وقتی که وارد شد، انگشت خود را با آب دهان، تر می کرد و بر روی چهارچوب در می مالید و می خورد و مرتب می گفت: «آقا جان! حسین جان! غلط کردم. نفهمیدم! مرا ببخش!» او با این کلمات از پیشگاه امام حسین علیه السلام عذرخواهی می کرد. سپس دستمالی از کیف دستی خود در آورد و مقداری از خاک درگاه را در آن ریخته، گره زد و در کیفش نهاد. آن گاه از من درخواست کرد که اگر غذایی از دیروز باقی مانده است، به او بدهم. من گفتم:

«خیر، چیزی از غذای دیروز نمانده. باید همان دیروز برای صرف غذا می آمدید».

دیـدم آن زن مقـداری به سـر و صورت خود زد و اشک ریزان با صدای گره خورده گفت: «دیروز از تهران برای دیدار فامیلم به یزد آمـدم. ماشـین ما از این کوچه می گـذشت. جمعیت فشـرده بود. گفتم برای چه این مشـکل به وجود آمـده؟ گفتند: در حسـینیه ناهار می دهنـد. من هم از روی نادانی و غرور، حرف های ناروایی زدم، ولی شب در عالم خواب دیدم که هوا بسـیار گرم است، گلویم از شدت تشـنگی می سوزد و چشم هایم فضا را تیره می بیند و می خواهم از جوار همین حسینیه بگذرم. در عالم رؤیا دیدم در حسـینیه باز است و سیّد بزرگواری در کنار چهارچوب در ایستاده و هر کسی که عازم حسینیه است، از آن آقا، اجازه نامه ای می گیرد و داخل می شود. هم چنین رو به روی آن آقا، بانویی مجلل با همان کیفیت، نوشته ای به زنان می دهد تا وارد شوند. من پیش رفتم و به آن خانم گفتم: نوشـته ای هم به من بدهید تا وارد شوم. ایشان با حالی متأثر فرمود: شـما به مهمان های ما اهانت کرده ای، چطور انتظار دست خط ما را داری؟ من از شدت شـرمندگی و عطش از خواب بیدار شدم و تـا صـبح خواب به چشـمم راه نیافت. با خود فکر می کردم که در چه محلی به عزادارن اهانت کرده ام، تا این که ماجرای روز گذشته در نظرم آمد. حالا اگر غذایی وجود دارد به من بدهید».

بـاز گفتم که هیـچ غـذایی وجود نـدارد، ولی دیـدم تکه هـای نـانی را که آلوده بود، به دست گرفت و خورد. او با گریه در و دیوار حسـینیه را می بوسـید، به طوری که مرا سـخت منقلب و گریان ساخت و می گفت: «ای خاندان عصمت و طهارت و ای عزیز زهرا مرا ببخش»(۱).

۱- کرامات الحسینیه، ص ۱۰۰.

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

«بالاـخره پیـدایش کردم. خودِ خودش بود. عجب نمـازی می خونـد. تو صورتش نگـاه کردم. خود به خود یـاد سـید مصـطفی افتادم (روحش شاد!) انگار جلـد دوم سـید بود. صبر کردم تا نمازش تموم شـد. حسابی خیس عرق شده بودم. آخه کلّی در به دری کشیـدم تـا پیـدایش کنم، اونم توی اون آفتاب داغ بعـد از ظهر تابسـتان جنوب که مغز آدم رو جوش می آورد. چفیه رو انـداخته بودم روی سـرم، از این چـادر به اون چـادر، از این گروهان به اون گروهان، همه جا رو دنبالش گشـتم، اما انگار آب شـده بود و رفته بود توی زمین. هیـچ کس نمی شـناختش البته حق داشـتن، دوازده روز بیشتر نبود که اومده بود تخریب. دیگه ناامید شده بودم. داشتم بر می گشتم که یه دفعه دستی رو شونه هام خورد. یکی از بچه های تخریب بود:

– این آقایی که دنبالش می گردی، اسمش چی بود...؟

– واعظی! علی واعظی.

– نشونیش چیه...؟ درشته یا ریز نقشه؟ فاز بالاس یا نه؟ خاکیه یا همچین با کلاسه؟

یه خورده فکر کردم:

– والاّـ نـه درشــته و نـه ریزه. از فـازش هـم چیزی نمی دونـم. لابــد خـاکیه کـه اومـده ایـن جـا! فقـط همیـن رو می دونـم که «میونداره(۱)». همه ی عشـقش هیأت و عزاداریه. صدای گرمی هم داره. اصلاً به خاطر این که مجالس و هیأت های شما زبون زد بچه های لشکره، اومده تخریب.

یکی دیگه از بچه های تخریب گفت:

فکر کنم خودشه... حتماً اون تازه وارده رو می گه؛ همون که همش نماز می خونه و

۱– شخصی است که در مراسم عزاداری، وسط سینه زنان می ایستد و سینه زنی را هم آهنگ می کند.

یه سره تو حسینه اس؟

گفتم:

والّا این چیزاشو نمی دونم.

گفت:

این بنده ی خدا، یا دایم داره نماز می خونه یا قرآن یا مفاتیح. خدا وکیلی خیلی کارش درسته...

بی خود نبود تا دیدمش، یاد سید مصطفی افتادم. بهش می گفتم «مسجد سیّار». آخه همیشه این قرآن و مفاتیح همراهش بود؛ تو راه هیأت، تو ماشین، حتی تو دبیرستان، خلاصه به هر بهانه ای تا وقت آزاد پیدا می کرد، مشغول می شد.

نشستم و حسابی تماشاش کردم! انگار خدا رو با چشماش می دید. سیر که اشکش رو ریخت و نمازش تموم شد، رفتم جلو تا دوباره شروع نکرده، خودی نشون بدم. سلام و احوال پرسی گرمی کردیم. آخه خیلی وقت بود که همدیگه رو ندیده بودیم. درست بعد از شهادت سید مصطفی، که من از تهران اومده بودم منطقه، تا حالا ـ علی آقا رو که برادر ایمانی سید هم بود، ندیده بودم. برای این که فضا رو عوض کنم، گفتم:

مشتی! مگه نماز جماعت ندارین؟ (یعنی ما از هیچی خبر نداریم).

با تعجب گفت:

چرا!

گفتم:

پس تو قبل از به دنیا اومدن، نماز قضا داشتی؟

با خنده ی شیرین و زودگذرش ساکتم کرد. گفت:

می دونی چیه؟ الان یه مدتیه قرار گذاشتم هر روز عصر دو رکعت نماز بخونم و هدیه کنم به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف .

آهی کشید و زیر لب گفت:

روحت شاد داداش مصطفی.

شب عملیات بیت المقدس علیه السلام بود که گردان ما مأمور شد. شب عجیبی بود. تو یه گودی بزرگی کنار رود کارون، اگر اشتباه نکنم همه ی لشکر یا حداقل اونایی که قرار بود شب اول به خط بزنن، جمع بودن. صدای گرم حاج صادق آهنگران، نیمه شب، خاموشی مطلق، صدای هق هق بچه ها، فریاد یا زهرا و یا حسین، همه ی این ها فقط و فقط، یاد شب عاشورا رو زنده می کرد، اما من چون نمی تونم هیچ جوری اون شب رو توصیف کنم، لال می شم. فقط بگم بزمی بود بهتر و عالی تر از هزار بهشت...

بعد از عزاداری و توجیه عملیات، پیش خودم گفتم:

نکنه رفیق ما دلش بگیره یا فیلش یاد هندستون کنه و سختش باشه یا نمی دونم... اصلاً چیزی خورده یا نه؟ شاید مجبور شیم دو سه روزی راه پیمایی کنیم یا اصلاً غذا بهمون برسه یا نه و یا...

وقتی که همه متفرق شدن رفتم پیش علی. مات مات بود. حواسش جای دیگه ای بود. انگار اصلاً تو این دنیا نیست. مثل ماه شب چهارده می درخشید. آهسته پرسیدم:

علی جان شام خوردی؟

جوابی نداد. خیره شده بود به آسمون و لام تا کام حرف نمی زد. نمی دونم چی شد یاد هیأت افتادم وقت های بعد از عزاداری. باز هم صدا زدم:

علی! علی! هیچ معلومه کجایی؟

تکانی بهش دادم و گفتم:

مشتی! باور کن تمومه دیگه، پاشو بریم.

کسی نبود اون جا به من بگه آخه بچه! جُل و پلاست رو جمع کن برو جای دیگه. دلم طاقت نیاورد. نتونستم تنهاش بذارم. دستش رو گرفتم. آخر زانوهاش

طاقت نداشت. آهسته آهسته رفتیم چادر تبلیغات. همین طور که روی یکی از جعبه ی مهمات ها نشوندمش، گفتم:

بیا علی جان! برات لقمه درست کردم. اگر بدونی از کجا این نون و پنیر رو برات پیدا کردم! آش جو تموم شده، بچه ها ظرفاشم شستن. آهای!... آهای!...

که یه دفعه به خودش اومد.

_ هان چیه؟... چیه؟...

گفتم:

هیچی بابا! ما رو باش کار و زندگی مون رو ول کردیم، شدیم ننه. خوب این دو تا لقمه رو بخور، لا اقل جون داشته باشی! عملیات که شوخی نیست مگه نخوندی: قَوِّ عَلی خِدمَتِکَ جَوَارِحِی؟(۱) قربونت برم امیر المؤمنین! نون جوی شما کجا آش جوی ما کجا؟

خلاصه با کمی شوخی و خوشمزگی دو سه لقمه ای خورد. من که دیدم این کار من نیست، گفتم:

علی جان! پاشو، پاشو، برو دو ساعتی مونده یه چرتی بزن تا سر حال باشی.

... بعد از عملیات، از هر کس می پرسیدم، می گفت: «حالش خوبه». شک بَرَم داشته بود. آخه نپرسیده می گفتن: «خوبه، نگران نباش». ولی چه عملیاتی بود، جای همه تون خالی! عین صحرای کربلا، تشنگی بیداد می کرد. بحمد الله کار تموم شد و برگشتیم.

دو کوهه بود. به گمانم طبقه ی سوم ساختمون «عمّار». با بچه ها گرم صحبت بودم، یه دفعه یکی از اون پایین (محوطه ی مقابل ساختمون) داد زد:

پناهی! می دونی یا نه؟

داد زدم:

۱- قطعه ای از دعای کمیل: «خدایا! بدنم را برای خدمت به خودت نیرومند ساز».

چی رو؟

سر و صدای نوار مارش و شلوغی نقل و انتقال نیروها نمی ذاشت خوب صداش رو بشنوم. دوباره داد زد:

علی رو می گم علی!

گفتم:

کدوم علی؟ چی شده مگه؟

گفت:

بابا! تخریب چیه! رفیقت رو می گم. خودم دیدم خورد تو سرش. تا حالا باید پریده باشه. گمانم اولین شهید عملیات شد. شنیدی؟ شنیدی؟

زانوهام دیگه طاقت نداشت. چشمام سیاهی رفت و انگار همه ساکت شده بودن. دیگه نفهمیدم چی شد. یکی دو روز گذشت فرمانده ی علی رو دیدم. با تعجب پرسیدم:

آخر اون کی آموزش دید؟ کی قرار شد بره، اونم این سری با اولین گردان. با دسته ی اول خط شکن؟

همین طور که اشکش رو پاک می کرد، می گفت:

خدا وکیلی وقتی گفتم: تو باید بمونی، با یه جذبه ی خاصی گفت: حاجی! من می رم. نمی دونم چطور، ولی می رم. شما هم نمی تونید مانع بشید. من هم وقتی حرفاش تموم شد، دیگه جرأت نکردم حرفی بزنم. نمی دونم چطور شد، گفتم: اختیار با خودتونه. هر جا که در نظر دارید، برید. اون هم تشکر کرد و رفت...

وقتی بقیه ی همراهاشو دیدم، پرسیدم:

ساعت های آخر چطور بود؟

یکی گفت:

تو سوله بودیم و همه استراحت می کردن. دیدم علی همین طور نشسته و مفاتیح

کوچکش رو ورق می زنه و اشک می ریزه. گاهی هم سربلند می کنه و عمیق به فکر فرو می ره. یه دفعه سؤال کرد، آقای صالحی! شما که طلبه اید، می دونید معنی این جمله چیه؟ گفتم کدوم جمله؟ دیدم مناجات شعبانیه رو نشونم داد. جمله این بود: «اِلهی هَب لِی کَمالَ الإِنقِطاعِ اِلَیک؛ خدایا! بریدن از همه را به سوی خودت به من عطا کن».

اون رفیق مصطفی بود(۱)».

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۲)

«از مصایب سالار شهیدان یاد کنید و برای امام حسین علیه السلام و خانواده اش گریه کنید؛ که امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس بر امام حسین و واقعه ی کربلا گریه کند، بهشت بر او واجب می شود و اگر چه نبودیم در کربلا تا او را یاری کنیم، به یاد آن روز زیارت عاشورا می خوانیم و گریه و ناله می کنیم».

شهید رضا سید ارونقی

«امروز دو جبهه وجود دارد یکی، حسینی و دیگری، یزیدی و من راه حسین علیه السلام را انتخاب کرده ام. شما هم از فرصت استفاده کنید و به جبهه ی حسین علیه السلام بپیوندید و در هر کربلایی، امام حسین علیه السلام وجود دارد و حسین زمان ما امام خمینی است. ای حسین جان! ما هر اندازه ای که مصیبت ببینیم، مشکلات ببینیم، به اندازه ی مصیبت تو نمی شود. یا ابا عبدالله! به یادمان می آید وقتی که عزیزان رزمنده به عملیات می روند با «یاحسین یاحسین» به سوی دشمن حمله می برند و در خون خود غوطه ور می شوند. «حسین حسین» می گویند. حسین جان! مصیبت تو را فراموش نمی کنیم».

شهید عزّت اللّه رحمانی

۱- مجله ی موکب عشق، ص۲۸.

۲- مجله ی موکب عشق، ص۲۳.

«بدون شک، حرکت این روز (عاشورا) سبب نجات اسلام از چنگال معاویه شد. اگر این روز اتفاق نمی افتاد و اگر امام حسین علیه السلام با عده ی اندک خود به مسلخ نمی رفت و به دیار معشوق نمی شتافت، چه بر سر اسلام می آمد؟».

سردار شهید حاج محمد ابراهیم همّت

«زمانی در میان مکتب های مختلف سر گردان بودم، اما قلبی در سینه داشتم سرشار از محبت به علی علیه السلام و خاندان او و عشقی داشتم به حسین علیه السلام و عاشورای او که سفینه ی نجاتی بود برای نجاتم از میان افکار به هم ریخته».

شهید سید علی راشدی

طرح پرسش

طرح پرسش

الف. دعوت مردم کوفه تا چه اندازه در انگیزه ی قیام امام حسین علیه السلام اثر داشت؟

امر به معروف و نهی از منکر عوامل اصلی شکل گیری قیام امام حسین علیه السلام بود. آن حضرت آغاز کار نهضت خود را از هر گونه انگیزه ی غیرخدایی و اتهام هایی که در باره ی خروج ایشان از مدینه بر سر زبان ها بود، بری ساخت. ایشان در آوایی رسا فرمود که هدف ایشان از این حرکت، احیای سنت های فراموش شده ی الهی و امر به معروف و نهی از منکر است. بنابراین، حتی اگر کوفیان برای حضرت نامه نمی نوشتند، ایشان به این قیام دست می زد. البته در این صورت، ممکن بود مکان درگیری با نیروهای مخالف تغییر کند، ولی مسیر و هدف مبارزه برای امام حسین علیه السلام مشخص بود. در این میان، مردم کوفه در روند آزمون الهی قرار گرفتند ولی سر بلند بیرون نیامدند. جنبه های گوناگون این قیام بسیار فراتر از جغرافیای کوفه بود و دعوت مردم کوفه در این جریان، نقشی فرعی داشت. امام حسین علیه السلام بدون اطمینان و تکیه بر این دعوت، قیام خود را آغاز کرد و از آن تنها به دست آویزی برای مخالفت با حکومت سراسر فسق و فجور وقت، بهره گرفت.

ب. انگیزه ی اصلی یزید در سرکوبی قیام کربلا چه بود؟

یزید می خواست تا به وصیت پدرش در باره ی امام حسین علیه السلام جامه ی عمل بپوشاند. معاویه به او وصیت کرده بود که از حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد تا پایه های حکومتش استحکام یابد. از این رو، او قصد کشتن امام را نداشت. به همین دلیل، به فرماندار مدینه نوشت که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد. امام از بیعت با یزید شانه خالی کرد و از مدینه بیرون رفت. این سر پیچی، یزید را به فشار و خشونت بیشتر وادار ساخت. شاید اگر امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد، دیگر یزید دست به شمشیر نمی برد و با ایشان وارد جنگ نمی شد. با این حال، امام حسین علیه السلام با دیدگاه ژرف خویش و آگاهی از عملکرد امویان و وضع اجتماعی، به بیعت با یزید گردن ننهاد و صلاح جامعه ی اسلامی را در مبارزه ی مسلحانه با حکومت وقت دید.

یزید نیز از این مسأله آگاه بود که هر گونه فشار آوردن بر امام حسین علیه السلام در چنین موقعیت حساسی، برای او خطرناک است. قاطعیت امام در نپذیرفتن بیعت او، یزید را به سرکوبی وحشیانه ی قیام امام حسین علیه السلام وا داشت. البته همین واقعه، پس از مدتی به تزلزل و فرو پاشی حکومت اموی انجامید.

گفت و گو

گفت و گو

گفت و گو با «سردار حاج علی مالکی نژاد»؛ از اعضای لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب و مداحان مشهور استان قم:

«شهید حاج احمد کریمی، فرمانده ی گردان حضرت معصومه علیهاالسلام بود. ایشان در حین عملیات کربلای ۵ ــ قبل از شهادتش ــ بی سیم زد و من را خواست. من مسؤول گروهان بودم. رفتم پیش ایشان و گفتم در خدمت شما هستیم. آقای کریمی گفت: بیا توی سنگر. رفتم توی سنگر نشستم. داخل سنگر دو نفر هم بیشتر جا نبود. سنگر از آن سنگرهایی بود که موقع عملیات زده

می شد. گفتند: می خواهم یک مقدار بخونی. شعرت را برام بخون. شعری بود که من می خوندم:

دلم می خواد کبوتر بام حسین بشم من

فدای صحن و حرم و نام حسین بشم من

گفتم: این شعر رو دو نفر از من خواستند که تو فلان عملیات براشون بخونم. هر دوشون شهید شدن. می ترسم الان برات بخونم، شهید بشی. حاج احمد گفت: من دنبال همین می گشتم، حالا که این جور شد باید حتماً برام بخونی. گفتم: آقای کریمی! شما فرمانده ی گردانی! حالا باهات کار داریم. خلاصه شوخی کردیم و گفتیم و خندیدیم اما هر کار کردیم راضی نشد. می گفت: حالا که این جور شد، باید بخونی. اگه نخونی به تو امر می کنم. من دیدم اون فرمانده ی گردانم هست و من فرمانده ی گروهانش. اگر امر بکنه، دیگر نمی تونم اطاعت نکنم. خلاصه به جایی رسیدیم که گفت باید بخونی. گفتم: چشم! خدا شاهد است موقعی که من می خواستم این شعر رو بخونم، با خود گفتم: نکنه این شعر رو برای اون بخونم و شهید بشه! حالا اون دوتا شاید اتفاقی بوده. خلاصه در همین حال، ما رو وادار کرد به خوندن:

دلم می خواد کبوتر بام حسین بشم من

فدای صحن و حرم و نام حسین بشم من

دلم می خواد پر بزنم تو صحن و بارگاهش

دلم می خواد فدا بشم میون قتل گاهش

دلم می خواد پروانه وار پر بزنم به سویش

بسوزم از شراره ی شمع وصال کویش

این شعر چند بیت دیگر هم دارد که یادم نیست...

دلم می خواد حسین فاطمه بیاد در برم

سر بذارم به دامنش اون لحظه ی آخرم...

این چند بیت را برای اون خوندم. کل برنامه شاید ۵ دقیقه طول نکشید. این قدر شهید کریمی گریه کرد، گریه کرد، گریه کرد و بعد از گریه، خنده و قهقهه ای زد که من اصلاً موندم که چی شد. پرسیدم: چی شد تُو گریه خندیدی؟ گفت: اون چیزی را که می خواستم گرفتم. حالا بلند شو برو سر کارت. من هم بلند شدم، آمدم تو سنگر خودمون. بعد از مدتی موقعیت طوری شد که باید حرکت می کردیم به طرف منطقه و ایشان به من گفتند: پشت سر من نیروهات رو حرکت بده.

پشت سر ایشان رفتیم توی خاکریزی که تازه داشتند می زدند. عراق آتیش زیادی می ریخت. همه نشستن اون جا. از شروع حرکت به طرف منطقه تا مستقر شدن پشت خاک ریز، یک ساعت طول نکشید که ایشان به همراه چهار شهید دیگر، شهیدان علی آزاد فلاح، مهدی گل محمدی، ابوالقاسم یکّه و پشت سر این ها شهید سید احمد نیازخانی، این ۵ نفر شهید به خیل شهیدان پیوستند.

از اون نشست ما تا لحظه ی شهادت شاید یک ساعت طول نکشید. من خودم را خیلی سخت توانستم قانع کنم که در اثر این شعری که من خوندم شهید شدند یا نه... ولی نه این حرف ها نبود، این ها مقدمه ای داشتند برای خودشان...».

شعر

شعر

هدیه به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف در عزای جد غریبش

نوای مستانه

فنای شمع وجودت شوم چو پروانه

فدای عشق تو گردم در این عزا خانه

دعای عاشق بیچاره جز وصالت نیست

بدین امید سرایم نوای مستانه

چو جرعه های حسینی به دست من دادی

بیا بیا که شدم مست تو به میخانه

سزای عاشق فرزانه دست خالی نیست

یقین اوست که دادش حضور رندانه

نمی دهم به دو عالم غم جدایی تو

جفای دوست کجا و وفای بیگانه؟

دری به روی دلم بسته نیست از لطفت

که ذکر توست برایم کلید هر خانه

چه خوش بود که بگوید در میان عوام

که این گدا شده از عشق یار دیوانه

بخوان مرا به شهیدان کربلا سوگند!

بده به دست دلم از وصال، پیمانه(۱)

بستر عطش

بردار ای شکسته! سر از بستر عطش

رؤیای آب مانده به بغض تر عطش

بالاتر از نگاه کویرت نفس بکش

چرخی بزن به وسعت بال و پر عطش

از پیچ و تاب صاعقه، سر تا سر فرات

تن داده موج موج به خاکستر عطش

دستان تو اجازه ی سرخی ست تا خدا

لب های تو شراره سرودند در عطش

بر خیز در قیامت این تیغ ها برقص!

در این سکوت سوخته و این محشر عطش

در ارتفاع تیغه ی شمشیر مانده اند

سرهای خاک خورده ی بی پیکر عطش

زانو بزن به خاک در این دشت خفته اند

مردان بی تکلف نام آور عطش

بهزاد پور حاجیان

۱- سوگ نامه ی چهارده معصوم، ص۱۳۸.

شب سوم: حضرت رقیه علیهاالسلام

اشاره

شب سوم _ حضرت رقیه علیهاالسلام

زیر فصل ها

نام گذاری

نام گذاری

حضـرت ابا عبداللّه الحسـین علیه السلام، دختری سه یا چهار ساله به نام «رقیه» داشت. نام رقیه، در بعضی کتاب های تاریخی و مقاتل نقل شده است و برخی دیگر مانند: «ریاض الاحزان» به نقل از بعضـی افراد آورده اند که نام او «فاطمه ی صغری» است. رقیه علیهاالسـلام در روز سوم صفر سال ۶۱ ه .ق. در سـفر اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام به شهر شام، از دنیا رفته است. شایـد نـام گـذاری روز سوم محرم به نـام ایشـان، به این دلیـل باشـد که در گرماگرم عزاداری دهه ی اول، یاد ایشان نیز گرامی داشته شود.

جریان درگذشت رقیه علیهاالسلام

جریان درگذشت رقیه علیهاالسلام

همـان گونه که اشـاره شـد، مطلب زیادی در مقاتل در باره ی ایشان نیامـده است. از این رو، شخصـیت ایشان و یا اینکه اصـلاً حضـرت امـام حسـین علیه السـلام دختری به نـام رقیه علیهاالسـلام داشـته است یا نه، برای ما مجمل است. با این حال، به همان مواردی که در بعضـی کتاب ها نقل شده است، بسـنده می کنیم. بعضـی گفته اند که یزید، اهل بیت امام حسین علیه السلام را در خرابه ای نزدیـک کاخ خود جای داد. این در حالی بود که زنان اهل بیت علیهم السـلام، شـهادت پـدران بچه ها را از آنان پنهان می داشـتند و می گفتند که پدران شان به مسافرت رفته اند. این جریان ادامه داشت تا این که یزید، آنان را در کاخ خود جای داد.

در یکی از شب هـایی که اهـل بیت علیهم السـلام در خرابه اقامت داشـتند و همگی به خواب رفته بودنـد، رقیه علیهاالسـلام از خواب پرید. او در حالی که سخت پریشان بود، جویای پدر شد و پرسید:

پدرم کجاست؟ من او را دیدم(۱).

زنان اهل بیت به ویژه حضرت زینب علیهاالسلام با دیدن پریشانی کودک، گریستند و او را دلداری دادند. صدای گریه و شیون اهل خرابه به گوش یزید رسید. وی از خواب پرید. سرآسیمه پرسید:

این صدای گریه از کجاست؟

به او خبر دادند که یکی از دختران حسین علیه السلام، بهانه ی پدرش را گرفته است. یزید دستور داد سر حضرت را برایش ببرند. خدمت کاران، سر مقدس امام حسین علیه السلام را در طبقی نهادند و روی آن روپوشی انداختند. سپس آن را به خرابه بردند و در برابر کودک گذاشتند. رقیه علیهاالسلام پرسید:

این چیست؟

گفتند:

سر پدرت است!

رقیه علیهاالسلام، روپوش را کنار زد و با دیدن سر بریده ی پدر، ناله و بی تابی آغاز کرد. وی با آوایی جان سوز می گفت:

چه کسی سرت را به خونت رنگین کرد؟ چه کسی رگ های گلویت را برید؟ چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد! ای پدر! بعد از تو به چه کسی دل ببندم؟ چه کسی یتیم تو را بزرگ خواهد کرد؟ ای پدر! انیس این زنان و اسیران کیست؟ ای کاش من فدایت شده بودم! ای کاش من نابینا شده بودم! ای کاش من در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون رنگین شده ات را نمی دیدم!

آن گاه لب های کوچک خود را بر صورت پدر نهاد و آن قدر گریست که از هوش

۱- در حوادث روز عاشورا آمده است که امام حسینع هنگامی که برای وداع به خیمه گاه باز گشت، دخترکی از آن حضرت در خیمه بود. او از پدر آب می خواست. امام حسین(ع) به او فرمود: «به سوی تو باز خواهم گشت». شاید منظور امام حسین(ع) بازگشت سر مقدس اش بوده است (و اللّه العالم).

رفت. زنان هر قدر کوشیدند، نتوانستند او را به هوش آورند. بنابراین، دریافتند که رقیه علیهاالسلام از دنیا رفته است(۱).

پژوهشی در باره ی حضرت رقیه علیهاالسلام

اشاره

پژوهشی در باره ی حضرت رقیه علیهاالسلام

گفتیم که برخی از بزرگان شیعه از حضرت رقیه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام یاد کرده اند. همین مسأله نشان می دهد که ممکن است کتاب ها و دلایلی در دسترس آنان وجود داشته است که بر اساس آن، چنین گفته اند. با این حال، چون آن کتاب ها و دلایل به دست ما نرسیده، سبب تشکیک در باره ی وجود ایشان شده است. البته بهترین دلیل برای وجود ایشان، کرامت های فراوانی است که برای پیروان امام حسین علیه السلام رخ داده است. از این رو، نیامدن نام ایشان در کتاب های قدیمی، هرگز دلیلی بر نبودن چنین دختری در میان فرزندان حضرت حسین علیه السلام نیست؛ زیرا چنین مسأله ای در دیگر رخدادهای تاریخی نیز به چشم می خورد. بنا بر بعضی سنت ها، نام مادر حضرت رقیه علیهاالسلام «ام اسحاق»(۲) و به نقلی دیگر، «ام جعفر قضاعیه»(۳) و به نقل شیخ مفید در کتاب «الارشاد»، «ام اسحاق بنت طلحه» است.

الف) رقیه علیهاالسلام در کربلا

الف) رقیه علیهاالسلام در کربلا

در عصر عاشورا که دشمنان برای غارت گری، به سوی خیمه گاه امام حسین علیه السلام هجوم آوردند،۲۳ کودک از اهل بیت علیهم السلام در درون خیمه ها بودند. به عمر

۱- نفس المهموم، ص ۴۵۶.

۲- زندگانی چهارده معصوم، عماد زاده، ج ۱، ص۶۳۳.

۳- السیده الرقیه، عامر الحلو، ص ۴۲.

سعد گزارش دادند که این کودکان از تشنگی در آستانه ی مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد که به آنان آب بدهند. چون نوبت به رقیه علیهاالسلام رسید، وی ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتل گاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید:

کجا می روی؟

رقیه علیهاالسلام فرمود:

بابایم تشنه بود، می خواهم برای او آب ببرم.

او گفت:

ای دختر! آب را خودت بخور که پدرت را با لب تشنه کشتند.

حضرت رقیه علیهاالسلام با شنیدن این سخن با گریه گفت:

پس من هم آب نمی خورم(۱).

ب) ظهر عاشورا

ب) ظهر عاشورا

در کتاب «سرور المؤمنین» نقل شده است:

«حضرت رقیه علیهاالسلام همیشه هنگام نماز، سجاده ی پدر را پهن می کرد و امام حسین علیه السلام بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز بنا بر عادت همیشگی، سجاده ی پدر را پهن کرد و به انتظار نشست، ولی پس از مدتی ناگهان دید شمر ملعون وارد خیمه شد. رقیه علیهاالسلام به او گفت:

آیا پدرم را ندیدی؟

شمر پس از آن که رقیه را در کنار سجاده ی پدرش دید، به غلام خود گفت:

او را بزن!

غلام به دستور شمر عمل نکرد. از این رو، شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به

۱- سرگذشت جان سوز حضرت رقیه، ص۲۹، به نقل از ثمرات الحیاه، ج۲، ص۳۸.

رخ رقیه علیهاالسلام زد که عرش الهی به لرزه در آمد»(۱).

ج) رقیه علیهاالسلام در شام غریبان

ج) رقیه علیهاالسلام در شام غریبان

در کتاب «مبکی العیون» آمده است:

«در شام غریبان، حضرت زینب علیهاالسلام در زیر خیمه ی نیمه سوخته ای خوابیده بود. در عالم خواب، مادرش، حضرت زهرا علیهاالسلام را دید. عرض کرد:

مادر جان! آیا از حال ما خبر داری؟!

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود:

تاب شنیدن آن ندارم.

حضرت زینب علیهاالسلام عرض کرد:

پس شکوه ام را به چه کسی بگویم؟

حضرت پاسخ داد:

من هنگامی که سر از بدن فرزند عزیزم حسین جدا می کردند، حاضر بودم. اکنون برخیز و رقیه را پیدا کن.

حضرت زینب علیهاالسلام برخاست و هر چه رقیه علیهاالسلام را صدا زد، او را نیافت. سپس با خواهرش ام کلثوم، در حالی که پریشان بودند، از خیمه بیرون آمدند و به جست جو پرداختند. تا نزدیک قتل گاه، صدای او را شنیدند. دیدند که رقیه علیهاالسلام، خود را بر روی بدن بی سر حضرت حسین علیه السلام انداخته و در حالی که دست های کوچکش را به سینه ی پدر چسبانیده است، با پدر درد دل می کند. حضرت زینب علیهاالسلام، او را نوازش کرد. در این لحظه حضرت سکینه علیهاالسلام نیز آمد و همگی به خیمه گاه بازگشتند. در راه، سکینه علیهاالسلام از رقیه علیهاالسلام پرسید:

خواهرم! چگونه پیکر پدر را با آن حال در تاریکی جستی؟

۱- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص۲۶.

پاسخ داد:

آن قدر او را صدا زدم و گریستم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که به من می گفت: بیا اینجا! من این جا هستم(۱).

د) پس از درگذشت در خرابه

د) پس از درگذشت در خرابه

هنگامی که حضرت رقیه علیهاالسلام شبانه درگذشت، بدن او را زنی غسّاله بردند تا او را بشوید. وقتی زن، بدن رقیه علیهاالسلام را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت:

سرپرست این اسیران کیست؟

حضرت زینب علیهاالسلام فرمود:

چه می خواهی؟

زن گفت:

این دخترک به چه بیماریی مبتلا بوده که بدنش کبود است؟

حضرت فرمود:

ای زن! او بیمار نبود، بلکه این کبودی ها آثار تازیانه های دشمن است(۲).

الگوی تربیت فرزند

الگوی تربیت فرزند

حضرت رقیه علیهاالسلام الگوی تربیت درست است؛ زیرا با همان سنّ بسیار کم، از معرفتی زیاد برخوردار بوده است. با تدبّر در جملات کوتاهی که رقیه علیهاالسلام هنگام دیدن سر بریده ی پدر بر زبان رانده است، به نیکی می توان دریافت که این کودک چه معرفت والایی داشته است. او بی آن که ناله سر دهد، از سر بریده ی پدر دلیل

۱- سرگذشت جان سوز حضرت رقیه، ص۲۷.

۲- زینب؛ فروغ تابان کوثر، محمد محمدی اشتهاردی، ص۳۳۶، به نقل از: الوقایع و الحوادث، ج۵، ص۸۱.

بی خانمان شدن و آوارگی اهل حرم را می پرسد و ستمی را که بر او و خانواده اش روا داشته اند، به خوبی درک می کند. این معرفت والاء زاییده ی تربیت مناسب در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده و از سر چشمه ی زلال معرفت؛ حضرت حسین علیه السلام ریشه گرفته است. دختری که تا چند لحظه پیش، حتی از شهادت پدر خبر نداشته است با دیدن سر بریده ی او، به زیبایی و رسایی بسیار، آن سخنان را بر زبان می راند.

باری، رقیه علیهاالسلام بهترین آموزه ی تربیتی و الگوی پرورشی را برای خانواده ها به تصویر می کشد تا پدر و مادر از همان اوان کودکی، برای پرورش فرزند خود اهمیت قایل شوند و او را برای زندگی آینده و رسیدن به هدف نهایی حیات آماده سازند.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

افسرده بود و غصه، دانه دانه از نگاه خسته اش می چکید.

سکوت کودکانه اش گل ترّحم را می پژمُرد.

معجر خاکی اش را در نسیم گرم یله کرده بود

و پژواک بغض سنگین اش در گوش زمان می پیچید، ولی هیچ نمی گفت.

فقط انگشت بی صبری به دهان گرفته بود و از پشت پنجره ی باران خورده ی نگاهش، خورشید را بر روی نی تماشا می کرد.

کتاب شیرازه شده ی تنهایی را آرام ورق می زد و محبت پدرانه را در آغوش گرم خورشید تجسم می کرد.

زخم پاهای برهنه اش بر دل کوچک او نیشتر می زد و لب های قفل شده و لرزانش جز بوسه بر خورشید روی پدر، هیچ تمنایی نداشت.

آسمان، غم؛ زمین، غصه؛ نسیم، داغ و دشمن، نامهربان بود و این دل کوچک جای این همه را، یک جا نداشت.

لباس های کهنه و خاکی دختر خورشید، انگشت نمای کودکان بی عاطفه ی

شهر نامهربانی ها شده بود. دستانش توان بغل کردن زانوان سنگین غم را نداشت و تنها گرمای شعاع خورشید می توانست بلور سرد غصه اش را ذوب کند.

در شبی از شب ها، آتش خرابه گلستان شد و خورشید در ناامیدی خرابه تابید و رؤیای شیرین دیدار، واقعیت نور را در میان طبقی از خورشید جست و سماعی غریبانه، نور را در میان خود گرفت.

کوچک ترین دل عاشق، خورشیدی ترین عشق آسمانی را در آغوش خود کشید.

نور حسین علیه السلام التیام بخش همه ی دردهای دلش شد و سوزش ردّ سیاه ستم را بر اندام کوچک و لطیف خود فراموش کرد.

کودک بر مهمان خود می بالید و زیباترین گل بوسه ی باغ آرزو را تحفه ی خورشید می کرد.

او با هر ناز غریبانه، پرتویی از بی منتهای خورشید را در دل کوچک خود می کشاند تا آن جا که از نور، سرشار شد و چهره ی زردش به سان خورشید درخشید،

آن قدر که در خورشید محو شد. سلام بر رقیه!

گفتار گوینده

گفتار گوینده

ای گل نیلی حسین! ای رقیه! جان ما از غم تو در تب و تاب غصه افتاده و با بدن کبود شده ات، هم دردی می کند و به قلب کوچکت تسلیت می گوید.

از دیدار جمال پدر خشنود بود و برای او ناز غریبانه می کرد. سر پدر را در آغوش می گرفت و با محبت کودکانه اش، به او افتخار می ورزید.

ای تربیت یافته ی مکتب عاشقی! ای دست پرورده ی آموزگار انسانیت! ای پرورش یافته در دامان پاکی ها! از ما به رخسار نیلی شده و پاهای آبله بسته ات سلام، ای زیبا گل پرپر شده ی باغ حسین!

غم سنگین ات و ناله های شبانه ات، قدّ کمان شده ات و عمر کوتاهت، یادآور

سوگ زهراست که در بهار به خزان نشست. روی نیلی شده ی تو خبر از فاجعه ی بی رحمی دارد و هم رنگ یاس مدینه شده است. سلام بر غم های بی انتهایت یا رقیه!

کرامت ها

کرامت ها

مرحوم شیخ «احمد کافی»، واعظ مشهور نقل می کرد:

«مرحوم سید هاشم رحمه الله یکی از علمای بزرگ شیعه در شام بود که ۳ دختر داشت. او می گوید: یکی از دخترهایم یک شب بیدار شد و صدا زد:

بابا! امشب حضرت رقیه را در خواب دیدم که به من فرمود: دختر جان! به پدرت سید هاشم بگو که در قبر من، آب آمده و بدن مرا ناراحت کرده است. قبر مرا تعمیر کنید

سید هاشم اعتنایی نکرد و با خودش گفت: مگر می شود با یک خواب، به قبر دختر امام حسین علیه السلام دست زد؟! فردا شب دختر وسطی همین خواب را دید. باز پدر اعتنایی نکرد. شب سوم، دختر کوچک سید همین خواب را می بیند، ولی سید هم چنان اعتنایی نمی کرد، تا این که شب چهارم خود سید خواب می بیند و می گوید:

دیدم یک دختر کوچک آمد جلوی من. با این که سن کمی داشت، ولی با ابهت و جلالتی زیاد به من فرمود: سید هاشم! مگر بچه هایت به تو نگفتند که من ناراحتم و قبر مرا تعمیر کن؟ من با وحشت از خواب پریدم و سراغ والی شام رفتم. جریان را گفتم و او نیز قضیه را برای سلطان عبد الحمید نوشت، اما او جواب داد که ما جرأت نداریم به قبر ایشان دست بزنیم. اگر خود سید هاشم جرأت دارد، قبر را تعمیر کند.

سید هاشم به اتفاق چند تن از علمای شیعه، حرم حضرت را قُرق کردند و مشغول نبش قبر شدند. کمی که قبر را حفر کردند، آثار رطوبت مشخص شد. پایین تر رفتند، دیدند که آب آمده و قبر را پر کرده است و بدن حضرت در میان آب

قرار دارد. سید هاشم پایین رفت و دست برد و زیر بدن آن را بیرون آورد. تا ۳ روز کار تعمیر قبر طول کشید و به جای آب، با گلاب گِل درست می کردند و قبر را می ساختند. سید هاشم یک تکه پارچه ی سفید آورد، بدن را داخل آن قرار داد و درون قبر گذاشت. علمای شیعه می گویند:

در این ۳ روز همه گریه می کردند، اما سید هاشم وقتی بدن را داخل قبر گذاشت، دیگر از شدت گریه داد می زد و فریاد می کشید. یکی گفت: چی شده؟ چرا فریاد می زنید؟ جواب داد: به خدا دیدم آن چه شنیده بودم. گفتیم: چه دیدی؟ گفت: به خدا وقتی این بدن را بردم در قبر و دستم را از زیر کفن کشیدم یک مقدار از بدن حضرت نمایان شد و دیدم که بدن او هنوز سیاه و کبود است و جای تازیانه ها بر روی بدن او باقی است(۱).

کرامتی دیگر

کرامتی دیگر

یکی از دوستان، که خود اهل منبر و خطابه است و مکرر به شام و زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیهاالسلام رفته بود نقل می کرد:

«در حرم حضرت رقیه علیهاالسلام زنی فرانسوی را دیدند که دو قالیچه ی نفیس و گران قیمت را به عنوان هدیه به آستانه ی مقدسه آورده است. مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است، از دیدن این عمل تعجب کردند که چه باعث شده است یک زن نامسلمان، به این جا آمده و هدیه ای قیمتی آورده است... از او پرسیدند. جواب داد:

همان طور که می دانید من مسلمان نیستم، ولی وقتی که از فرانسه برای مأموریت به این جا آمده بودم، در منزلی که مجاور این آستانه بود، مسکن کردم. شب اولی که

۱- نغمه هایی از بلبل بوستان مهدی عج، ج۱، ص۲۹.

می خواستم استراحت کنم، صدای گریه و شیون شنیدم. چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد، پرسیدم: این گریه از کجاست؟ در جواب گفتند: این گریه ها از جوار قبر دختری است که در این نزدیکی مدفون است. من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است و پدر و مادر و سایر بستگان او نوحه سرایی می کنند ولی می گفتند: الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ او می گذرد. بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از هزار سال این گونه ارادت به خرج می دهند. بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد. او دختر امام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده است، به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است. بعد از این ماجرا، به این جا روی آوردم. دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذرها می کنند و هدیه ها می آورند و متوسل می شوند.

محبت او، چنان در دلم جای گرفت که علاقه ی زیادی به وی پیدا کردم. پس از مدتی برای زایمان مرا به بیمارستان بردند. پس از معاینه به من گفتند که کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار به عمل جراحی هستیم. من همین که نام عمل جراحی را شنیدم، دانستم که در آستانه ی مرگ قرار گرفته ام؛ خدایا چه کنم؟! خدایا! ناراحتم، گرفتارم، چه کنم؟! چاره چیست؟ چاره ای جز توسل ندارم. به ناچار دست توسل به سوی این دختر دراز کردم و گفتم: خدایا! به حق این دختری که در اسارت کتک خورده و به حق پدرش که امام بر حق بوده و او را ظالمانه کشته اند، قسم می دهم که مرا از این ورطه ی هلاکت نجات دهی! آن گاه خود این دختر را مخاطب قرار دادم و گفتم: اگر از هلاکت نجات یابم، دو قالیچه ی قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم. خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن، طولی نکشید که بر خلاف نظر پزشکان، بچه، به طور طبیعی

متولد شد و از هلاکت نجات پیدا کردم و الان آمده ام که به نذرم عمل کنم(۱)».

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

همه جا آرام شده بود. فقط گاهی از آن طرف، یک گلوله به هوا شلیک می شد. پیرمرد نحیفی بود. بنیه ی زیادی نداشت. لکنت زبان هم داشت. بالای سرش که رسیدم، ترکش خورده بود. دستش را تکان داد و اشاره کرد: بیا! دیدم چیزی می خواهد. فوتِ آب بودم! بار اولم نبود. پرسیدم:

می خوای جابه جات کنم؟

با سر گفت «آره» گفتم:

ببرمت؟

می دانستم که جواب نه است. گفت:

نه!

گفتم:

رو به قبله ات کنم؟

گفت:

آره.

قبله نمی دانستم کجا بود. مدتی کشید تا قبله را پیدا کردم و رو به قبله اش کردم. چهره اش باز شد زرد زرد؛ شاد شاد. باز دیدم با چشم و ابرو اشاره می کند. رمقی برایش نمانده بود. معلوم شد می خواهد دست هایش را روی سینه اش بگذارم؛ گذاشتم. باز خوشحال تر شد. لب ها را باز کرد و به وضوح گفت:

یا...

۱- کرامات الحسینیه، ج۲، ص۸۴.

بعد لب هایش را جمع کرد، ولی صدایی از لب هایش بیرون نزد. باز گفت:

یا...

و باز لب هایش را جمع کرد. تا شهید شدنش پنج شش بار این ذکر خاموش را گفت. نفهمیدم چه ذکری می گفت(۱).

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۲)

«پدر و مادر! من زندگی را دوست دارم ولی نه آن قدر که آلوده اش شوم و خویش را فراموش و گم کنم. علی وار زیستن و علی وار شهید شدن و حسین وار زیستن و حسین وار شهید شدن را دوست دارم».

سردار شهید حاج همت

«بله! اگر ما می توانستیم روزی چون علی علیه السلام بر نفس خود فاتح گردیم و چون حسین علیه السلام تشنه لب در دشت کربلا، تیغ شهادت را با آغوش باز بپذیریم و شبی چون حضرت سجاد علیه السلام شب را با ناله های برخاسته از نهاد دل به درگاه خدا به صبح برسانیم و غلبه بر مادیات را جانشین آن کنیم، آن وقت است که می توان گفت: «مرگ چون خوابی شیرین است» و اگر غیراز این باشد مطمئنا دروغ است».

شهید داود مدنی

«مگر می شود کسی عاشق خدا باشد، ولی در دفاع از دین خدا جان ندهد. مگر می شود کسی عاشق حسین علیه السلام باشد، اما برای آزادی و نجات کربلا جان ندهد؟!».

شهید مسعود تفنگچی

۱- یادگاران، ج۱، ص۱۸.

۲- مجله ی موکب عشق، ص۲۳.

گفت و گو

گفت و گو

گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان(۱)

نظر خود را درباره ی هیأت و مجلس عزاداری بفرمایید؟

مهم ترین ویژگی هیأت را باید این دانست که هیأت جایگاه تربیت است. هیأت تنها محل تجلی و بروز احساسات دینی عناصر مـذهبی نیست، بلکه بیش تر از این که نتیجه ی مـذهبی بودن در آن مشـخص باشـد، مـذهبی بـار می آورد. البته این تعریف و تلقی نسبت به هیئت های مذهبی بستگی دارد به این که چگونه آن را برگزار کنیم و نگاه ما نسبت به هیأت چگونه باشد.

البته شاید یک کسـی، هیأتی را تشـکیل بدهد و یا شرکت کند؛ نه به قصد رشد معنوی و اصلاح سیره و اخلاق خودش و نه به قصـد تعمیق علاـقه ی خودش به ائمه ی معصومین علیهم السـلام . این جنبه ی تربیتی هیأت است. جنبه ی دیگر هیأت، جنبه ی اجتماعی آن است و حفظ مقـدسات دینی در جامعه. وقتی ما توجه کنیم به این که حفظ مقدسات چه قدر اساسـی هسـتند، در حفظ دین در جامعه و نقش اول تعیین کننـده و ممتازی را که هیأت های مذهبی در حفظ مقدمات دینی و مذهبی دارند به آن بیافزاییم، جایگاه ویژه ای برای هیأت های مذهبی قایل خواهیم بود. پس از یک جهت، هیأت های مذهبی در درون سازنده ی عناصـر قوی مذهبی هستند (و می توانند باشند) و از جهتی در جامعه، محافظت کننده ی مقدسات دینی و شعایر مذهبی هستند که نقش اول را در حفظ دین در میان توده ی مردم ایفا می کنند(۲).

۱- معاونت فرهنگی لشگر ۲۷ محمـد رسول اللّهص و روحانی گردان های «حبیب» و «تخریب» در دوران دفاع مقدس. وی هم اکنون نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه هنر را به عهده دارد.

۲- مجله ی موکب عشق، ص۱۷.

شعر

شعر

دانه ی اشک

مرا که دانه ی اشک است، دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم، ترانه لازم نیست

ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشتم

به طفل خانه به دوش، آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است

دگر به لاله ی رویم، نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم:

بزن مرا که یتیمم، بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان گوشه ی خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است، لانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

وجود سوزد از این شعله تا ابد «میثم»

سرودن غم آن نازدانه لازم نیست(۱)

۱- نخل میثم، ص۲۶۷.

طرح پرسش

طرح پرسش

۱. چرا حضرت امام حسین علیه السلام، با این که می دانست پیروز نمی شود و باید این قیام انجام می شد با بهره گیری از اعجاز، حکومت یزید را سرنگون نکرد؟

در پاسخ باید گفت:

الف ــ پیامبر یا امام در همه ی کارها مانند دیگران عمل می کنند و مسایل را از مجرای طبیعی آن می گشایند و تنها برای اثبات نبوت و یا امامت خود از معجزه بهره می گیرند. این در حالی است که در واقعه ی عاشورا، هیچ کس منکر امامت حضرت نشد و همگی به امامت و جایگاه والای ایشان اقرار داشتند. حتی حضرت در روز عاشورا در آخرین لحظه ها برای چندمین بار خود را معرفی و مقام منیع خود را برای همه بازگو می کند. پس به معجزه نیازی نبود.

ب ــ اگر حضرت می خواست این کار را با معجزه به انجام برساند، حجت بر کسی تمام نمی شد و کار نقص پیدا می کرد؛ زیرا ایشان می خواست با شهادت خود و یاران باوفای شان، از ستم یزیدیان پرده بردارد و درس شهادت و آزادگی و ایستادگی در برابر ستم را به همگان، به ویژه امت های آینده بیاموزد. چنین کاری با معجزه عملی نبود و نهضت عاشورا را با ایستایی رو به رو می ساخت.

۲. آیا مبارزه ی امام حسین علیه السلام با حکومت یزید تا پای جان واجب بود؛ یعنی این مسأله با شرایط امر به معروف منافات ندارد؟

یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، نداشتن زیان مالی یا جانی و خطری برای شخص امر به معروف کننده است و اگر برای او زیانی داشته و یا حتی احتمال ضرری باشد، امر به معروف از عهده ی او ساقط است. این سخن در جایی

است که اصل دین در خطر سقوط قرار نگرفته و اجرای آن منکر از محدوده ی فرد و یا یک اجتماع کوچک فراتر نرفته باشد، ولی اگر اصل آن با خطر رو به رو شود، دفاع از آن حتی بر زنان واجب می شود. حضرت امام حسین علیه السلام در همین زمینه فرموده است:

اِنْ کانَ دینِ مُحمّدٍ لَمْ یَستَقِمْ الاّ بِقَتلی فَیاسُیُوفْ خُذینی؛ اگر دین جدّم جز با شهادت من استوار نمی گردد، پس ای شمشیرها! مرا در آغوش گیرید!

هم چنین ایشان در نامه ای به معاویه می نویسد:

ای معاویه! فتنه ای بزرگ تر از حاکمیت تو بر این جامعه وجود ندارد(۱).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز سال ها پیش از جور و ستم امویان بر کیان اسلام سخن رانده و فرموده بود:

زمانی بر امت من پیش خواهد آمد که از اسلام، جز نام آن و از قرآن، جز نقش کلمات بر صفحه باقی نخواهد ماند(۲).

شب چهارم: حضرت حرّ علیه السلام

اشاره

شب چهارم - حضرت حرّ علیه السلام

زیر فصل ها

نام گذاری

جریان شهادت

الگوی توبه و حقیقت جویی

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

جبهه و جنگ

عاشورا در سخنان شهیدان

گفت و گو

شعر

پرسش

نام گذاری

نام گذاری

شب چهارم عزاداری محرم، اختصاص به یکی از شهیدان سربلند کربلا، یعنی حضرت «حر بن یزید ریاحی» دارد. البته این شب را به نام فرزندان حضرت زینب علیهاالسلام و حضرت مسلم علیه السلام نیز منسوب کرده اند. در بعضی مناطق، مجلس به نام ایشان برپا می گردد.

پیش تر گفتیم که این نام گذاری ها بر اساس قاعده ی خاصی نبوده و عرفی

۱- حماسه ی کربلا، ص۵۶.

۲- حماسه ی کربلا، ص۵۷.

است؛ یعنی تنها هدف از آن، گرامی داشتن یاد و نام همه ی شهیدان این واقعه ی بزرگ است که به تناسب جایگاه هر شهید، عزاداری وی نیز در شب های حساس تری برگزار می گردد. این حساسیت در شب های پایانی دهه ی اول (تاسوعا و عاشورا) افزون تر می شود. نام گذاری شب ها، پس از شب چهارم بر اساس این ترتیب تا شب تاسوعا ادامه دارد.

جریان شهادت

جریان شهادت

کاروان حسین از منزل گاه «شراف» به سوی کوفه حرکت کردند. هنگام ظهر یکی از همراهان از روی تعجب «اللّه اکبر» گفت. امام، دلیل آن را پرسید. او عرض کرد:

نخلستان های کوفه دیده می شود.

حضرت فرمود:

این نخلستان نیست، بلکه سپاه مجهزی است که به سوی ما می آید.

کاروان ایستاد. طولی نکشید که سپاهی هزار نفری، به فرماندهی «حرّ بن یزید ریاحی» سر رسید، ولی آشکار بود که قصد جنگ را ندارند. حضرت خستگی را از چهره های آنان دریافت. بنابراین، دستور داد که آنان و حیوانات شان را سیراب سازند. چون هنگام ظهر بود، اذان گفتند. به حرّ فرمود که او با سپاه خود نماز بخواند، ایشان نیز با افراد خود نماز می خواندند. حرّ عرض کرد:

نه! شما نماز بخوان، ما نیز به شما اقتدا می کنیم(۱).

حضرت پس از نماز، خطبه ای ایراد فرمود و نامه هایی را که کوفیان برای ایشان فرستاده بودند، گوشزد کرد. حرّ در پاسخ حضرت گفت:

۱- ارشاد مفید، ج۲، ص ۸۰.

من از این نامه ها آگاه نیستم و در شمار نویسندگان نامه ها نبودم. من تنها مأمورم که هر جا شما را یافتم به ابن زیاد در کوفه تسلیم کنم.

حضرت از پاسخ حرّ ناراحت شد و فرمود:

مرگ از این اندیشه به تو نزدیک تر است.

حرّ چیزی نگفت. حضرت به یاران خود دستور حرکت داد، ولی حرّ مانع حرکت کاروان شد. حضرت به او فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می خواهی؟

حرّ گفت:

اگر از عرب کسی جز تو، نام مادرم را این گونه بر زبان می آورد من نیز نام مادرش را می بردم، ولی به خدا سوگند! جز این که نام مادرت را با احترام یاد کنم، راهی ندارم. من دستور جنگ با شما را ندارم و فقط مأمورم که از شما جدا نگردم تا به کوفه برسیم. امیدوارم که میان من و شما حادثه ی بدی رخ ندهد. ای حسین! به خاطر خدا! جانت را حفظ کن و از این جنگ چشم بپوش؛ زیرا حتماً کشته خواهی شد.

حضرت فرمود:

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ آیا با کشتن من، کار شما سامان می یابد؟

سپس راه خود را به سوی کربلا ادامه داد. حرّ جریان را به ابن زیاد اطلاع داد. هنگامی که خبر به ابن زیاد رسید، کاروان به کربلا رسیده بود. ابن زیاد به حرّ نوشت:

به محض رسیدن نامه، حسین و همراهانش را در بیابانی خشک و بی آب و علف از حرکت باز دار(۱).

حرّ نیز چنان کرد و به امام گفت:

۱- ارشاد مفید، ج ۲، ص۲۰۶.

نمی توانم اجازه دهم جلوتر بروید؛ چون ابن زیاد برایم جاسوسی گمارده است تا ببیند که به دستورش عمل می کنم یا نه.

کسی به امام پیشنهاد کرد که با حرّ بجنگند اما حضرت پیشنهاد او را رد کرد و فرمود:

ما هرگز آغازگر جنگ نخواهیم بود.

این قضیه به طول انجامید؛ تا آن که فرماندهی لشگر به دست عمر بن سعد افتاد. صبح عاشورا سپاهیان در برابر همدیگر صف آرایی کردند. حرّ به کناری رفت و به یکی از همراهانش گفت:

آیا امروز اسب خود را آب داده ای؟ نمی خواهی آن را آب دهی؟

قصد او این بود که آرام آرام به سوی لشگر امام حسین علیه السلام برود. یکی از سربازان که «مهاجر» نام داشت به حرّ گفت:

می خواهی چه کار کنی؟ آیا می خواهی به حسین حمله ور شوی؟

در این لحظه لرزه بر اندام حرّ افتاد. مهاجر گفت:

به خدا سوگند! در هیچ جنگی ندیده ام که این گونه بلرزی. تا امروز اگر از من می پرسیدند که دلیرترین مرد کوفه کیست، تو را معرفی می کردم، ولی اکنون این چه حالتی است که در تو می بینم؟

حرّ پاسخ داد:

به خدا سوگند! خود را میان دوزخ و بهشت می نگرم. به خدا سوگند! هیچ چیز را جز بهشت بر نمی گزینم، اگر چه تنم پاره پاره شود و مرا بسوزانند.

این سخن را گفت و به سوی اردوگاه امام حسین علیه السلام تاختن گرفت. چون نزد حسین علیه السلام رسید، با شرمندگی عرضه داشت:

ای پسر رسول خدا، فدایت گردم! من همان کسی هستم که راه را بر تو بستم و تو را در بیابان باز داشتم. گمان نمی کردم که پیشنهاد تو را نپذیرند و با تو قصد جنگ داشته

باشند. اکنون با شرمندگی به سوی تو آمده ام آیا توبه ام پذیرفته است؟

دارم از لطف ازل منظر فردوس طمع

گر چه دربانی میخانه ی دونان کردم

سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد

که من این خانه به سودای تو ویران کردم

حضرت با مهربانی گفت:

آری! خداوند توبه را می پذیرد. از اسبت پیاده شو!

حرّ عرض کرد:

سواره باشم بهتر است (بیش از این شرمنده ام مکن). می خواهم اکنون با دشمن بجنگم و پایان کارم به پیاده شدن بیانجامد.

حضرت فرمود:

خداوند تو را رحمت کند! هر چه می خواهی انجام بده.

او با شجاعتی وصف ناپذیر با دشمن جنگید و سرانجام از اسب خود بر زمین افتاد. اصحاب، پیکر نیمه جان او را نزد امام آوردند. حضرت خون از چهره ی او پاک کرد و فرمود:

تو آزاده (حرّ) هستی همان گونه که مادرت، تو را حرّ نامید(۱).

هم چنین حرّ پسر خود را روانه ی میدان ساخت که او نیز شربت شهادت نوشید.

۱- بحار الانوار، ج۴۵، ص۱۴.

الگوی توبه و حقیقت جویی

الگوی توبه و حقیقت جویی

حضرت حر علیه السلام در آغاز برخورد با امام حسین علیه السلام، چنین جایگاه وارسته ای نداشت و به گفته ی خودش: «مأمور بود و معذور». گویا او به جز فرمان برداری از مافوق نظامی خود، چیزی را مهم تر نمی دانست؛ زیرا سالیان درازی در لباس رزم در خدمت حکومت بود. بیش از این نیز از او انتظار نمی رفت. با این حال، هنگامی که امام حسین علیه السلام به او می گوید: «تو با افراد خود نماز بخوان»، نمی پذیرد و به ایشان اقتدا می کند. روحیه ی حقیقت جویی به او اجازه نمی دهد که نماز جماعت دیگری را تشکیل دهد. هم چنین هنگامی که امام حسین علیه السلام به او می فرماید: «مادرت به عزایت بنشیند!»، ادب و فروتنی را رعایت می کند و نام مادر حضرت را با کمال ادب و احترام بر زبان می آورد. این رفتارها از روح بلند حرّ حکایت دارد که در برابر هم آورد خویش، ادب پیشه می کند و بر خلاف هم رزمان خود، که از هیچ گونه جرم و جنایتی دریغ نمی کردند، در برابر حضرت، سر تعظیم فرود می آورد.

آری! همین روحیه ی بلند، سبب رهایی او از مهلکه ی عذاب اخروی گردید. حرّ با ژرف بینی، حق را بر باطل ترجیح داد و پیشانی پشیمانی بر سجده گاه توبه فرود آورد. او سرافکنده، نزد مولای حقیقی خود بازگشت و از او بخشش خواست.

حرّ بهترین الگوی توبه برای خطا کاران و کسانی است که در دام وسوسه های شیطانی افتاده اند.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

شرمنده ام؛

سرافکنده ام و جز دیدار تو، عرق شرمندگی ام را پاک نمی کند.

دستی را که راه را بر تو بسته بود، بسته ام.

چشمی را که در چشم تو خیره شده بود، فرو افکنده ام.

خاک مذلت بر سر ریخته ام و به درگاه نیاز پناه آورده ام.

دست رد بر سینه ام مزن!

بگذار سرخی خونم، زردی رویم را فرو شوید و عرق شرم را از پیشانی ام بزداید.

بگذار از مرکبم پیاده نشوم و با شتاب، مرگ را به عشق تو در بر گیرم.

همه ی اعضایم، زخمه ی تیغ عشق تو را می جویند و بغض غریبی تو می خواهد با واپسین فریاد «یاحسین»، از حنجره رها گردد.

تپش های قلبم، بر طبل انتقام از دشمن تو می کوبد و نفس هایم در شمارش لحظه ها، بی تابی می کند.

نفس آخر، بی صبرانه مانند مرغی در کنج قفس سینه ام، سر به زیر پر برده است و آزادی را انتظار می کشد.

دستم با قبضه ی شمشیر، پیوند برادری خوانده است تا دستان زینب را در بند نبیند.

گوشم، صدای چکاچک شمشیرها و شیهه ی اسبان لجام گسیخته ی دشمن را می کاود تا صدایی جز فرود آمدن شمشیرهای گرسنه و صدای پرواز تیرهای تشنه ی خون را نشنوند.

چه شیرین است طعم شمشیری که عاشق در برابر معشوق بدان گردن می نهد و حسرت آهی را بر دل خون آشام و برهنه ی شمشیر می گذارد.

اما افسوس! افسوس که نمی دانم آیا این همه تاوان یک آه دخترکان تو می شود یا نه؟!

دریغ! که جان با ضربه ای چند، خود را از قفس سینه جدا می کند و ای کاش! هزار جان داشتم تا هر کدام را تاوان آه کودکان تو می کردم.

سینه تنگی می کند. دل در تلاطم است و دیده در انتظار فرشته ی مرگ است تا بر غایله ی شرمساری پایان دهد.

می خواهم نامم را آزادگی بخشم و آزاد و آزاده در هیاهوی تیغ و نیزه ها به پایان برسم.

بگذار بروم و مردمک چشمت مرا خونین در قاب بگیرد.

می خواهم بروم اما این بار با قد علم کرده و سینه ای ستبر در برابرت نایستم.

بگذار بروم تا مادرم مرا «حرّ» بنامد.

بگذار در همین دو حرف خلاصه شوم!

... سرم را به دامن می گیری، ولی من هنوز از نگاهت شرم دارم:

«آیا توبه ی من پذیرفته است؟ آیا از شرمندگی تو و کودکانت بیرون آمدم! آیا توانستم بار خجالت را از دوش بردارم».

مرا ببخش اگر توان ایستادن ندارم! مرا ببخش! ای مولای بخشنده!

گفتار گوینده

گفتار گوینده

سلام بر اسطوره ی زیباترین توبه کنندگان! سلام بر آزادمردترین آزادگان! سلام بر حریّت! سلام بر آزادگی! سلام بر تو که مادرت، تو را آزاد نامید و تو را در راه حسین علیه السلام آزاد کرد! سلام بر آزادگی ات ای حرّ!

شرمساری از نگاهش می چکید و امید بخشش داشت و به این امید، در راه مولایش حسین جان داد. سلام بر تو که اسطوره ی بازگشت پس از خطایی!

بیایید با نوای آزادگی حرّ هم نوا شویم و فروتنانه بر درگاه خورشیدمرد کربلا؛ حضرت اباعبداللّٰه الحسین علیه السلام زانوی ادب بزنیم و از بارگاه لطفش، بخشش گناهان را در ماه حماسه و خون بخواهیم.

ای آموزگار آزادی و آزادگی! ای حسین! ما شرمندگان آستان مقدست را چون حرّ پذیرا باش که ما نیز از شرم گناه و غفلت سرافکنده ایم و جز به دست کرم و بخشایش تو چشم ندوخته ایم.

ای پسر فاطمه! جرم ما سنگین است و «دست مان کوتاه و خرما بر نخیل!». ای نخل سرافرازی رحمت و مغفرت! از میوه ی بخشایشت بر ما نیز بچشان، همان گونه که میوه ی شیرین عفو را در کام حرّ گذاشتی.

کرامت ها

کرامت ها

علامه ی مجلسی رحمه الله از بعضی از اهل وثوق از سید علی حسینی نقل می کند:

«من مجاور قبر مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم. چون روز عاشورا شد، مردی از دوستان ما کتاب مقتل آقا امام حسین علیه السلام را خواند، تا به این روایت رسید که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

هر کس در مصایب سیدالشهدا، ابا عبداللّه الحسین علیه السلام به اندازه ی بال پشه ای از چشم هایش اشک ریزد، حق تعالی، گناهان او را می آمرزد، اگر چه به قدر دریاها باشد.

در آن مجلس، مرد جاهلی حضور داشت که مدّعی علم بود و به عقل ناقص خود اعتقاد تمام داشت. گفت:

گمان نکنم این حدیث صحیح باشد؛ زیرا چطور می شود که گریه کردن بر آن حضرت این قدر ثواب داشته باشد!

ما با او به بحث و مجادله پرداختیم، ولی او از ظلالت خود دست بر نمی داشت. پس از مدتی نیز برخاست و رفت. وقتی صبح شد، یک وقت دیدم او با اضطراب نزد ما آمد و از گفته های دیروز خود معذرت خواست. علت را پرسیدیم. گفت:

وقتی از شما جدا شدم و شب شد، به بستر رفتم و خوابیدم. در عالم خواب دیدم که قیامت برپا شده است و همه ی مردم را در یک صحرا جمع کرده اند و ترازوهای اعمال را آویخته اند. صراط را بر روی جهنم کشیده اند و دیوان های عمل را گشوده اند. آتش نیز برافروخته اند و کاخ های بهشت را نیز به جلوه در آورده اند. در آن هنگام، تشنگی شدیدی بر من چیره شد. چون به سوی راست خود، نظر کردم، دیدم حوض کوثر است. دو مرد و یک زن بر لب حوض ایستاده بودند و نور جمال ایشان، صحرای محشر را روشن کرده بود. آنان لباس های سیاه پوشیده بودند و می گریستند. از مردی که نزدیکم بود، پرسیدم: اینان کیستند که کنار حوض کوثر ایستاده اند؟ گفت: آقا رسول اکرم و آقا

امیرالمؤمنین و آن زن مجلله نیز فاطمه ی زهرا است. گفتم: چرا لباس های سیاه پوشیده اند و می گریند؟ گفت: مگر نمی دانی که امروز عاشورا و روز شهادت سیدالشهدا ابا عبداللّه الحسین است؟ من جلو رفتم.

وقتی نزدیک حضرت فاطمه علیهاالسلام رسیدم، گفتم: ای بی بی جان! ای دختر رسول اللّه! تشنه ام. آن حضرت از روی غضب به من نظر کرد و فرمود: تو آن کسی نیستی که فضیلت گریه کردن بر فرزند دلبندم، نور عینم حسین را انکار کردی؟

با وحشت از خواب بیدار شدم و از گفته ی خود پشیمان هستم. اکنون از شما معذرت می خواهم(۱).

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

خاطره ای از سردار شهید «بابایی» به نقل از سرهنگ خلبان «فضل اللّه جاوید نیا»:

به خاطر دارم که در یکی از روزهای محرم به همراه عباس [سرهنگ خلبان عباس بابایی] و چند تن از خلبانان، مأموریت حساس و مشکلی را انجام دادیم و به جایگاه برگشتیم. به اتفاق عباس، ساختمان عملیات را ترک کردیم. در جلو ساختمان ماشین آماده بود تا ما را به مقصد برساند. عباس به راننده گفت: ما پیاده می رویم. شما بقیه ی بچه ها را به مقصد برسانید. من هم به تبعیت از او سوار نشدم و هر دو به راه افتادیم.

پس از دقایقی به یکی از خیابان های اصلی پایگاه(۲) رسیدیم. صدای جمعیت عزادار، از دور به گوش می رسید. کم کم صدا بیشتر شد. عباس به من گفت: برویم به طرف دسته ی عزادار. بر سرعت قدم هایمان افزودیم. پرچم های دسته ی عزادار از دور پیدا بود.

۱- زندگانی عشق، ص۱۹۹، به نقل از کرامات الحسینیه، ص۱۴۲.

۲- پایگاه هفتم شکاری نیروی هوایی.

خوب که دقت کردیم دریافتیم که هر چه به جمعیت نزدیک می شویم، چهره ی عباس برافروخته تر می شود. در حال پیش رفتن بودیم که لحظه ای سرم را برگرداندم دیدم عباس کنارم نیست. وقتی برگشتم، دیدم مشغول درآوردن پوتین هایش است. ایستادم و نگاهش کردم. او پوتین و جورابش را از پا در آورد. آن گاه بند پوتین ها را به هم گره زده و آن را به گردن آویخت. سپس با بی اعتنایی از کنار من گذشت. با دیدن این صحنه بی اختیار به یاد «حرّ بن یزید ریاحی» افتادم که به حضور امام علیه السلام شرفیاب می شود. او در حالی که به دسته ی عزادار نزدیک می شد، دست هایش را از آستین درآورد و بالا تنه ی لباس پروازش را دور کمر گره زد و با گام های تندتری از من فاصله گرفت. من بی اختیار محو تماشای او بودم. نگاهم، هم چنان به عباس بود که سعی داشت به میان جمعیت برود.

او حالا چند لحظه بود [که] در میان انبوه عزاداران بود. با صدای زیبایش، نوحه می خواند و جمعیت سینه زنان و زنجیر زنان به سوی مسجد پایگاه می رفتند. من تا آن روز، گاهی در ایام محرم دیده بودم که بعضی پابرهنه عزاداری می کنند، ولی ندیده بودم که فرمانده ی پایگاهی با پای برهنه در میان سربازان و پرسنل، عزاداری و نوحه خوانی کند(۱).

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۲)

«بدانید که هر کس از آفات و بلایای خانمان سوز گناه رهایی یابد و در شطّ خون شنا کند، به ساحل نجات راه می یابد. شطّ خون در جبهه هاست و ساحل نجات، کربلا و در ورای خون رفتن و در عالم غیب».

شهید غلام رضا جاوید

۱- مجله ی موکب عشق، ص۱۶.

۲- حدیث ماندگار، ص۲۰.

«اگر من شهید شدم و جنازه ام به دست شما نیامد، بدانید در خاک کربلا گم شده ام و در پیش حسین علیه السلام هستم».

شهید رضا حسن زاده

«اگر روزی چشم از جهان فرو بستم، چشمانم را باز بگذارید تا همه بدانند چشم به راه بودم. چشم به راه ظهور مهدی موعود عج الله تعالی فرجه الشریف تا بیاید و از یاران او باشم... می خواستم ضریح امام حسین علیه السلام و سقای باوفایش را در آغوش بفشارم و خاک تربتش را توتیای چشم بنمایم».

شهید حسین گلولانی مهاجران

گفت و گو

گفت و گو(۱)

به نظر شما هیأت عزاداری چه اهدافی را دنبال می کند؟

هیأت، مجلسی است که در آن مجلس، افراد برای چند منظور گرد هم می آیند. اول، قرائت قرآن و تأمل در آیات الهی به صورت گروهی که البته گاهی اثر بیشتری دارد. دوم، برای یادگیری معارف دینی و تفکر پیرامون حقایق آن و هم چنین شنیدن مواعظ و زدودن غفلت. سوم، ذکر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، و احیای یاد ائمه معصومین علیهم السلام و تقویت محبت نسبت به ساحت مقدس آنان و ابزار این علاقه که یک وظیفه ی اجتماعی شیعه است. چهارم، هم نشینی با خوبان و قرار گرفتن در میان جمعیتی که به خاطر چنین موضوع های مقدس و عظیمی، گرد هم آمده اند که فی نفسه، دارای ارزش های بسیاری است. پس هیأت محلی است برای بزرگداشت قرآن و عترت. هیأت تجمع مخصوصی است که افراد صرفاً با انگیزه ی مذهبی دور هم جمع می شوند و از نتایج آن که تقویت روحیه است، استفاده می کنند. به این ترتیب، برنامه های هیأت را به صورت سنتی شامل

۱- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

قرآن، سخنرانی، عزاداری و ذکر توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می توان دانست.

البته هیأت و هیأتی بودن، یک فرهنگ و یک زندگی است و مجموعه ای از فضایل، به وسیله ای هیأتی بودن به دست می آید که به نظر من، درباره ی تبیین این سنت ارزش مند، باید کارهای علمی گسترده ای انجام داد. برخی اندیشمندان و فضلا باید روی موضوع هیأت با این عظمت و ارزش و سابقه و این همه آثار وسیع کار کنند و جای کار هم بسیار است. موضوعی مثل هیأت و ابعاد آن را در این مختصر نمی توان تبیین کرد و باید در جای خودش به گونه ای مفصل بررسی شود(۱).

شعر

شعر

جذبه

حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد

خلاص از قفس وعده و وعیدت کرد

سیاه بود و سیاهی هر آن چه می دیدی

تو را سپرد به آیینه، رو سپیدت کرد

یزید، مشتری جان روشن تو نبود

حسین آمد و با جذبه ای خریدت کرد

چه گفت با تو در آن لحظه های تشنه ی عشق؟

کدام زمزمه سیراب از امیدت کرد؟

۱- مجله ی موکب عشق، ص۱۸.

به دست و پای تو بار چه قفل ها که نبود

حسین آمد و سرشار از کلیدت کرد

نه پیشوند و نه پسوند، حرِّ حری تو

حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد(۱)

مرتضی امیری اسفندقه

پرسش

پرسش

۱. دلیل دگرگون شدن حرّ بن یزید ریاحی چه بود؟

هنگامی که حرّ، روحیه ی باصلابت سپاهیان امام حسین علیه السلام را برای دفاع از حق و حقیقت دید، به حقانیت آنان پی برد. او دریافت که روحیه ی این دو سپاه و انگیره ی آنان برای پیکار، بسیار متفاوت است. حرّ با نگاهی به درون خویش و شناختی که از امام حسین علیه السلام داشت، از خواب غفلت بیدار شد. وی می دانست که حسین علیه السلام امام بر حق جامعه ی اسلامی است و او از همه ی این حقایق آگاه بود و تنها پافشاری بیش از حد پدرش سبب شده بود، او در صف مخالفان ابا عبداللّه علیه السلام قرار گیرد. از این رو، هنگامی که ضمیر حقیقت جوی او بیدار گشت، به لشکر امام حسین علیه السلام پیوست.

نویسنده ی کتاب «امام حسین علیه السلام و ایران» از قول «ابن برّاج» نقل می کند: «حُرّ به امام حسین علیه السلام عرض کرد من به چهار علت تو را بر حق دانستم؛ اول این که چون کلام تو را شنیدم، در من مؤثر واقع شد، ولی وقتی از یزید و عمّال او چیزی شنیدم، در من اثر نمی کرد. به تجربه بر من ثابت شده است که کلام، وقتی مؤثر می شود که گوینده بر آن چه می گوید، عقیده داشته باشد. دوم آن که فهمیدم

۱- رستاخیز لاله ها، ص۲۱.

تو برای جلوگیری از نقض احکام الهی، از جان خود گذشته ای. سوم آن که «عبـد اللّه بن عامر» معلم قرآن من گفت: هر گاه میـان دو اصل و عقیـده مردد شـدی و نتوانستی حق را تشـخیص بـدهی ببین که از آن ها استفاده نمی کنی. اگر فهمیـدی که برای الحاق به آن عقیـده، چیزی به تو نمی دهنـد، بلکه متضـرّر می شوی، بدان که آن برحق است و به آن ملحق شو. من هم دیدم بین عقیده ی تو و یزید، اگر به تو ملحق شوم، چیزی به من نمی دهند و جان مرا می گیرند و این است که به تو ملحق شـدم و آخر این که دیـدم تو تنها هستی و کسـی برای مادیّات دور تو جمع نشـده است. اگر به خاطر مادیات قیام می کردی، سپاه تو هم به اندازه ی سپاه عمر سعد می شد(۱).

۲. چرا حضرت امام حسین علیه السلام قیام خود را در زمان معاویه آغاز نکرد؟

الف ــ ایشان در زمان معاویه، امام نبود و پیروی از امام حسن علیه السـلام صلح به عنوان امام زمان، بر ایشان واجب بود و اگر هم چنین کاری لازم بود باید از سوی امام مجتبی علیه السـلام صورت می گرفت. و چون امام حسن علیه السـلام صـلح فرمود، ایشان نیز باید از آن پیروی می کرد؛ زیرا به مصلحت همه ی مسلمانان بود.

ب ــ امام حسـین علیه السـلام در پی فرصتی بود تا افکار عمومی، با ایشان همراه شود. صلح امام حسن علیه السلام خود، زمینه سـاز این مسـأله بود. ایشـان نیز از این آرامش بهره برد تا جامعه را برای انقلاب آماده سازد. ایشان با اعتراض به حکومت وقت (معـاویه) و نوشـتن نـامه هـایی به بزرگـان و سـران شـهرهای دیگر و تجمع در منا، برای گوشـزد کردن وضع نابسامان دسـتگاه حکومتی، بستر را برای آغاز انقلاب خود فراهم می کرد.

ج ــ سـیاست معاویه با یزید بسـیار تفاوت داشت و دلیل آن نیز فسق و فجور یزید بود. همین مسأله سـبب شده بود امام حسـین علیه السلام در زمان یزید، نسبت به

۱- کتاب امام حسین و ایران، ص۲۱۴ به نقل از حماسه ی کربلا.

کیان اسلام، خطر جدی تری احساس کند. افزون بر آن، معاویه فرد بانفوذی بود و از نظر اجتماعی و سیاسی به دلیل قدرت، جوسازی و عوام فریبی در میان عوام و خواص، جایگاه ویژه ای داشت. این مسأله، باورهای عمومی را برای دفاع از معاویه در برابر هر گونه حرکتی قوام بخشیده بود.

شب پنجم: حضرت زهیر علیه السلام

اشاره

شب پنجم - حضرت زهیر علیه السلام

زیر فصل ها

نام گذاری

جریان شهادت

الگوی عاشقی

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

جبهه و جنگ

عاشورا در سخنان شهیدان

گفت و گو

شعر

طرح پرسش

نام گذاری

نام گذاری

شب پنجم ماه محرم مانند شب چهارم، میان چند شهید کربلا مشترک است. شب پنجم به حضرت زهیر، حضرت حبیب بن مظاهر و حضرت عبداللّه بن حسن علیهم السلام ؛ کودک هشت ساله ی امام مجتبی علیه السلام مربوط است. عبداللّه در شمار آخرین شهیدانی بود که پیش از شهادت امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا به شهادت رسید.

جریان شهادت

جریان شهادت

«زهیر بن قین» یکی از شهیدان سرافراز کربلاست که مانند حرّ، به صف عاشقان حسین علیه السلام پیوست و تا دم آخر از پیمان خود دست برنداشت. او از کسانی بود که در آغاز، از رو به رو شدن با حضرت خودداری می کرد و انتظار نداشت در قیام ایشان حضور یابد. هنگامی که امام حسین علیه السلام برای انجام حج به مکه رفت، زهیر نیز با بستگان خود کاروانی تشکیل داده و در مکه مشغول انجام مناسک بود. وی در آن جا از حضور حضرت و انگیزه ی ایشان برای قیام آگاه گردید. هنگام بازگشت به کوفه نیز به دلیل هم مسیر بودن با کاروان عاشوراییان، می کوشید از منزل گاه حضرت برای توقف کاروان آگاه باشد تا با آنان در یک منزل گاه فرود نیاید. برای او دشوار بود که به درخواست حضرت برای شرکت در قیام، پاسخ رد

بدهـد. پس ترجیـح داد از دور ناظر جریان باشد. از قضا، کاروان زهیر در محلی سـرگرم استراحت بود که کاروان امام حسـین علیه السـلام نیز در نزدیکی آن جا بار افکنده بود. زهیر و همراهانش در حال خوردن غذا بودند که ناگهان مردی از سوی امام حسین علیه السلام نزد آنان آمد و به زهیر گفت:

ای زهیر بن قیس! ابا عبداللّه الحسین مرا به سوی تو فرستاده است که بگویم به نزد او بروی.

سکوتی مبهم بر حاضران حاکم گردید. هر کس لقمه ای را که در دست داشت، بر زمین گذاشت. در این میان «دُلهم»، همسر زهیر برخاست و به زهیر گفت:

سبحان اللّه! پسـر پیامبر به سوی تو پیغام فرستاده است و تو به سوی او نمی روی؟! چه شده است که نزد او نمی روی و سخنش را نمی شنوی؟

زهیر از سـخن غیورانه ی همسر خود تکانی خورد. بر خود نهیب زد و به سوی خیمه گاه امام به راه افتاد. چیزی نگذشت که با شادمانی به خیمه بازگشت و صورتش می درخشـید. دسـتور داد خیمه ی او را جمع کننـد و به اردوگاه حضـرت انتقال دهنـد. سپس به همسرش گفت:

ای زن! اکنون تو را طلاق دادم و تو آزادی که هر جا می خواهی بروی؛ زیرا نمی خواهم به خاطر من گرفتار شوی.

به همرهان خود نیز گفت:

این آخرین دیدار من و شـماست. هر کس می خواهد، با من بیاید. من برای شـما حدیثی نقل می کنم. ما در دریا با دشمن می جنگیـدیم. در آن جنگ پیروز شـدیم و غنیمت هایی به دست ما آمد. حضـرت سـلمان فارسـی در آن جنگ با ما بود. او به ما گفت: آیـا به این پیروزی و آن چه به دست آورده ایـد، خوشـحالید؟ گفتیم: آری. فرمود: هنگامی که آقای جوانان آل محمد (امام حسین علیه السلام) را دیدار کنید، آن گاه در جنگ کردن همراه او شادتر هستید از شادی این غنایم.

این سخنان را گفت و به امام حسین علیه السلام پیوست. وفاداری و ایثار او به گونه ای بود که در شب عاشورا، پس از پایان خطبه ی امام حسین علیه السلام از جا برخاست و گفت:

اگر هزار بار کشته شویم و دوباره زنده گردیم، از تو دست بر نخواهیم داشت.

زهیر چنان مقامی نزد امام حسین علیه السلام یافت که حضرت در بسیاری موارد با وی مشورت می کرد. هم چنین گاهی به نمایندگی از سپاه امام، سخن می گفت. در شب عاشورا که نگهبانی خیمه ها بر عهده ی حضرت عباس علیه السلام بود، زهیر نزد او رفت و سفارش پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علی علیه السلام را به یاد عباس علیه السلام آورد. زهیر به ایشان عرض کرد:

پدرت هنگامی که می خواست با مادرت امّ البنین ازدواج کند، به برادرش عقیل فرمود: زن شجاعی برایم پیدا کن تا فرزند شجاعی برایم به دنیا بیاورد که حامی و مدافع برادرش حسین علیه السلام باشد. پس ای عباس! پدرت تو را به چنین روزی خواسته است. مبادا کوتاهی کنی!.

الگوی عاشقی

الگوی عاشقی

زهیر تا چند لحظه پیش، از دیدار حسین علیه السلام هراس داشت، ولی پس از آن که به خیمه ی امام، گام نهاد به عاشقی کامل بدل گشت. بارقه ی نگاه حسین علیه السلام چنان در جانش اثر کرده بود که از همه ی هستی خود گذشت از دنیا و خانمان گسست. او در این راه چنان پیش رفت که به یکی از مشاوران آن حضرت تبدیل شد. این معنای کامل عاشقی که انسان برای حفظ جان معشوق خود و در راه پشتیبانی و فرمان برداری از او، از هیچ کوششی دریغ نورزد. عاشقی با یک نگاه از این رو به آن رو می شود و با استشمام رایحه ی دل انگیز وجود معشوق، همه ی هستی خویش را در راه رسیدن به دیدار او می بازد.

ص:۱۷۰

عاشقانه ها

عاشقانه ها

گفته بودی: بیا!

اما نگفته بودی که می خواهی با این دل شوریده چه کنی؟

مرا به خیمه ی سبز خود فراخواندی و دل را در وسوسه ی رفتن و ماندن سرگردان گذاشتی.

گفته بودی: بیا!

اما نگفته بودی که شاید لیاقت نداشته باشم؟

نگفته بودی که این دل شاید سزاوار لطف تو نباشد؟

گفته بودی: بیا!

اما نگفته بودی که این دل، ارزش خریدن ندارد؟ و اینک آمده ام و هیچ چیز درخورِ نگاه تو ندارم.

برق نگاهت در خرمن هستی ام، آتش زد و خاکسترش را به باد داد.

اینک منم که بر سر بازار عشق تو آمده ام و خریدار یوسف نگاهت شده ام.

می دانم که معامله ای نابرابر است، ولی آمده ام بگویم: من هم خریدارم!

چنان از جان و سر رمیده ام که هستی ام شرمنده ی هستِ خود است و آمده است جای خود را در برابر چشمانت به نیستی بسپارد.

آمده ام تا در خون سر، رقصی مستانه برپا کنم.

تو که گیرایی نگاهت این گونه در خرمن جان آتش می زند، چرا زودتر به آتش نکشیدی؟ چرا سوختنم را پیش از این نخواستی؟ و چرا مسیر یک طرفه ی نگاهت را بیش تر از این در امتداد نگاهم قرار ندادی؟

اگر عشق تو این است، چه از غم سوختن و چه باک از پروانه شدن!

آمده ام که از خویشتن خویشم سفری کنم تا ژرفای نگاه تو.

آمـده ام در دلت جـای گیرم و لبخنـدی به رنـگ رضـایت بر لبان خشـکیده ات، جاری سازم. اینک من از باده پیمایی در خم خانه ی تو می آیم و گرمای آن در

رگ هایم جاری است.

نگاه سرکش تو، درد تیغ و نیزه را به تمسخر می گیرد و آن قدر درون قلبم را ملتهب ساخته است که خراشی کوچک می تواند همه ی مستی آن را بیرون افکند.

اینک آمده ام تا بگویم رگ هایم آماده و بی قرار در پی شاهراهی می گردند تا زلال سرخی را بر تنم بیارایند.

پس بگذار رقص مستی ام را در صفایی «سرخ» کامل کنم.

گفتار گوینده

گفتار گوینده

سلام بر عاشقان تو! سلام بر فانیان کوی تو! سلام بر رهگذران کوچه ی عاشقی تو و سلام بر سر خوشان سبوی تو! ما را نیز به جام باده ای گلگون، خراب خود ساز ای ساقی عشق و عطوفت الهی! ای حسین!

بارقه ی نگاه تو با دل عاشق چه می کند و شور مستی می تو، در دل و جان عاشقان کویت چه آتشی می زند؟! ای کاش! ما نیز در رکابت بودیم و به لقایت می رسیدیم و سرمست از جام سرکش تو، خونین زیارتت می کردیم!

زهیر را با نگاهی طلبیدی و زندگانی اش را به سرمستی، ورق زدی. ای امام عاشقان! دفتر زندگی را ما نیز به نیکویی ورق زن و دلمان را از فیض حضورت سرشار گردان! چه می شد دل ما را نیز بسان زهیر با نگاهی عاشورایی، جاودانه می ساختی و در حرم امن عشق خود جای می دادی! سلام بر تو در روزی که متولد شدی و روزی که از دنیا رخت بر بستی و سلام بر روزی که زنده به پا می خیزی! سلام بر تو ای پیشوای آزادگان! اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدِاللّه!

هنوز بانگ «هَلْ مِن ناصرٍ یَنصُرُنی»ات در گوش مان طنین انداخته و به امید دیدار و زیارت تو زنده ایم تا گوهر جان را در پای تو بریزیم.

کرامت ها

کرامت ها

یکی از روزنامه های کثیر الانتشار ایران (اطلاعات)، خبر مسلمان شدن یک خانواده ی یهودی را اعلام کرد. شمار فراوانی زن و مرد در حیاط مسجد «صدر الامور» آبادان جمع شده بودند و در باره ی یک خانواده ی یهودی گفت و گو می کردند که به دین اسلام مشرف شده و برای ادای نماز به مسجد آمده بودند وقتی افراد این خانواده نماز گزاردند و از مسجد خارج شدند، از آن ها در مورد علت و کیفیت تشرف به دین اسلام سؤال شد. یکی از آن ها که معلوم بود بزرگِ خانواده است، گفت:

من و همسرم که دارای دو فرزند هستیم، قبل از این که به دین مبین اسلام مشرف شویم، در بغداد سکونت داشتیم. وقتی کاخ ریاست جمهوری عراق بمباران گردید و حکومت نظامی اعلام شد، از شدت ترس، مغازه ی طلا فروشی خود را که از مغازه های معتبر بغداد بود بستم و به امید خدا رها کردم و به خانه پناه بردم، ولی دو روز بعد به مغازه رفتم و متوجه شدم از جواهرات و نقدینه ام اثری نیست. من و همسرم و فرزندانم چند روزی در ناراحتی و اندوه به سر بردیم، تا این که یک شب از فرط ناراحتی گریه زیاد کردم و با چشم های اشک آلود خوابیدم.

در عالم رؤیا به خاطرم آمد که اگر به زیارت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام بروم، جواهرات و نقدینه ام را به دست خواهم آورد. پس از آن که از خواب بیدار شدم، جریان را با همسرم در میان گذاشتم.

فردای آن روز بار سفر بستیم و عازم کربلا شدیم و به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام نایل آمدیم. سپس با اتومبیل به نجف اشرف مشرف شدیم وضمن اقامت در آن شهر، به سراغ یکی از دوستان قدیمی خود که از زرگرهای معروف نجف است، رفتیم و در مغازه ی او نشستیم. موقعی که قصد داشتم با او خداحافظی کنم و از مغازه بیرون آیم، زن و مرد شیک پوشی وارد مغازه شدند و از دوستم خواستند تا مقداری جواهرات از آن ها

خریداری کند. چون دوستم قصد خرید نداشت، من با آنان وارد معامله شدم، ولی وقتی جواهرات مذکور را که در یک جعبه ی بزرگ قرار داشت، به دقت نگاه کردم، متوجه شدم جواهراتی است که از مغازه ام به سرقت برده اند. بلافاصله جعبه را برداشتم و از مغازه بیرون رفتم تا پلیس را خبر کنم، ولی آن دو نفر قبل از آن که به دام پلیس بیافتند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و متواری شدند. به این ترتیب همان طور که در خواب به ذهنم خطور کرده بود، جواهرات مسروقه را پیدا کردم و من و همسرم و فرزندانم به دین مقدس اسلام مشرف شدیم.

این مرد اضافه کرد، پیش تر نامم «سالم الیاهو» بود و همسرم «هیلا» نام داشت، ولی اکنون نام من، «محمد» و نام همسرم، «زهرا» است(۱).

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

«طلبه ی شهید «قهرمان گریوانی» از بچه های اهل حال، جبهه ای و درس خوان مدرسه ی امام خمینی بجنورد بود. سال ۶۵ به جمع ما حوزویان پیوست و با من هم حجره شد و قبل از آن، در چندین عملیات رزمی شرکت کرده بود.

با نماز شب، انس و الفتی عجیب داشت و با دعای توسل و کمیل نیز چهار شنبه شب هایش، به ترنّم دعای توسل در مزار شهدا می گذشت؛ آن گاه که شب، بر خلوت زمین سایه می افکند و پیراهن آسمان، خال کوب ستاره های قشنگ بود. اشتیاق حضوری دیگر در جمع خدا مردان جبهه، از چشم یکایک حجره ها فواره می کشید. آن روزِ به یاد ماندنی، اهالی «هجرت» به سوی «جهاد» در حجره ای کوچک جمع شده بودند و از هر دری سخنی می رفت و یکی گفت:

دوستان! بهتر است هر کس هر آرزویی دارد بیان کند.

۱- توسلات، ص۵۷ به نقل از کرامات الحسینیه، ص۵۹.

و خود، شروع کرد. هر کدام گفتیم، تا نوبت به «قهرمان» رسید. گفت:

من آرزویی دارم که از امام حسین علیه السلام می خواهم آن را بر آورده کند!

همه یک صدا گفتند:

خوب بگو!

_ همین که گفتم.

آن گاه که خماری را در چین و چروک چهره ها خواند، به آرامی به سخن در آمد و گفت:

من دوست دارم در عملیات شرکت کرده، نهایت تلاشم را در پیروزی لشگر اسلام به کار بگیرم و دست آخر، مثل امام حسین علیه السلام به شهادت برسم؛ به گونه ای که بدنم توی آفتاب داغ بماند و پاره هایش را کسی نتواند جمع کند مگر خود آقا!»

ناخواسته تنم لرزید. این گذشت. «قهرمان» و تنی چند به جبهه ای اعزام شدند و من هم به جبهه ای دیگر. چند روزی از آغاز عملیات «کربلای ۵» نگذشته بود که خبر شهادت و مفقود الجسد شدن «قهرمان» به من رسید. خودم در ادامه ی همین عملیات، بر اثر بمباران دشمن، مجروح و راهی بیمارستان شدم.

چند سال بعد جنازه ی «قهرمان» نیز پیدا شد. گلوله ی توپی بالا تنه اش را به کلی برده بود و باقیمانده ی جسدش را از روی پلاکی که به کمر بسته بود و مهر و تسبیحی که در جیب داشت و بند پوتینی که همیشه سفید انتخاب می کرد شناختند. خبرش را که شنیدم بی اختیار به یاد حرف های آن روزش افتادم که گفته بود:

دوست دارم... دست آخر مثل امام حسین علیه السلام به شهادت برسم؛ به گونه ای که بدنم توی آفتاب داغ بماند و پاره هایش را کسی نتواند جمع کند مگر خود آقا!

و او به راستی که به آرزویش رسیده بود(۱)».

۱- مجله اشارات شماره ی ۳۵، بهمن ماه ۸۰.

ص:۱۷۵

راوی: رضا گریوانی

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۱)

«برادران! بدانید که زندگی و شهادت پرافتخار امام حسین علیه السلام سر مشقی بود برای تمام جهانیان و نیک اندیشان و ما می کوشیم تا حیات و مرگ خویش را بر اساس ایده ی آن حضرت قرار دهیم».

شهید محمد رضا پور قدیری

«درود بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین، که عاشقانه در راه تو جان می سپارند و به عشق این که بر خاک زیر پایت بوسه زنند، جان خود را برای زیارت تو و معبودشان هدیه می کنند».

شهید سلیمان عبدی

«من رفتم به آن راهی که برای رسیدن به آن، مشقّات زیادی کشیدم. من رفتم به آن راهی که آرزویش را داشتم. من می روم که دنباله رو خط سرخ ابا عبداللّه الحسین علیه السلام باشم».

شهید علی رضا زارع

گفت و گو

گفت و گو(۲)

آیا با پیشرفت های تکنولوژی در زندگی امروزی، بهتر نیست کار فرهنگی را به ابزارهای فرهنگی نوین مانند: سینما، تلویزیون، موسیقی و... واگذار کنیم و از راه کارهای قدیمی مانند: عزاداری هیأتی و... دست بکشیم؟

۱- حدیث ماندگار، ص۲۲.

۲- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

خیر، هر یک از وسایل ارتباط جمعی و ابزارهای نوین فرهنگی و هنری، کارآیی خاص خود را دارند و هیچ یک جای یکدیگر را یا دست کم جای هیأت را نمی توانند بگیرند. هیأتی بودن، سازندگی ویژه ای دارد که پای هیچ فیلم و سریال عالی دینی آن را نمی توان به دست آورد. تنفس در فضای نورانی هیأت های مذهبی و حضور در جمع مؤمنین و گفت و گوی مستقیم و خطابه را چگونه می توان با ابزار و وسایل دیگر تأمین کرد؟

در هیأت، فعالیت مذهبی خود شرکت کنندگان هم مطرح است. همان حرکتی که از خانه تا محل هیأت دارند، سازنده است، چه رسد به دیگر ویژگی های عالی این گونه مجالس. البته ممکن است بعضی اوقات ما خوب رفتار نکنیم و خوب هیأت داری نکنیم یا خوب سخنرانی نکنیم و این باعث دل زدگی مردم بشود؛ آن حرف دیگری است. ما در این وضعیت، نقایص خود را در اجرای این روش های سنتی باید مرتفع کنیم نه این که این روش ها را به طور کلی ترک کنیم(۱).

شعر

شعر

شهید عشق

نمی دانم چه سوزی بود از عشق تو در سرها

که دل ها می زند پر در هوایت چون کبوترها

به خون پاک خود خطی، نوشتی از فداکاری

کزان حرفی نمی گنجد به دیوان و به دفترها

اگر هر منبر از وصف تو زینت یافت جا دارد

۱- مجله هیأت، پیش شماره ی اول، شهریور۱۳۷۷.

که از خون تو پا بر جای شد محراب و منبرها

بنازم همرهانت را که افتادند چون از پا

طریق عشق را مردانه طی کردند با سرها

نمی دانم چه آیینی ست دنیای محبت را

که خواهرها نمی گریند بر مرگ برادرها

پدرها شسته دست از جان به آب دیده ی طفلان

خضاب از خون فرزندان خود کردند مادرها

فدای پرچم سرخ تو ای سردار مظلومان

که می لرزد ز بیمش تا ابد کاخ ستم گرها(۱)

ذبیح الله صاحب کار

برکه ی گلاب

روحم اسیر آه تب آلود می شود

بی تو تمام هستی من دود می شود

ابری که اشک می شود از چشمه مثل من

در سوگ می نشیند و نابود می شود

جغرافیای هستی ام از مشرق نگاه

تا مغرب دو پلک تو محدود می شود

زیر غبار آه چه سرخ است گریه ات

این برکه ی گلاب، گل آلود می شود

۱- رستاخیز لاله ها، ص۱۱۱.

وقتی که قاب دیده به هم می نهی به ناز

دروازه های معجزه مسدود می شود

تاریخ می خورد تن این ایل دشنه را

خاک تو قلب قبله ی معبود می شود

چشمی که در هوای تو اشکی فرو نریخت

در امتحان عشق تو مردود می شود

چون آفتاب هر که به خاک تو سر نهاد

بختش قرین طالع مسعود می شود

قصه تمام می کنم ای شاهد شهید!

این جا که خون سرخ تو مشهود می شود(۱)

غلام رضا شکوهی

طرح پرسش

طرح پرسش

۱. چه کسانی با قیام امام حسین علیه السلام مخالفت کردند و پیشنهاد انصراف از قیام یا بیعت با یزید رابه ایشان دادند؟

در آغاز حرکت امام حسین علیه السلام، بسیاری از افراد با ایشان مخالفت کردند و به گفته ی خود، آن حضرت را نصیحت می کردند که خون خویش را در این راه هدر ندهد. این این پیشنهادها از همه سو صورت می گرفت؛ از نزدیکان حضرت، مانند عبداللّه بن جعفر، ام سلمه، محمد بن حنیفه و عبد اللّه بن عباس گرفته تا مردم کوی و برزن. آنان با آگاهی از نیت امام حسین علیه السلام، ایشان را از روی دل سوزی،

۱- رستاخیز لاله ها، ص۹۶.

علاقه مندی به اسلام یا ترس، از این کار باز می داشتند. آنان از عمق واقعیت نهضت امام حسین علیه السلام آگاه نبودند. بنابراین، اگر امام حسین علیه السلام به پیشنهاد آنان جامه ی عملی می پوشاند، کار به سود دشمنان واقعی اسلام پایان می یافت. برخی از دوست داران امام حسین علیه السلام مانند: فرزدق، طرماح بن عدی و اشخاصی مانند: عبد اللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر که با حکومت یزید مخالف بودند، ایشان را از بر پا داشتن قیام بر ضد یزید بر حذر می داشتند. با این حال، امام حسین علیه السلام با تکیه بر جایگاه امامت خویش به سخن هیچ یک از آنان توجه نکرد.

۲. چرا امام حسین علیه السلام درآغاز حرکت، مکه را به عنوان مقصد اصلی خود برگزید؟ با این حال، به چه دلیل تغییر مسیر داد؟

ایشان به دلیل های زیر، مکه را به عنوان مقصد اول برگزید:

الف _ مکه، پایتخت مسلمانان بود و امام حسین علیه السلام با حضور در آن شهر می توانست با جهان اسلام در ارتباط باشد و ندای حقّانیت خود را به گوش همه ی مسلمانان برساند.

ب _ به گفته ی شهید مطهری در کتاب حماسه ی حسینی، امام حسین علیه السلام با حضور در مکه به عنوان پناه گاه، پناهندگی و امنیت نداشتن خود را اعلام کرد؛ زیرا هر کس به مکه پناه می آورد، بی دفاع بودن خود را در حرم امن الهی اعلام می داشت تا از چنگ دشمنان در امان بماند. با این حال امام حسین علیه السلام در هنگام طواف دریافت که مأموران حکومتی در زیر لباس احرام خویش، شمشیر بسته اند و قصد جان ایشان را دارند. آن حضرت نیز برای حفظ حرمت خانه ی خدا و پیش گیری از خون ریزی، حج خود را به عمره تبدیل کرد و به سوی کوفه به راه افتاد. البته ایشان، به بی راهه نرفت و فراری نگردید تا مبادا دشمنان بر قیام ایشان برچسب ترس بزنند. به همین دلیل، امام حسین علیه السلام مسیر خود را تغییر داد.

شب ششم: حضرت قاسم علیه السلام

اشاره

شب ششم ـ حضرت قاسم علیه السلام

زیر فصل ها

جریان شهادت

جریان شهادت

از نوشته های تاریخ چنین بر می آید، که ۷ تن از فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا حضور داشتند. ۶ تن از آنان در این واقعه به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: احمد بن حسن، ابوبکر بن حسن، قاسم، عبداللّه اکبر، عبداللّه اصغر، بشر بن حسن. حسن مثّنی نیز در حالی که مجروح بود، نجات یافت.

حضرت قاسم علیه السلام هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا از شهادت یاران خود خبر داد، قاسم نزد ایشان آمد و پرسید:

عمو جان! آیا فردا من نیز شهید می شوم یا نه؟

امام، او را به سینه چسبانید. فرمود:

فرزندم! مرگ نزد تو چگونه است؟

قاسم پاسخ داد:

از عسل شیرین تر است.

امام از شنیدن این جمله خوشحال شد و به او فرمود:

تو پس از بلای بزرگ کشته می شوی و علی اصغر نیز شهید می گردد(۱)!

قاسم در روز عاشورا، خود را برای نبرد آماده ساخت و شمشیری حمایل کرد. با این حال، چون کم سن و سال بود و اندامی کوچک داشت، شمشیر به زمین کشیده می شد. حضرت بند حمایل شمشیر را چند گره زد تا به زمین کشیده نشود. پس او را در آغوش کشید و مدتی گریست. آن گاه قاسم اجازه ی جان فشانی طلبید. حضرت در آغاز اجازه نمی داد، ولی با پافشاری قاسم علیه السلام، ایشان راضی شد.

۱- الوقایع والحوادث، ج۳، ص۶۲.

قاسم علیه السلام به سوی میدان شتافت و شروع به رجز خوانی کرد؛

اگر مرا نمی شناسید، من پسر حسن، سبط اکبر پیامبر، برگزیده و امین خدا هستم. این حسین است که مانند اسیر میان شما گرفتار شده است. خدا، شما مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد.

سپس به سوی دشمن تاخت و موفق شد چند تن از دشمنان را هلاک گرداند. «حمید بن مسلم» (از سربازان) نقل می کند:

از خیام حسین، نوجوانی به سوی میدان آمد که چهره اش مانند نیمه ی قرص ماه می درخشید. شمشیری به دست داشت و پیراهن بلندی پوشیده بود. «عمر سعد اَزدی» گفت: به خدا سوگند آن چنان سخت بر این نوجوان حمله کنم. گفتم: عجبا! تو به این نوجوان چه کار داری؟ به خدا سوگند اگر او مرا بزند، به سوی او دست دراز نمی کنم. بگذار همان ها که او را احاطه کرده اند، کار او را تمام سازند. عمر سعد گفت: به خدا سوگند! من باید به او یورش برم و جهان را بر او سخت گیرم. او سرگرم پیکار بود و عمر سعد در کمین او. هنگامی که قاسم به او رسید، با شمشیر چنان بر فرقش زد که سرش شکافت. قاسم با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عمو جان! به فریادم برس.

چون صدای قاسم علیه السلام به گوش حسین علیه السلام رسید، با شتاب بر اسب سوار شد و به سوی میدان رفت. حسین علیه السلام، صفوف دشمن را می شکافت تا این که به عمر بن سعد ازدی رسید. شمشیری بر دست عمر زد که آن را برید. آن ملعون نعره ای زد. لشگر دشمن برای نجات عمر سعد به سوی او شتافتند. در میان این تاخت و تاز، پیکر نازنین قاسم علیه السلام، طعمه ی سمّ ستوران شد. هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، همه دیدند که حسین علیه السلام بر بالین قاسم نشسته و سر او را به دامن خود گرفته است و آن نوجوان مشغول جان کندن بود و پای خود را مدام بر زمین می کشید تا این که کم کم، روح از بدن خون آلودش پرواز کرد. حضرت در این لحظه فرمود:

به خدا سوگند! برای عمویت سخت است که او را صدا بزنی و او پاسخت را ندهد یا اگر پاسخ دهد، دیگر به حال تو سودی نداشته باشد.

حسین علیه السلام جنازه ی بی جان قاسم علیه السلام را بغل کرد و به خیمه ها برد، در حالی که پاهای قاسم علیه السلام بر زمین کشیده می شد. او را در کنار نعش بی جان علی اکبر علیه السلام خوابانید. با ناله فریاد زد:

ای پسر عموهایم و ای بستگانم! بردباری پیشه سازید! به خدا سوگند! پس از امروز هرگز ناگواری نخواهید چشید(۱).

برخی می گویند امام حسین علیه السلام هنگام به میدان رفتن قاسم علیه السلام، عمامه ی خود را از سر برداشت و آن را دو نیم کرد. نیمی از آن را مانند کفن بر تن قاسم پوشاند و نیمی دیگر را بر سر قاسم علیه السلام بست(۲).

شاید برای این که پارچه ی عمامه، نیمی از صورت او را پوشانیده بود، چهره ی ایشان را به ماه، مانند کرده اند.

الگوی شهادت طلبی

الگوی شهادت طلبی

در شب عاشورا آن گاه که امام حسین علیه السلام سخن از شهادت یاران به میان آورد، این نوجوان سیزده ساله مشتاقانه از عمو می پرسد که آیا او نیز به این فیض نایل می شود یا نه؟ حضرت امام حسین علیه السلام برای این که بداند معرفت این نوجوان در باره ی زندگی و مرگ چگونه است، می پرسد: «مرگ را چگونه می بینی؟» در این هنگام، قاسم بن حسن علیه السلام ؛ این پرورش یافته ی مکتب دو امام، آن جمله ی زیبای تاریخی را بر زبان می راند که هم چنان الگوی شهادت جویان راستین است. آری، او

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص۶۰۸.

۲- منتخب طریحی به نقل از سوگنامه ی آل محمد، ص۲۸۶.

مرگ را از عسل شیرین تر می یابد. از این رو، از مولای خود اجازه می گیرد تا به میدان نبرد و شهادت، گام نهد. این شهادت طلبی حضرت قاسم علیه السلام و پافشاری او برای رسیدن به مقصود، زیباترین الگوی شهادت طلبی را برای رهروان خط سرخ شهادت رقم زده است که به سادگی از جلوه های دنیایی می گذرند و جان بر سر سودای خود ارزانی می دارند.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

عموجان!

شتاب کن تا یادگار برادرت را بی سر نبینی!

شتاب کن که مهمان ناخوانده ی شمشیرها شده ام!

زود به یاری ام بیا که این تن کوچک تاب شنیدن گفت و گوی نیزه و شمشیر را ندارد. زود بیا و سرم را به دامان گیر، پیش از آن که نعل اسبان را بر بوم سینه ام نقش کنند.

دشمنت دید که قامتم کوتاه است و شمشیرم بر زمین کشیده می شود،

ولی اینک تو ببین که آن قد نارسا، زیر سم اسبها چه رشید شده است.

ببین که لباس سفیدم، رنگ پرواز به خود گرفته است!

ببین که از مرغک زندگی ام جز مشتی پر، زیر پای عدو، چیزی باقی نمانده!

و در تب پاییز از گلت، گلاب گرفته اند.

با این حال دلخوشم که قامت تو را خم ندیدم.

خوشم که دستان زینب را در بند نمی بینم و چشمم، تصویرگر تازیانه های ستم نیست که در آسمان زبانه خواهد کشید و جسم کودکان را خاکستر خواهد کرد.

زبان شمشیر، زبان مردی و سخن تازیانه، بی رحمی و نابرابری است.

شنیده بودم که یتیم کشی رسم نیست، ولی دیدم که برای شکستن این رسم از

همه ی مرزها گذاشته اند.

این را وقتی دریافتم که گفتم:

آمده ام تا انتقام مدینه را بگیرم؛

انتقام چادر خاکی و تابوت تیر باران شده را...

نگذاشتند سخنم پایان گیرد.

عقل می گفت:

زیادست عدو، ولی عشق می گفت: غریب است عمو.

من از میان این دو، سخن عشق را برگزیده ام تا نشان عاشقی را به گردن آویزم و بر بلندترین قله ی عاشقی بایستم.

هر چه پا به زمین می کشم، توان ایستادن در برابرت را ندارم.

تنها آرزو دارم تا این استخوان شکسته ها را در سینه ات بفشاری و بدنم را کنار بدن بی سر علی اکبر گذاری تا بگویم:

«من فدایی حسینم!»

گفتار گوینده

سلام بر تو ای عاشورایی ترین جوان! سلام بر تو و عشق بی منتهایت به کعبه ی عشاق! سلام بر تو هنگامی که در لباسی از پاکی رفتی و در جامه ای از خون، معشوقت را صدا زدی!

جوان بودی و شور از نگاهت می چکید. آمده بودی تا از حقّانیت پیشوایت دفاع کنی! سلام بر تو ای یادگار مدینه و کربلا! سلام بر عشق مطهرت و لبان خشکیده ات! سلام بر دفاع خونین ات و عروج عاشق گونه ات!

گوی سبقت را از همگان ربود و نام خود را بر صحیفه ی شهادت نقش کرد. او به جوانان امروز و فردا، درس استواری آموخت و با شهادت، بر شور جوانی، مهر قبولی می زد.

جوان بود و از معرفت نـاب لبریز! شور جوانی داشت و شـعور را رنـگ جنون می زد! سـینه اش مالامال از مردانگی و وفا بود و پای عقل را در جاده ی مستی شور خود وا می گذاشت. بر توسن انتقام می تازید و صف دشمن را از هم می درید.

آرزو بر جوانـان عیب نیست و آرزویی جز شـهادت نـداشت. همـاره بی تابی می کرد تا به آرزوی خویش برسـد و جوانه های جوانی خویش را در شهادت بارور سازد.

شهادت این اسوه ی جوان را به رهروان خط سرخ شهادت تبریک و تسلیت می گوییم.

کرامت ها

کرامت ها

در ماه محرم بیست سال قبل، مرض حصبه در شیراز شایع شده بود و کمتر خانه ای بود که در آن مریض حصبه ای نباشد. یک روز مرحوم سـلاحی رحمه الله گفت که در منزل جناب آقای «عبد الرحیم سـرافراز»، خداوند ۷ نفر مبتلا به حصـبه را به برکت سیدالشـهداء علیه السـلام شـفا مرحمت فرمود. آن گاه آن را به تفصـیل برایم بیان کرد. بعد از مدتی، آقای سـرافراز را ملاقات کردم و واقعه را از ایشان پرسـیدم. از ایشان خواسـتم که آن واقعه را به خط خودشان بنویسـد و برای این جانب ارسال فرمایـد. ایشان متن زیر را برایم ارسال کرد:

تقریبا بیست سال قبل که اغلب مردم به مرض حصبه مبتلا می شدند، در خانه ی حقیر، ۷ نفر مبتلا به مرض حصبه در یک اتاق خوابیـده بودنـد. شب هفتم مـاه محرم الحرام برای شـرکت در مجلس عزاداری، مریض هـا را در خانه به حال خود گـذاشتیم و ساعت ۵ از شب گذشـته بـا خاطری پریشان به مجلس تعزیه داری خودمان رفتیم که مؤسـس آن، مرحوم حاج ملا علی سـیف رحمه الله بود، موقع تعزیه داری و سـینه زنی، نوحه و مرثیه ی حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام قرائت شد. پس از فراغت از تعزیـه داری و ادای نمـاز صـبح بـا عجلـه بـه منزل می رفتـم و در قلب خـود، شـفای ۷ نفر مریض را بـه وسـیله ی فرزنـد زهرا علیهاالسلام

امام حسین علیه السلام از خدا خواستم. وقتی به منزل رسیدم، دیدم که بچه ها اطراف منتقل آتش نشسته و مختصر نانی که از روز قبل و شب باقی مانده است، روی آتش گرم می کنند و با اشتهای کامل مشغول خوردن آن نان ها هستند. از دیدن این منظره عصبانی شدم؛ زیرا خوردن نان آن هم نانی که از روز و شب گذشته باقی مانده، برای مبتلا به مرض حصبه مضر است. دختر بزرگم که حالت عصبانیت مرا دید، گفت: ما همه خوب شده ایم و از خواب برخاستیم و گرسنه ایم، نان و چای می خوریم.

گفتم: خوردن نان برای مرض حصبه خوب نیست. گفت: پدر! بنشین تا من خواب خودم را تعریف کنم. ما همه خوب شده ایم. گفتم: خوابت را بگو! گفت: در خواب دیدم که اتاق روشنی زیادی دارد. مردی آمد در اتاق ما. فرش سیاهی در این قسمت از اتاق پهن کردو پهلوی در اتاق، باادب ایستاد. آن وقت ۵ نفر با نهایت جلالت و بزرگواری وارد شدند که یک نفر از آنها، زن مجلله ای بود. اول به تاقچه های اتاق و به کتیبه هایی که به دیوار زده شده بود و اسم چهارده معصوم علیهم السلام روی آن نوشته شده بود، خوب نگاه کردند. پس از آن، اطراف آن فرش سیاه نشسته و قرآن های کوچکی از بغل خود بیرون آوردند و قدری خواندند. پس از آن یک نفر از آن ها روضه ی حضرت قاسم علیه السلام را به عربی خواند. من از اسم حضرت قاسم علیه السلام که مکرر می گفتند، فهمیدم روضه ی حضرت قاسم علیه السلام را می خوانند. همگی به شدت گریه می کردند. به ویژه آن زن، خیلی سوزناک گریه می کرد. پس از آن، همان مردی که قبل از همه آمده بود در ظرف های کوچکی چیزی مثل قهوه، آورد و جلوی آنها گذاشت.

من تعجب کردم که اشخاصی با این جلالت چرا پاهای شان برهنه است. جلو رفتم و گفتم: شما را به خدا قسم می دهم کدام یک از شما حضرت علی علیه السلام هستید؟ یکی از آن ها فرمود: منم. خیلی با محبت بود. گفتم شما را به خدا چرا پاهای شما برهنه است؟ _ فقط پای آن زن در همان لباس سیاه پوشیده شده بود _ گفتم: ما بچه ها همه مریضیم. مادر

ما هم مریض است. خاله ی ما هم مریض است. آن وقت حضرت علی علیه السلام از جای خود برخاستند و دست مبارک را بر سر و صورت یکایک ما کشیدند و نشستند. فرمودند: خوب شدید. گفتم: مادرم هم مریض است. فرمودند: مادرت باید برود. از شنیدن این حرف، گریستم و التماس کردم. پس در اثر عجز و لابه ی من برخاستند و دستی هم روی لحاف مادرم کشیدند. آن وقت خواستند از اتاق بیرون بروند، رو به من کردند. فرمودند: بر شما باد به نماز که تا شخص، مژه ی چشمش بر هم می خورد، باید نماز بخواند.

تا در کوچه پشت سرشان رفتم. دیدم مرکب های سواری که برای آنان آورنده اند، روپوش های سیاه دارد. آن ها رفتند و من برگشتم. در این وقت از خواب بیدار شدم. صدای اذان صبح را شنیدم. دست بر دست خودم، برادرانم، خاله ام و مادرم گذاشتم. دیدم هیچ کدام تب نداریم. همه برخاستیم و نماز صبح را خواندیم. چون زیاد احساس گرسنگی می کردیم، چای درست کردیم و با نانی که بود، مشغول خوردن شدیم تا شما بیایید و صبحانه تهیه کنید. بالجمله تمام ۷ نفر سالم شدند و به دکتر و دوا احتیاجی پیدا نکردند(۱).

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ(۲)

رسیدم بالای سرش. سینه اش پر از ترکش بود. گفتم:

هستی؟

گفتم:

هستم، تو خودتی؟

گفتم:

۱- کرامات الحسینیه، ج۲، ص۱۱۷.

۲- ۱ــ یادگاران، ج ۱، ص ۳۱.

آره!

پرسید:

تو چی شدی؟

گفتم:

منم یه چیزایی گیرم اومده. راه نمی تونم برم.

گفت:

یادته! می خوندی، سینه می زدیم؟

روی یک چاله افتاده بود. توی چاله، پر از خون لخته شده بود. دستش را می زد زیر خون ها و بالا می آورد. و می گفت:

اینا خون منه!

می گفت:

یا حسین! یا زهرا!

به جای سینه زدن، دست توی خون می زد. احوال عجیبی بود. البته زیاد طول نکشید. شاید نیم ساعت سه ربع؛ کم تر یا بیش تر.

هر چی می خواند، آخرش این را می گفت:

امام حسین وقتی شهید شد، سر نداشت، ما می خواهیم سر داشته باشیم و فردای محشر ادعای پیرو حسین بودن بکنیم؟

وقتش که رسید، سرش با آر.پی.جی رفت!

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۱)

«یا حسین! یا حسین! یا حسین! آن قدر فریاد «هل من ناصر ینصرنی»ات نافذ

۱- حدیث ماندگار، ص۲۳.

بود و آن چنان تنهایی ات در آن تفتیده دشت برهوت، دل مان را به آتش کشید که اکنون در لبیک به تو ای وارث رسولان! همه ی سختی ها را با لذت ایثار بر دوش خواهیم کشید».

شهید مجتبی طیرانی

«عاشورا، روزی که ظهرش نه هم چون ظهرهای دیگر بود و آفتاب تابانش نه هم چون روزهای دیگر. خوشید، اشعه ی سوزانش را هم چون شعله های آتش بر زمین می تابانید. در صحرای نینوا، در کنار شط فرات، خیمه گاه امام حسین علیه السلام در مقابل خرگاه یزید و یاران امام حسین علیه السلام در مقابل لشگریان یزید صف آرایی کرده اند و لحظه ی انتخاب فرارسیده است».

شهید زین العابدین عابدنیا

گفت و گو

گفت و گو(۱)

محدوده ی فعالیت های سیاسی یک هیأت عزاداری باید چگونه باشد؟

هیأت یک محفل مذهبی است. اگر کسی می خواهد فعالیت سیاسی بکند باید حزب و انجمن تشکیل بدهد. هیأت اساسا برای فعالیت های سیاسی وضع نشده است، ولی ممکن است هیأت از دو جهت با فعالیت های سیاسی ارتباط بر قرار کند. اول آن که، وقتی هیأت ها در یک کشور امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف برای اهداف تربیت دینی برگزار می شوند، در واقع خود این امر، یک کار سیاسی است. همان گونه که اگر دشمن، بخواهد کار سیاسی بکند، ابتذال فرهنگی را رشد می دهد، پس هیأت و اساسا کار دینی و تربیت مذهبی نهایتا سیاسی است. دوم این که، عناصر هیأتی می توانند از عناصر فعال سیاسی جامعه باشند. بالاخره این افراد نیز هیأت می خواهند، ولی می خواهند برای اهل بیت علیهم السلام عزاداری کنند. پس هیأت مذهبی

۱- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

از این جهت که ممکن است افرادی که در آن حضور دارنـد، به نوعی اهـل فعالیت های سیاسـی باشـند، سیاسـی شود. البته در نهایت به نظر می رسـد، بایـد هیأت را از یک کانون فعالیت های سیاسـی به معنای حزبی و جناحی جـدا دانست و این ها را از هم تفکیک کرد. سـخنرانی های هیأت های مذهبی باید در جهت تقویت ایمان و عمل صالح باشد. در کشور ما چند مسأله ی سیاسـی هم وجـود دارد که این هـا در اوج مناجـات هـای نیمه شب و عبـادت هـای فردی مـا هم قرار می گیرنـد؛ چه رسـد به مجالس دسـته جمعی مؤمنان. این ها را دیگر نمی توان به عنوان کار سیاسـی جـدا از فعالیت های عبادی در نظر گرفت، مانند: حفظ اصل نظام و مسأله ی ولایت و رهبری که به نظر ما این دو مـدام باید در اوج فعالیت های دینی، فردی و اجتماعی در نظر قرار داشـته باشـند و به این دو پرداخته شود. طرف داری از اصـل نظـام و حمـایت و دعا برای مسؤولان نظام به ویژه مقام معظم رهبری (حفظه اللّه) و یاد آن و تقویت و حمایت از آن در هیأت های مذهبی یک اصل لازم است(۱).

شعر

شعر

فریاد عاشقی

به گوش آید ز حلق عشق، فریاد

یتیم مجتبی از اسب افتاد

یتیمی آه جان سوزش بلند است

دل عالم برایش دردمند است

هر آن سینه که بغض مجتبی داشت

۱- مجله ی موکب عشق، ص۱۸.

در این سینه به خنجر زخم بگذاشت

غبار به اندامش نشسته

گمانم استخوان هایش شکسته

صدا زد از ته دل ای عمو جان!

بیا بر دستگیری از یتیمان

عمو! عهد شهادت با تو بستم

علیّ اکبر دوم من استم

که گفته گل به باغت جا ندارد؟

که گفته قاسمت بابا ندارد؟

دلم خواهد ز سر هوشم بگیری

پدر گونه در آغوشم بگیری

عمو جانم! بیا چشم انتظارم

که سر بر روی زانویت گذارم

پرسش

پرسش

۱. چرا حضرت امام حسین علیه السلام پس از رسیدن به لشگر عمر سعد، پیشنهاد بازگشت را مطرح می کند؟ آیا انگیزه ی ایشان از بازگشت، مصالحه و سازش بود؟

حضرت در کربلا چندین بار، بازگشت به وطن و ترک مخاصمه را پیشنهاد می کند، مانند: زمان رویارویی با لشگر حرّ، در گفت و گو با عمر سعد و در روز عاشورا در برابر لشگریان دشمن. هدف ایشان از این پیشنهاد موارد زیر بود:

الف ــ تمام کردن حجت بر لشگر دشمن و نشان دادن این که وی قصد جنگ

و خون ریزی ندارد. هدف ایشان این بود که نشان دهد وی هیچ گاه آغازگر جنگ نیست.

ب ــ به کار بستن تاکتیک نظامی برای پیش گیری از تبلیغات مسموم امویان. آنان می خواستند قیام حضرت را مخدوش سازند و به او نسبت شورشی دهند. در واقع، راه کار امام، حرکتی تبلیغاتی بر ضد یزید به شمار می رفت و در رسوایی یزیدیان مؤثر بود. ایشان با این کار به همگان فهماند که او هیچ گونه امنیتی نداشته است؛ زیرا پیشنهاد مصالحه ی ایشان را رد کردند و بر کشتن ایشان پافشاری ورزیدند.

۲. آیا کسی از لشگر امام حسین علیه السلام به دشمن پیوست؟

در هیچ منبع تاریخی چنین مطلبی نیامده است. البته در شب عاشورا آن گاه که امام حسین علیه السلام دستور داد تا چراغ ها را خاموش کنند و هر کس می خواهد برود، شماری از کسانی که با انگیزه های گوناگون به حضرت پیوسته بودند، لشگر را ترک کردند. هم چنین آن هنگام که خبر شهادت مسلم علیه السلام به حضرت رسید، شماری از یاران حضرت جدا شدند، ولی کسی به لشکر مقابل نپیوست. آنان خود را از مهلکه ی نبرد نجات دادند و گریختند. شهید مطهری می فرماید:

کسی از اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام با توجه به گرفتاری که داشتند، به لشگر دشمن ملحق نشدند(۱).

کسانی که روز عاشورا در برابر دشمن صف آرایی کردند، همگی شهید شدند. البته شخصی به نام «هرثمه بن سیلم» در روز عاشورا از لشگر امام حسین علیه السلام جدا شد و از منطقه گریخت. او نخستین کسی بود که هنگام بازگشت علی علیه السلام از جنگ صفین، خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را در سرزمین کربلا از حضرت علی علیه السلام شنید. او هم چنین آخرین کسی بود که از جمع یاران امام

۱- حماسه ی حسینی، ج۳، ص۷۴.

حسین علیه السلام جدا شد.

شب هفتم: حضرت علی اصغر علیه السلام

اشاره

شب هفتم _ حضرت علی اصغر علیه السلام

زیر فصل ها

جریان شهادت

جریان شهادت

علی اصغر علیه السلام فرزند کوچک امام حسین علیه السلام و حضرت رباب علیهاالسلام دختر «امرء القیس» است. هنگامی که همه ی یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، ندای غریبانه ی فرزند فاطمه علیهاالسلام برخاست:

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا پشتیبانی کند؟ آیا فریاد رسی هست که به امید ثواب، ما را یاری کند؟

چون صدای حزن آلود حسین علیه السلام به گوش اهل حرم رسید، صدای گریه ی آنان بلند شد. حضرت کنار خیمه گاه

آمد و به حضرت زینب علیهاالسلام فرمود:

فرزند کوچک (علی اصغر) را به من بده تا با او وداع کنم.

کودک را در آغوش گرفت و ام کلثوم؛ خواهر حضرت گفت:

برادر! این کودک مدتی است آب نخورده است. از این لشگر مقداری آب برای او بستان.

حسین علیه السلام، کودک شیر خواره را به سوی لشگر برد و خطاب به آنان فرمود:

به این کودک رحم کنید. آیا او را نمی بینید که چگونه از شدت تشنگی، دهانش را باز و بسته می کند؟!

هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که، «حرمله بن کاهلی اسدی»، به اشاره ی عمر سعد، گلوی نازک تر از گل علی اصغر علیه السلام را هدف تیر سه شعبه قرار داد. تیر بر گلوی علی اصغر علیه السلام نشست و شریان های چپ و راست گردن

کودک را برید(۱). مصیبت علی اصغر علیه السلام چنان برای حسین علیه السلام توان فرسا بود که گریست و به خداوند عرضه داشت:

خدایا! خودت میان ما و این قوم داوری کن. آنان ما را فرا خواندند تا یاری کنند، ولی برای کشتن ما کمر بسته اند.

در این لحظه ندایی از آسمان رسید که؛

ای حسین! در اندیشه ی اصغر مباش؛ زیرا هم اکنون دایه ای در بهشت برای شیر دادن به او آماده است(۲).

هم چنین گفته اند:

حضرت سکینه علیهاالسلام در روز یازدهم محرم نزد پیکرهای شهیدان آمد و چنان گریست که بی هوش شد. در این هنگام امام حسین علیه السلام اشعاری را به سکینه آموخت و ایشان در آن اشعار، مصیبت علی اصغر علیه السلام را برای خود بسیار دشوار خواند و فرمود:

ای کاش همه ی شما در روز عاشورا بودید و می دیدید که چگونه برای کودکم آب خواستم، ولی این قوم به من رحم نکردند و به جای آب گوارا، کودکم را با تیر ستم سیراب نمودند(۳).

در روایتی دیگر آمده است هنگامی که علی اصغر علیه السلام در آغوش پدر، بال و پر می زد، یکی از ستم کاران لشگر یزید، تیری به سوی امام افکند که به گلوی علی اصغر علیه السلام فرود آمد. حضرت، کودک بی جان را به دست زینب علیهاالسلام داد سپس دست خود را از خون گلوی علی علیه السلام پر کرد و به آسمان پاشید. و آن گاه عرضه داشت:

۱- معالی السبطین، ج ۱، ص۴۲۴.
۲- معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۲۴.
۳- معالی السبطین، ج ۲، ص۵۳.

چون خدا، این منظره را می بیند، آن چه مصیبت بر من وارد شده است، برایم آسان می شود.

سپس علی را به پشت خیمه گاه برد. در آن جا با غلاف شمشیر قبر کوچکی کند و کودکش را درون قبر گذاشت(۱).

الگوی پایداری و رضا

الگوی پایداری و رضا

حضرت حسین علیه السلام بهترین الگوی پایداری در برابر دشواری های روزگار است. او پس از تحمل شهادت همه ی یاران و جوانانش، کودک شیر خوار خود را نیز به میدان آورد. هنگامی که علی اصغر علیه السلام نیز فدا می شود، بر قضای الهی گردن می نهد و خطاب به خداوند می فرماید:

ای خدا! چون این صحنه ها را می بینی، تحمل این مصیبت ها بر من آسان می شود.

باری، او بدون بی تابی از شهادت یاران و فرزندانش، جام رضا را سر می کشد و خدا را شکر می گوید.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

دیگر تمام شد.

دیگر تشنگی خواب از چشمان کوچکت نمی رباید.

دیگر صدای شیهه ی اسب ها و پرواز تیرها خواب کودکانه ات را نمی دزدد.

نمی دانی که خداحافظی با کودکی که هنوز زبان باز نکرده چقدر دل خراش است.

لبخند خشکیده ات، طراوت همه ی گل های عاطفه را می زداید و همه ی

۱- معالی السبطین، ج ۱، ص۴۲۳.

شکوفه ی احساس را می پژمُرد.

همای مرگ آمده بود تا قنداقه ی زیبایت را به آسمان ها برد ولی بدون هیچ خداحافظی!

گهواره ات منتظر بود تا تو را سیراب در آغوش بگیرد.

نسیم از حرکت باز ایستاده بود و منتظر بود که در گوش ات لالایی بخواند و آرام آرام خوابت کند.

همه در انتظار بودند تا لبخند سیراب شدنت را تماشا کنند و برای لحظه ای، ترس از صدای لشگر گرسنه، آزادشان گذارد،

ولی اینک، خواب شیرین بر پرده ی نازک چشمانت سایه انداخته است و دیگر تشنه نیستی.

دستان خونی پدر را که دیدم، فهمیدم که سیرابت کرده اند؛

آری، آب حیات را از نوک پیکان تیر نوشیدی.

منتظر نشسته بودم تا باز آیی و گهواره ات را تکان دهم، ولی وقتی صدای گریه پدر را شنیدم، فهمیدم که دیگر گهواره نمی خواهی.

پدر می خواهد تو را در گهواره ی جاودانه ات، به دست خواب بسپارد.

می خواستم هم بازی دوران بچگی ات شوم ولی حال خواهرت را تنها می گذاری و صورت معصومت را با خاک پنهان می کنی.

دیگر انتظار نمی کشم و برای همیشه با تو خداحافظی می کنم.

خداحافظ! برادر کوچکم، علی!

گفتار گوینده

گفتار گوینده

سلام بر حلقوم نازک تر از گلت؟ سلام بر خون به ناحق ریخته ات که به آسمان پاشیده شد و قطره ای از آن به این زمین سیاه باز نگشت! سلام بر مظلومیت تو ای کوچکترین مظلوم!

سلام بر آخرین سرباز حسین! سلام بر شیر خوار وفادار حسین! سلام بر شش ماهه ی بی تاب کربلا!

قنداقه ی زیبای تو در برابر آن لشگر سراسر بغض و کینه، مُهر مظلومیتی دیگر بر غربت حسین علیه السلام کوبید و بر مظلومیت شما خاندان شکیبایی معنایی دیگر بخشید. تو آمده بودی تا این ندای مظلومیت را از حنجره ی کوچکت به گوش تاریخ برسانی.

از امشب آب بر حرم رسول خدا می بندند و قلب مطهر حسین علیه السلام را می شکنند. کودکان در حسرت جرعه ای آب بی تابی می کنند امشب که همه ی هستی، اندوه بار تشنگی کودکان تواند یک صدا می گوییم:

سلام بر کودکان لب تشنه ات یا ابا عبداللّه!

بیایید به هم دردی با حسین علیه السلام بشتابیم و او را در غم شهادت علی اصغرش، تسلی دهیم و بگوییم سر و جان ما فدای یک لحظه تشنگی اصغر!

ای سرباز فداکار حسین! ای باب نجات الهی! ای مایه ی رستگاری! با دستان کوچکت گره از مشکلات مان بگشای!

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

تیر به گلویش خورده بود و خون ریزی داشت. گفت:

تشنمه!

از قمقمه آب ریختم توی درِ قمقمه و گوشه ی چفیه را زدم تویش و کشیدم روی لب هایش. گفت:

من رفتنی ام، با آب نخوردن هم موندنی نمی شم. یه کم آب بده بخورم تشنه نباشم.

نمی دانستم چه کار کنم. خواستم آب بدهم بهش. گفت:

نه! بذار تشنه باشم. بهتره.

بعد گفت:

فقط دعا کن برام. دعا کن خدا ببخشه.

همیشه دعا می کنم براش.

اسمش «بابا زادگان» بود. صداش می زدند «بابا»، دیگر حوصله «زادگان»اش را نداشتند. گاهی نیز برای سر به سر گذاشتن اش، صدا می زدند: «بابا...»، ولی وقتی بر می گشت سینه می زدند و می گفتند:«... قربان نعش بی سرت» می خندید و سر تکان می داد. با بی سیم چی، دوتایی آمده بودند بیرون پتوها را بتکانند. دور و برشان خاک بلند شد و همه چیز به هم ریخت. وقتی خاک نشست، دیدیم موج پرت شان کرده توی سنگر. رفتم توی سنگر هر دو شهید شده بودند. سر بی سیم چی روی شانه ی بابا بود، مثل وقتی که یکی سرش را می گذارد روی شانه ی دیگری و می خوابد. بابا هم سر نداشت. «بابا! قربان نعش بی سرت»(۱).

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۲)

ما وارثان خون حسین علیه السلام هستیم و ما را در مبارزه کردن با کفار هیچ ترس و واهمه ای نیست.

شهید عبد الحسین رضایی

باید کلمه ی عشق را در صحنه ی عاشورا یافت. چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق به حضور معشوق. عشقی که دل را روانه ی باری تعالی کرده و فکر دنیوی را سلب می کند. حسین علیه السلام، این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر

۱- یادگاران، ج ۱، ص۶۴.

۲- حدیث ماندگار، ص۲۴.

را به ما رهروان حق آموخت.

شهید سیف اللّه روستا زاده

حسین جان! ای معنی انسانیت در زمین و زمان! ای که به ما درس دادی؛ درس خوب زیستن و خوب مردن. ای نور! ای روشنی! ای چراغ فروزان بر مناره ی تاریخ در همه ی عصرها و همه ی نسل ها! امت تو و شاگردان مکتب تو از نزدیک به تو لبیک می گویند. مگر نه این است که تو با راه حرکت کمالی خود، درس انسان بودن و انسان زیستن و انسان مُردن آموختی!.

شهید محمد دوست محمدی

گفت و گو

گفت و گو(۱)

درباره ی جایگاه هیأت ها و توسل ها در جبهه توضیح دهید؟

رابطه ی هیأت و جبهه را باید از چند نظر بررسی کرد. یکی این که هیأت ها در ساختن جبهه ها ـ به این نحو مطلوبی که ما در سابقه ی تاریخی دفاع مقدس داریم ـ چقدر مؤثر بودند. وقتی از این حیث نگاه می کنیم، می بینیم که قوی ترین و اصلی ترین نیروهایی که در جنگ حضور داشتند و در ساخته شدن فضای نورانی و رونق معنوی در جبهه و در میان هم رزمان خودشان مؤثر بودند، عناصری بودند که به نوعی هیأتی بودند. حالا احیانا اگر به معنای اصطلاحی اش هم هیأتی نبودند، ارتباطشان با اهل بیت علیهم السلام و ذکر اهل بیت علیهم السلام در سطح بالایی بوده است؛ یعنی افرادی که قبلا در هیأت ها پرورش پیدا کرده بودند. شاید در مورد عناصری که پیش از حضور در جبهه هیأتی بوده اند، بتوان تحقیق میدانی انجام داد. این گونه افراد در هیأت ها، انگیزه ی بالای معنوی و درد دین پیدا کردند. بعد که در دوران جنگ در جبهه ها حاضر شدند، فضای جبهه را هم

۱- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

از عطر ذکر اهل بیت علیهم السلام و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام آکنده کردند.

شعر

شعر

سفینه ی خون

به گاهواره ات ای هرم التهاب! بخواب!

تو خانه زاد غمی، لحظه ای بخواب !بخواب!

تو را چو چشمه ی باران به دشت خواهم برد

بخواب در برم ای روح سبز آب! بخواب!

دوباره می کشمت مثل عطر در آغوش

چو روح غنچه که جاری است در گلاب، بخواب!

بخواب! اگر تو نخوابی، به خویش می پیچم

به روی شانه چو مویت به پیچ و تاب، بخواب!

تو در تمام فصول ای نجابت سر سبز!

به زیر خوشه ی تب دار آفتاب! بخواب !

اگر شقایق روحت، تب بیابان داشت

چو من به وسعت رؤیای یک سحاب، بخواب!

بخواب اصغرم! این بار کاخِ آمالت

به روی دست پدر می شود خراب، بخواب!

اگر سفینه ی خون شد تنت، خدا یک روز

عذاب می دهد این قوم را عذاب، بخواب!

به روح زرد بیابان قسم که این خون ها

فکنده بر دل شان جنگ اضطراب، بخواب!(۱)

غلام رضا شکوهی

پرسش

پرسش

۱. چرا حضرت امام حسین علیه السلام، اهل بیت و زنان و فرزندان خود را به کربلا آورد؟

بی شک، امام حسین علیه السلام از شهادت خود و یارانش و اسارت اهل بیتش آگاه بود. با این حال، آنان را با خود به کربلا برد تا:

الف ـ نقش اطلاع رسانی را به عهده بگیرند و پیام حقّانیت کربلا را به مردم برسانند. اگر چنین نمی کرد، خبر این فاجعه به گوش کسی نمی رسید . اگر هم مردم از آن آگاه می شدند، در برابر تبلیغات مسموم دشمن، اصل خبر منحرف می گردید و جنایت های امویان پنهان می ماند.

ب ـ شهادت بعضی از کودکان در کربلا و اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام، چهره ی ستم گر و پلید دشمنان اهل بیت علیهم السلام را بیش از پیش آشکار ساخت. شهر به شهر گردان اسیران، به جای آن که به خواری اهل بیت علیهم السلام بیانجامد، پیام عاشورا را به آسانی به مردم رساند. مردم با دیدن وضع اسفناک اسیران و شنیدن خطبه های آتشین حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام از عمق فاجعه ها آگاه شدند.

۲. چرا یاران امام حسین علیه السلام برترین یاران هستند؟

حضرت امام حسین علیه السلام در خطبه ای در کربلا چنین فرمود:

من یارانی بهتر از یاران خودم ندیده ام و اهل بیت و خاندانی با وفاتر از اهل بیت خود

۱- رستاخیز لاله ها، ص۱۰۳.

سراغ ندارم. خداوند به همه ی شما جزای خیر دهد.

به راستی، چرا یاران امام حسین علیه السلام برترین یاران هستند؟ در پاسخ باید گفت حجت بر همه ی آنان تمام بود و آنان می دانستند که فردا کشته خواهند شد. با این حال، رهبر خویش را رها نکردند و تا آخرین لحظه بر پیمان خود باقی ماندند. شهید مطهری در این باره می فرماید:

وضع اصحاب ابا عبداللّه علیه السلام طوری بود که بر همه ی اصحاب و شهدای پیشین، سبقت گرفتند؛ چون اصحاب ابا عبداللّه علیه السلام هم از طرف دوست آزاد بودند و هم از طرف دشمن. اما از طرف دوست به علت این که ابا عبداللّه علیه السلام فرمود: آن ها به غیر از من کاری ندارند و شما می توانید از تاریکی شب استفاده کنید و بروید... و از طرف دشمن هم در تنگنا نبودند... پس اصحاب امام حسین علیه السلام بر «بدریّون» پیغمبر صلی الله علیه و آله و «صفّیون» علی علیه السلام ترجیح داشتند(۱).

شب هشتم: حضرت علی اکبر علیه السلام

اشاره

شب هشتم _ حضرت علی اکبر علیه السلام

زیر فصل ها

جریان شهادت

الگوی پیشی گرفتن در شهادت

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

کرامتی دیگر

جبهه و جنگ

عاشورا در سخنان شهیدان

گفت و گو

شعر

پرسش

جریان شهادت

جریان شهادت

حضـرت علی اکبر علیه السلام، نخستین فرد از بنی هاشم بود که به میدان جنگ رفت و به شهادت رسید. بر اساس روایت های گونـاگون تاریخی، وی ۱۹، ۱۸، ۲۵ یا ۲۷ سـال داشت. علی اکبر علیه السـلام فرزنـد بزرگ امـام حسـین علیه السـلام بود که مادرش، «لیلی» نام داشت.

با آغاز جنگ، حضـرت علی اکبر علیه السـلام نزد امام حسین علیه السلام آمد و از پدر، اجازه خواست به میدان برود. حضرت به او نگاهی کرد و انگشت اشاره اش را به سوی

۱- حماسه ی حسینی، ج۳، ص۵۶.

آسمان گرفت و فرمود:

ای خدا! خودت شاهد باش که جوانی را به سوی این قوم می فرستم که از نظر جمال و کمال و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول اللّه است و ما هر گاه مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم، به چهره ی او می نگریستیم(۱).

آن گاه با علی اکبر علیه السلام وداع کرد و او را به جانب میدان فرستاد. علی اکبر علیه السلام در کارزار با لشکر دشمن، ۱۲۰ تن از آنان را هلاک کرد. در این میان تشنگی بر وی چیره گردید. از این رو، نزد حضرت برگشت و عرضه داشت:

پدر جان! شدت تشنگی و سنگینی سلاح، توان مرا ربوده است.

حضرت از او خواست که زبانش را بیرون آورد. سپس زبان علی اکبر علیه السلام را در دهان خود گذاشت(۲). آن گاه انگشتری خود را به وی داد تا زیر زبانش بگذارد و اندکی از تشنگی او کاسته شود. سپس به علی اکبر علیه السلام فرمود:

عزیز دلم! صبر پیشه کن؛ زیرا به زودی از دست رسول خدا سیراب می شوی.

علی اکبر علیه السلام دوباره به میدان بازگشت و به جنگ پرداخت. در گیر و دار نبرد، تیری به گلوی وی خورد که او را نقش بر زمین ساخت. علی اکبر علیه السلام فریاد زد:

ای پدر! سلام خدا بر تو باد که هم اکنون این جدم رسول خداست که به تو سلام می رساند و می فرماید به سوی ما بشتاب!... و مرا از جام خود سیراب کرد به گونه ای که پس از آن هرگز تشنه نخواهم شد(۳).

در روایت دیگری آمده است که علی اکبر علیه السلام خم شد و روی یال اسب افتاد. اسب نیز جلوی خود را ندید و بدن علی اکبر علیه السلام را به میان دشمنان برد و دشمنان، بدن او را قطعه قطعه نمودند. حضرت امام حسین علیه السلام خود را بر بالین

۱- سوگ نامه ی آل محمد، ص۲۷۴.

۲- ۲شاید حضرت با این کار خواسته است به علی اکبر بگوید که پدر از تو تشنه تر است.

۳- منتهی الامال، ج۱، ص۲۷۲.

علی اکبر علیه السلام رسانید. چون پیکر او را دید، اشک از دیدگانش سرازیر شد. فرمود:

پس از تو خاک بر سر این دنیا!

حضرت خم شد و صورت خود را بر روی صورت علی اکبر علیه السلام گذاشت و به قدری گریه کرد که تا آن روز کسی آن گونه گریستن را از ایشان ندیده بود. سپس بدن او را در آغوش گرفت و فرمود:

پسرم! از غم و اندوه دنیا راحت شدی، ولی پدرت غریب و تنها باقی ماند(۱).

آن گاه صدا زد:

جوانان بنی هاشم! بیایید و برادرتان را به خیمه گاه ببرید.

جوانان آمدند و نعش علی اکبر علیه السلام را به خیمه گاه بردند. در این هنگام، صدای گریه زنان بلند شد و حضرت فرمود:

اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعوُن(۲).

الگوی پیشی گرفتن در شهادت

الگوی پیشی گرفتن در شهادت

حضرت علی اکبر علیه السلام، فرزند بزرگ امام است و نزدیک ترین فرد به ایشان به شمار می رود. چون غربت پدر را در میان خیل گرگان خون آشام کوفه و شام می بیند، از همه ی یاران و افراد خاندان پیشی می گیرد و خود را در راه آرمان عاشورایی فدا می کند. شاید اگر کس دیگری در این جایگاه قرار می گرفت و نزدیک ترین فرد به رهبر و پیشوا بود، پیش خود می اندیشید که در آغاز باید یاران و کسانی که دورتر هستند، به میدان بروند و از جان پیشوا دفاع کنند. با این حال، علی اکبر علیه السلام بدون اندیشیدن به چنین توجیهی، به میدان گام نهاد. وی با این کار هم از دیگران پیشی گرفت و هم حجت را تمام کرد و شوق رسیدن به فیض

۱- ترجمه مقتل ابی مخنف، ص۱۲۹.

۲- ترجمه مقتل ابی مخنف، ص۱۲۹.

شهادت را در دل یاران حسین علیه السلام قوت بخشید.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

پسرم! چرا با پدر سخنی نمی گویی؟

چرا حرکتی به لبان بسته و خشکت نمی دهی؟

سکوتت، بر دل تنگم خیمه زده است. چشمانت را بگشا و خستگی را از قلب زارم دور ساز!

ببین که چگونه در کنارت زمین گیر شده ام!

برخیز! دست پدر را بگیر و از خاک غربت بلند کن!

تو که عصای پیری ام بودی، چرا این گونه زمین گیرم کرده ای؟

برخیز پسر عزیزم!

برخیز و ببین که عمه نیز به میدان آمده است!

برخیز و چند قدمی پیش روی من راه برو، تو که شبیه ترینی به پیامبر،

برخیز و پیامبرگونه در این دل ویران گام نه!

ببین که چگونه دشمن بر شیشه ی اشکم، سنگ خنده می زند.

برخیز تا پدر دوباره به قد رسایت افتخار کند!

برخیز پسرم! که همه ی شکوفه های باغ آرزویم را خشکاندی.

برخیز که نهال آرزویم با دیدن گل های سرخ پیکرت پژمرد!

برخیز و کتاب محبت پدری ام را ورقی بزن!

برخیز وهمه ی سطورش را با نم دریای نگاهت تازه تر کن!

برخیز و نگاه پر سوز و گدازم را ترجمه کن!

ببین که قهقهه ی مستانه ی دشمن، چگونه داغت را برایم سنگین تر می کند!

کاش برای بوسه ی وداع، پیکرت سالم می مانـد، ولی افسوس که در گلسـتان سـرخ ترین گل های پیکرت برای غنچه ی لب، کوچک ترین جایی نیست.

برخیز و به نگاهی، غنچه ی خشکیده ی لبم را شکوفا کن!

تیغ کدامین ستم کار این قدر میان اعضای پیکرت جدایی انداخته است که مانند برگ خزان زده ی پاییز از هم جدا افتاده اند.

در سرخی کدامین جوی این گونه غسل شهادت کرده ای و با خاک کدامین عزا این گونه تیمم «غریبی» کرده ای؟

هر قطره از اشکم با قطره های خون تو پیمان پدر و فرزندی می خواند و بر سرزمین بلاها می چکد.

زانوانم می لرزد و توان ایستادن ندارد.

برخیز پسرم! برخیز!

گفتار گوینده

گفتار گوینده

ای سرو بوستان ایستادگی! ای رایحه ی دلنشین وفا! ای زیباترین گل باغ حسین! ای جوان رعنا و رشید حسین! ای زیباترین قافیه ی غزل فداکاری! سلام و درود خدا بر تو باد!

وفا، دست آموز دستان سبزت و فداکاری، کودک دبستانی مدرسه ی ایثار توست! خُلق و خوی احمدی ات، زبان زد دوست و دشمن و نامت، یادآور صولت حیدری است. چه خوش در خون معنا شدی و در شهادت ترجمه گشتی، ای فرزند بزرگ و بزرگوار حسین!

گلستانی از زیباترین گل های فداکاری و دریایی از آبِی عطوفت را در دل خود جمع داشتی. و اینک وقت آن رسیده بود تا سبدی از زیباترین گل های فداکاری را نزد پدر ببری و بر دستان سبزش آب عطوفت بریزی. آن گاه اجازه ی جان فشانی بخواهی و این پهنه ی دشت بود که در تب جان فشانی تو، زیر آفتاب سوزان مهر فرزندی ات می سوخت.

کرامت ها

کرامت ها

در مازنـدران، کسـی بود به نـام «ملا عباس چاوش» که هر سال، یک پرچم می گرفت روی دوشـش و می رفت طرف کربلا و یک عده از مردم هم دنبال این پرچم چاوشـی اش می رفتند. می گوید یک سال تصـمیم گرفت به کربلا نرود. چون گرفتاری برایش پیش آمده بود. ۳۲ نفر از جوان های اطراف ده اش آمدند و گفتند:

ملا عباس بیا برویم کربلا!

گفت:

من امسال یک گرفتاری دارم که نمی توانم بیایم.

گرفتاری اش را برطرف کردند. ملا عباس پرچم را برداشت و گفت:

هر که دارد هوس کرببلا خوش باشد!

ملا عباس به راه افتاد. جمعیتی از ده و شهر جمع شدند و آمدند تا نزدیکی های کربلا منزل کردند. سر شب ملا عباس پرسید:

رفقا! امشب چه شبی است؟

گفتند:

امشب، شب جمعه است.

گفت:

رفقا! آن چراغ ها را می بینید؟

گفتند:

آری!

گفت:

آن چراغ های گل دسـته های حرم امام حسین علیه السلام است. یک منزل بیشتر نمانده. می دانم که خسته اید، اما بیایید چون

شب جمعه است، این منزل را هم پشت سر بگذاریم و شب جمعه یک زیارت از امام حسین علیه السلام بکنیم.

همه به راه افتادند. آن وقت ها مسافرخانه و هتل نبود. کاروان سراهایی بود.

ملاعباس گفت:

رفقا! اثاثیه ها را رها کنید باید تا صبح نشده، برویم حرم آقا امام حسین.

راه افتادند و به حرم رسیدند. همه آمدند داخل صحن، دورش را گرفتد و گفتند:

ملا عباس! نوحه ای بخوان، سینه بزنیم!

ملا عباس می گوید:

بـا خودم گفتم می رویم توی حرم آقا و برای شان زیارت می خوانیم. بعـد می روم بالاسـر امام و دفترچه ی نوحه ام را باز می کنم و هر نوحه ای که آمـد، همـان را می خوانم. بالای سـر امام حسـین علیه السـلام رسـیدم و دفترچه ام را باز کردم، نوحه ی حضـرت علی اکبر علیه السـلام آمـد. فهمیـدم که این اشاره ی خود آقا بوده است. بعـد از سـینه زنی باز گشتیم و چون همگی خسته بودیم. خواب مـان برد. در عالم رؤیا دیـدم که یکی دارد در می زنـد. بلنـد شـدم و آمـدم ببینم که کیست، دیـدم غلام سیاهی است و به من سـلام می کند. بعد به من گفت :ملا عباس چاوش شـمایی؟ گفتم: بله! گفت: آقا فرمودند به رفقا بگویید که آماده باشـند ما می خواهیم به دیدن شـما بیاییم. گفتم: آقا کیست؟ گفت: آقا همان کسـی است که این همه راه را به عشق او آمـده ایـد. گفتم: امـام حسـین می خواهـد بیایـد اینجا؟ گفت: آری، گفتم کجاست تا به پابوس اش برویم؟ گفت: خود آقا فرموده که من می آیم.

در عالم خواب رفقا را بیـدار کردم و مؤدب نشـستیم. طولی نکشـید که نوری ظاهر شد. ما خواستیم از جای مان بلند شویم که آقا فرمود: شـما را به جان حسین بنشینید. شما خسته اید و تازه از راه رسیده اید. بعد یک یک احوال ما را پرسید. سپس از من سؤال کرد: می دانی چرا من امشب خودم به اینجـا آمـدم؟ گفتم: نه آقا جان! فرمود: به خاطر سه چیز؛ اول این که هر کسـی به زیارت من بیاید، من نیز به دیدار او می روم. دوم این که سـلام مرا به آن پیرمردی که دم در هیأت شـما در ده تان می نشیند و کفش ها را جفت می کند، برسانی. سوم این که بگویم اگر دوباره

به حرم آمـدی نوحه ی علی اکبر را نخوانی. من تعجب کردم و عرضه داشـتم: چرا قربـانت شوم؟ فرمود: چون شب های جمعه مادرم فاطمه در کربلاست و این مصیبت برای او سنگین است(۱).

کرامتی دیگر

کرامتی دیگر

سید جلیل القدر و عالم بزرگوار مرحوم حضرت آیت اللّه «حاج سید اسماعیل هاشمی» از قول حضرت آیت اللّه مرعشی نجفی رحمه الله نقـل می کنـد که من در دوران جوانی و اوایـل طلبگی ام، بسـیار کنـد ذهن بودم و دیر درس را یاد می گرفتم و زود فراموش می کردم. هم چنین وسواس داشـتم و همچنین پشت سـر هر کسـی هم نماز نمی خواندم. شخصی بود که هر وقت مرا می دید، سرزنش می کرد و می گفت:

تو نمی توانی درس بخوانی، برو کار کن.

همین سه مسأله مرا ناراحت کرده بود. یک روز تصـمیم گرفتم برای حل مشـکلم به کربلا بروم و مشـکلم را خدمت آقا مطرح کنم. سراغ کلیددار حرم سیدالشـهداء علیه السلام رفتم و به او گفتم:

شما پـدر و پدربزرگم را می شناسـی که از علما بوده اند. من می خواهم اجازه بدهی امشب در حرم سیدالشـهداء با آقا خلوت کنم و حاجتم را از ایشان بگیرم.

کلیـددار قبول کرد و من شب هنگـام به حرم رفتم و خـدّام درهـای حرم را بسـتند. وقتی وارد حرم شـدم، با خود اندیشـیدم که حضـرت به چه کسـی بیشتر علاقه دارد. در کتاب ها دیـده بودم که ایشان به حضـرت علی اکبر علیه السـلام علاقه ی خاصـی داشـته اند. لذا بین زاویه ی قبر حضرت علی اکبر علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نشستم و مشغول توسل و تضرع شدم. ناگهان دیدم مرحوم پدرم در حرم

۱- آثار الحسینیه، مرحوم شیخ مهدی مازندرانی، به نقل از کرامات الحسینیه، ص۱۱.

نشسته است و قرآن می خواند. رفتم و به او سلام کردم. دلیل ماندنم را در حرم به او گفتم. او گفت:

هر چه می خواهی از این آقا بگیر!

و اشاره به قبر کرد. نگاه کردم، دیدم حضرت سیدالشهداء علیه السلام روی ضریح نشسته است. آمدم نزدیک ضریح و حاجتم را با گریه خدمت آقا عرض کردم. حضرت، میوه ای به من داد و من، آن میوه را خوردم. یک وقت دیدم صبح شده است و صدای اذان از گل دسته های حرم حضرت شنیده می شود. در حرم باز شد و مردم وارد حرم شدند. مردم به نماز جماعت ایستادند و من هم اقتدا کردم و نماز صبح را به جماعت خواندم. سپس آن شخصی که مرا سرزنش می کرد، دیدم. او با من مصافحه کرد و به من گفت:

دیشب در فکر این بودم که اگر شما درس بخوانید، بهتراست.

بعد به حجره آمدم و کتابم را برداشتم و مشغول مطالعه شدم. دیدم هر چه را که می خوانم، به خوبی می فهمم و در حافظه ام ضبط می شود. آن گاه فهمیدم که حضرت، حاجت مرا روا کرده است(۱).

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

داد زدم:

بشین! دید داره. اگه ببینن می زننت!

گفت:

نترس! اولاً که من این جا شهید نمی شم، توی درگیری شهید می شم. دومش هم تیره می خوره توی پیشونیم، می افتم به سجده و می گم یا حسین! بعد شهید می شم.

۱- کرامات الحسینیه، ج۲، ص۲۱۷.

پنجاه روز بعد جنازه اش را آوردند. تیر توی پیشانی اش خورده بود. به حالت سجده بود. یا حسین اش را هم لابد گفته بود(۱).

چهل صبح بعد از نماز، زیارت عاشورا می خواند تا خدا دعایش را اجابت کند و شهید شود. به شوخی بهش گفتم:

این عملیاتی که من تدارکش رو دیدم، این قدر فشارش بالاس که اگر نخوای هم شهید می شی. به نذر و نیاز حاجت نیست.

گفت:

اگه شهید نشم، باز از فردا می خونم. این قدر چهل روز چهل روز می خونم که شهید بشم.

روز چهلم کار فیصله پیدا کرد. به دور دوم نکشید(۲).

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۳)

«ای امام حسین! اگر چه در کربلا نبوده ام تا به ندای «هل من ناصر ینصرنی»ات، جواب بدهم، ولی ببین که به ندای حق طلبانه ی فرزندت خمینی، لبیک گفته و در کربلای خوزستان جان فشانی می کنم».

شهید حمید کریمی

«اینک ما می گوییم حسین جان! اگر در فضای داغ و خونین، کسی به فریادت

۱- یادگاران، ج ۱، ص ۶۴.
۲- یادگاران، ج ۱، ص ۷۵.
۳- حدیث ماندگار، ص ۲۵.

نرسید و نـدای تو را لبیـک نگفت، مـا پیروان ات در فضـای گرم و خونین ایران زمین، دست مردانگی مشت کرده و به نـدای غریبی و تنهایی ات لبیک می گوییم».

شهید محمد رستگاری

«ای حسـین! اکنون شـهیدان بر مـا شاهدنـد و تو ای سـید شـهیدان! قافله سالار این کاروان هستی. راه عشق نما و به این کاروان متصل فرما! ای بزرگ آموزگار شهادت! و ای سوخته ی شعله های سرکش عشق! به تو اقتدا کردم. تو شاهد باش که هم چون یاران تو به یاری ات برخاستم و ندای پرصلابت «هل من ناصر ینصرنی» تو را لبیک گفتم».

شهید زین العابدین عابد نیا

گفت و گو

گفت و گو(۱)

مجلس های عزاداری هیأت ها در جبهه ها چه تأثیری بر جای گذاشت؟

در خود جبهه و در طول دفـاع مقـدس، هیـأت هـای زیـادی برگزار می شـد یـا به صورت منسـجم که می توان نام هیأت بر آن گـذاشت؛ یعنی جلسه هـای متوالی بـا نام و نشان، یا به صورت پراکنـده، در قالب مجالس ذکر اهل بیت. در جبهه ها یک تأثیر متقـابلی بین هیأت و جبهه ایجاد شـده بود به حـدی که به سادگی می توان گفت جبهه های ما و هیأت های مـذهبی، ارتباط با اهل بیت علیهم السـلام را رونق بخشـیدند. باید به این ارتباط متقابل، توجهی عمیق داشـته باشیم و بی شک، اگر ذکر اهل بیت علیهم السـلام در جبهه هـا نبود، مـا جبهه هـایی به این موقعیت و به این گسـتردگی تـأثیرات معنوی و حتی توفیق هـای نظـامی نداشتیم. افرادی که دل شان برای ارتباط با اهل بیت علیهم السلام می سوزد باید بدانند که الان میراث گران بهایی که برای ما باقی مانده این است که به سادگی مسأله ی ذکر اهل بیت علیهم السلام در مملکت ما مطرح است و این

۱- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

که رونق ذکر اهـل بیت علیهم السـلام در جامعه ی ما و حتی جامعه ی جهانی به صورت یک امر جا افتاده و مطلوب می بینیم، مدیون ذکر اهل بیت علیهم السلام است که در دوران جنگ توسط انسان هایی که در آستانه ی شهادت بودند، اقامه می شد. اگر نبود آن دوران و خـاطره ی شـیرین ارتبـاط عمیق جوانـان بـا ذکر اهل بیت علیهم السـلام شایـد الان در اثر تهاجم مختلف فرهنگی و مسایلی که جهان علیه اسلام به کار می برد، وضع ما از این که هست، بسیار بدتر بود(۱).

شعر

شعر

پرهیب دشنه

آمد خزان ز گرد سفر این جا

بر بهت باغ بست نظر این جا

شلاق بال قهقهه ی پاییز

پیچیده بر کلاف شجر این جا

آه از نهاد باغ بر آمد باز

هر شاخه گشت طور شرر این جا

یک هم زبان نگفت: ز پای نخل

بردار تیغ تیز تبر، این جا

صد آسمان فغان بیابان را

نشنید گوش حس بشر این جا

۱- مجله ی موکب عشق، ص۱۹.

چون زنگ کاروان عطش جاری است

فریاد به کوه و کمر این جا

هر سو ستاره ای ز پی خورشید

وا کرد چشم و گوش به در این جا

موجی ز خون و سرعت آتش بود

در امتداد چشم پدر این جا

می سوخت چون قناری در اندوه

جان پدر کنار پسر این جا

از پیکری فراتر از خورشید

شب سرخ شد به خون جگر این جا

پا در رکاب سرخ و عطش در مشت

ماندند تا همیشه ی دگر این جا

در مقتل غروب اگر خفتند

هستند بازتاب سحر این جا

سر می دهد ترانه ی باران را

ابری شود نگاه اگر این جا(۱)

غلام رضا شکوهی

۱- رستاخیز لاله ها، ص۱۰۲.

پرسش

پرسش

۱. آیا امام حسین علیه السلام تنها برای این که گناهان امت های بعدی بخشیده شود به شهادت رسید؟

بعضی افراد با دیدن احادیثی که ثمره ی عزاداری ها را بخشش گناهان و رسیدن به شفاعت امام حسین علیه السلام می دانند، به این اندیشه ی اشتباه گرفتار شده اند که هر کس در رثای اهل بیت و امام حسین علیه السلام بگرید، گناهانش بدون حساب و کتاب بخشیده می شود. حتی گاهی عزاداری و گریه ی آنان با بعضی واجبات اسلامی نیز منافات پیدا می کند. این گونه افراد ناخواسته به نهضت خونین حضرت خدشه وارد می کنند و سبب تحریف آن می شوند و «آب به آسیاب» دشمنان امام حسین علیه السلام می ریزند. شهید مطهری در این زمینه می فرماید:

بدون شک این یک فکر مسیحی است که در میان ما رایج شده است. این فکر است که امام حسین علیه السلام را به کلی مسخ می کند و او را به صورت سنگر گناه کاران!! در می آورد. قیام او را کفاره ی عمل بد دیگران قرار می دهد. امام حسین علیه السلام کشته شد که گناه کاران از عذاب الهی بیمه شوند؟! جواب گوی معصیت معصیت کاران باشد؟!(۱).

۲. از خانواده ی امام حسین علیه السلام چند تن در کربلا شهید شدند؟

شمار شهیدان اهل بیت علیهم السلام در کربلا، ۱۷ تن بود که در حدیثی از امام سجاد علیه السلام این رقم آمده است. آنان عبارت بودند از:

الف ــ فرزندان امام حسین علیه السلام (حضرت علی اکبر و علی اصغر علیهماالسلام).

ب ــ حضرت قاسم، عبداللّه و ابوبکر فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام .

۱- حماسه ی حسینی، ج۳، ص ۲۵۶.

ج ــ حضرت عباس، عبداللّه، جعفر، عثمان، و محمد پسران ام البنین و برادران امام حسین علیه السلام

د ــ عون و محمد فرزندان حضرت زینب علیهاالسلام

ه ــ عبداللّه بن مسلم، محمد بن مسلم، جعفر بن عقیل، عبد الرحمان بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل (فرزندان مسلم و عقیل)(۱).

شب نهم: حضرت اباالفضل العباس علیه السلام (شب تاسوعا)

اشاره

شب نهم ــ حضرت اباالفضل العباس علیه السلام (شب تاسوعا)

زیر فصل ها

جریان شهادت

الگوی رشادت و وفاداری

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

جبهه و جنگ

عاشورا در سخنان شهیدان

شعر

پرسش

جریان شهادت

جریان شهادت

حضرت عباس علیه السلام، ستاره ی نورانی آسمان کربلا و بزرگترین یار و یاور حضرت اباعبد اللّه الحسین علیه السلام در

کربلاـ است که در سن ۳۴ سالگی به شهادت رسید. مادرش، ام البنین علیهاالسلام همسر دوم امیر المؤمنین علی علیه السلام است که چهار پسر دیگر او به نام های محمد، عبد اللّه، جعفر و عثمان نیز در کربلا به شهادت رسیدند. بعضی نوشته اند که حضرت عباس علیه السلام دارای دو فرزند به نام های محمد و قاسم داشت که این دو نیز در کربلا، جام شهادت را سرکشیده اند(۲).

«عباس» به معنای کسی است که چهره ی درهم کشیده و خشن دارد و این بیان گر صلابت ایشان در برابر دشمن و توان مندی در احقاق حق است. هنگامی که عباس علیه السلام به دنیا آمد، امیر المؤمنین علیه السلام بازوان او را می بوسید و می گریست. چون علت را پرسیدند، فرمود:

این دست ها در روز عاشورا در راه فرزندم حسین، جدا خواهند شد(۳).

۱- منتهی الامال، ج۱، ص۴۰۰.

۲- الوقایع و الحوادث، ج۳، ص۳۰.

۳- سوگ نامه ی آل محمد، ص۲۹۵.

عباس علیه السلام صاحب فضایل و مقام والایی بود به گونه ای که امام سجاد علیه السلام در باره ی ایشان چنین فرمود:

خدا رحمت کند عمویم عباس را که جان خود را نثار کرد و دشمنان دو دست او را بریدند. در عوض خداوند به او دو بال مرحمت فرمود که با فرشتگان در بهشت پرواز کند چنان که به جعفر بن ابی طالب دو بال عطا فرمود(۱).

ایشان القابی مانند: ابوالفضل (صاحب فضایل) ابوالقِربَه (صاحب مشک)، قمر بنی هاشم، عبد صالح، المواسی (ایثارگر)، الفادی (فداکار) الحامی (پشتیبان)، الواقی (محافظ)، السّاعی (تلاشگر) باب الحوائج (وسیله ی برآمدن حاجات) و حامل اللواء (علمدار) بودند. این القاب در زیارت ناحیه ی مقدسه ی امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف آمده است.

در روز عاشورا، حضرت عباس علیه السلام، سه برادر خود را فرا خواند و به آنان فرمود:

ای پسران مادرم! به پیش بتازید تا خلوص و خیر خواهی شما را در راه خدا و رسولش بنگرم.

آنان روانه ی میدان شدند و هر سه به شهادت رسیدند. سپس خود نیز به سمت امام حسین علیه السلام آمد و اجازه ی میدان رفتن خواست. او خطاب به امام عرض کرد:

ای مولای من سینه ام تنگ شده است و از زندگی بی زار شده ام. دلم می خواهد که انتقام خون شهدا را از دشمن بگیرم.

امام گریست و فرمود:

حال که می خواهی به میدان بروی آبی برای این کودکان تشنه بیاور.

عباس علیه السلام به سوی دشمن حمله ور شد. شمشیرش مانند صاعقه ای که در

۱- منتخب التواریخ،ص۲۵۷.

شاخه های خشکیده افتد، دشمن را به خاک هلاکت می افکند. یکی از پهلوانان دشمن به نام «مارد بن صُدَیف» به عباس علیه السلام حمله کرد. حضرت نیز با او درگیر شد. عباس علیه السلام، نیزه ی مارد را از دستش در آورد و او را با نیزه ی خودش به هلاکت رساند. در این درگیری نیز شماری از افراد دشمن هلاک شدند(۱).

سپس عباس به سوی نهر فرات تاخت. در آن جا ۴ هزار یا ۵ هزار تیر انداز نگهبانی می دادند تا کسی از سپاه امام حسین علیه السلام آب بر ندارد. عباس علیه السلام نیز ۸۰ تن از آنان را کشت و خود را به نهر رسانید. دشمن چندین بار برای پیش گیری از آب برداشتن، به او حمله کرد، ولی نتوانست مانع گردد. عباس علیه السلام کفی از آب برداشت تا بنوشد ولی به یاد لب تشنه ی حسین علیه السلام و فرزندان اش افتاد از این رو آب را ریخت(۲).

کفی از آب چو آورد به نزدیک لبان

عکس شش ماهه در آن آب تماشا می کرد

مشک را پر از آب کرد و به شانه ی راست انداخت. سپس به سوی خیمه گاه جولان داد. دشمن در کمین او نشسته بود. یکی از افراد دشمن با ضربه ای دست راست ایشان را جدا کرد. حضرت مشک را به دوش چپ انداخت. دست چپ ایشان را نیز جدا کردند. عباس علیه السلام مشک را به دندان گرفت و می کوشید مشک آب را به خیمه گاه برساند. ناگاه باران تیر، عباس علیه السلام را در آغوش فشرد. مشک آب پاره گشت. تیری نیز به سینه و چشمش برخورد کرد(۳).

۱- کبریت الاحمر، ص۳۸۷.

۲- کبریت الاحمر، ص۱۵۹.

۳- منتهی الامال، ج۱، ص۲۷۹.

در این هنگـام یکی از دشـمنان، عمودی آهنین به فرق عبـاس علیه السـلام کوفت که از بالای زین بر زمین افتاد. در این حالت صدا زد:

ای برادر! برادرت را دریاب.

حضـرت امام حسـین علیه السـلام، خود را به بالین سـر او رسانیـد. چون پیکر تیر باران شده و دسـتان بریده ی برادرش را دید، گریست و فرمود:

اکنون پشتم شکست و رشته ی تدبیرم پاره شد و دشمن به من خیره سر گردید(۱).

وقتی حضرت عباس علیه السلام، برادر را بر بالین خود حاضر دید، عرض کرد:

مرا به خیمه ها مبر؛ زیرا به سکینه وعده ی آب داده ام و اگر اهل حرم مرا ببینند، بی صبری می کنند.

امـام حسـین علیه السـلام جنازه ی او را همان جا گـذاشت و به سوی خیمه گاه برگشت. سـکینه علیهاالسـلام نزد ایشان آمـد و پرسید:

پدر! عمویم عباس کجاست؟ او به ما وعده ی آب داده است و او خلف وعده نمی کند.

حضرت گریست و فرمود:

دخترم! عمویت عباس کشته شد و روحش به سوی بهشت پر کشید.

اهل حرم با شنیدن خبر شهادت عباس گریه کنان گفتند:

وای برادرا! وای عباسم! وای از بی یاوری! وای از مصیبت های بعد از تو!(۲).

الگوی رشادت و وفاداری

الگوی رشادت و وفاداری

حضرت اباالفضل علیه السلام، فرزند علی علیه السلام و برادر حسین علیه السلام است. با این حال

۱- معالی السبطین، ج۱، ص۴۴۶.

۲- کبریت الاحمر، ص۱۶۲.

هرگز برادر خود را به نام، صدا نزده است. همیشه او را با لفظ «سیدی» و «مولای» صدا می زد و هماره در مقابل برادر و امام خویش، فروتن بود. عباس علیه السلام این ادب و فروتنی را تا لحظه ی آخر بر خود واجب دانست. او بهترین الگوی رشادت و وفاداری است؛ زیرا پرچم دار سپاه بود و همیشه در نبردهای نظامی، پرچم را به دست رشیدترین و شجاع ترین افراد لشگر می سپارند. ایشان یک تنه به جنگ هزاران تیرانداز رفت که از شریعه ی فرات نگاه بانی می کردند. وی با شجاعت توانست بر آب دست یابد ولی دشمن، او را با نیرنگ از پای در آورد.

ام البنین علیهاالسلام هنگام شنیدن خبر شهادت او در مدینه می فرماید:

اگر شمشیر در دست هایت بود، کسی جرأت نزدیک شدن به شمشیرت را به خود نمی داد(۱).

هم چنین روایت شده در میان وسایل غارت شده ی شهیدان کربلا که به شام نزد یزید می بردند، پرچم بزرگی وجود داشت که از آن حضرت عباس علیه السلام بود. همه جای این پرچم از شدت ضربه های دشمن تکه تکه شده بود ولی دستگیره ی آن سالم بود. یزید می پرسد:

این پرچم در دست چه کسی بوده است؟

گفتند:

عباس بن علی.

یزید از روی احترام سه بار از جای خود برخاست و نشست و گفت:

به این پرچم بنگرید که در اثر صدمه های جنگ هیچ جای آن سالم نیست جز دستگیره ی آن که پرچم دارش آن را در دست خود نگاه داشته است.

این سخن کنایه از آن است پرچم دار، ضربه هایی را که بر دستش وارد شده است تحمل کرده ولی پرچم را رها نساخته است. سپس گفت:

۱- سوگ نامه ی آل محمد، ص۲۹۹.

نفرین از تو دور باد ای عباس! این است معنای وفاداری برادر نسبت به برادر(۱).

در شب عاشورا، نگهبانی خیمه گاه بر عهده ی عباس علیه السلام قرار می گرفت. زهیر سفارش پدر بزرگوارش علی علیه السلام و جریان خواستگاری ایشان از ام البنین علیهاالسلام رابه عباس علیه السلام یاد آوری می کند و می گوید که مبادا در دفاع از برادرش امام حسین علیه السلام کوتاهی کند. در روایت آمده است که عباس علیه السلام با شنیدن این حرف از شدت غیرت و حیا آن قدر پایش را در رکاب اسب فشار می دهد که رکاب اسب پاره می شود. وی به زهیر می گوید:

به خدا سوگند! فردا چیزی به این لشگر نشان خواهم داد که هرگز ندیده باشی(۲).

در مقابل، دشمن نیز از غیرت و شجاعت عباس علیه السلام آگاه است و می داند که کسی توان رویارویی با او را ندارد. از این رو می کوشد به گونه ای عباس علیه السلام را از صفوف لشگر حسین علیه السلام جدا کند تا بتواند پیروزی را به آسانی برای خود رقم بزند. دشمن در شب تاسوعا برای عباس علیه السلام، امان نامه می فرستد تا به خیال شوم خود جامه ی عمل بپوشاند عباس علیه السلام در پاسخ می گوید:

خدا شما و امان تان را لعنت کند! آیا به من امان می دهید در حالی که فرزند رسول خدا امان ندارد(۳).

بدین گونه عباس علیه السلام زیباترین الگوی وفاداری را به نام خود رقم می زند. او به اندازه ای محو یار شده است که بر امواج بستر دل انگیز آب روان، لبان خشکیده ی محبوب خود را در نظر می آورد و داغ تشنگی را از یاد می برد. رشادت، وفاداری و فروتنی عباس علیه السلام یکی دیگر از برگ های زرین عاشورا است که همه را به شگفتی وا داشته است.

۱- سوگ نامه ی آل محمد، ص۲۹۹.

۲- سوگ نامه ی آل محمد، ص۳۰۲.

۳- ترجمه ی ارشاد مفید، ج۲، ص۹۱.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

... آن روز چه دیر می گذشت.

گویی زمین و زمان چشم بر هم نهاده بود تا گذران واقعه، مُهر شرمندگی را بر پیشانی شان بکوبد.

جهان در سکوت غریبی فرو رفته بود و مظلومیت را نظاره می کرد؛

مظلومیتی به بلندای تاریخ.

کربلا برای کاروان، غمکده ای شده بود که بر هر رهگذاری، محشر را می نمایاند.

در این محشر خاکی، تو گویی حیات آسمانی در شاه رگ ها، سله بسته بود.

تلخی فرار لحظه ها، کودکان نینوا را بی تاب کرده بود و قهقهه ی بی رحمی، بر قلب کوچک شان فشار می آورد.

آرامش کودکانه به یغما رفته بود و نگاه های معصومانه، ذره ای ترحم می جست.

ولی در این دشت بی کسی، آیا برای مردانگی جایی هست؟

دست های کوچک در پی جرعه ای آب، خاک را کنار می زد، تا شاید مانند اسماعیل تشنه، چشمه ای از زمین بجوشد،

ولی این بار آزمونی سخت تر از قصه ی ابراهیم و فرزندش رویاروی اینان بود.

لب های ترک خورده، حکایت از جگری تفتیده داشت که داغ ناجوان مردی را بر گرده می کشید.

کودکان، پیراهن هایشان را بالا زده بودند و شکم های شان را روی خاک مرطوب زیر مشک های خالی گذاشته بودند تا کمی از سوز عطش بکاهند.

دیگر اشک نیز نای باریدن نداشت تا دل بی قرار کودکان را آرامش بخشد.

و در این میان، «علمدار» چه پرهیبت می نمود!

از دستانش، بوی سیراب شدن به مشام می رسید. نگاهش به همه، امید را نوید می داد.

همه ی دیدگان به ضریح به دستان آب آور او دخیل بسته بودند و او خوب می دانست که از او چه می خواهند.

این چنین بود که علم دار به پیشگاه امیر آمد و اذن خواست تا «ساقی» باشد،

ولی امر آمد که «سقا» باش!

و این گونه شد که سنگینی مشک بر دوش علم دار افتاد و به سوی آب شتافت. ساعتی نگذشته بود که شقاوت، مشک را درید و آب از شرمندگی مشک چکید. خیال سبز سیراب شدن کودکان، در پیش چشمان خون گرفته ی علم دار دود شد و به هوا برخاست. اینک سقا بود که در خون و خجالت، غوطه می خورد و پایان این شرمندگی را از دست فرشته ی مرگ می طلبید.

گفتار گوینده

گفتار گوینده

سلام بر تو ای نخل استوار جانباز! ای روح وفا! ای اسطوره ی ادب! ای زیباترین واژه ی قاموس فروتنی! ای بلند اختر رشادت! سلام بر تو و دستان آب آورت و لب خشکیده ات که آب را در حسرت جرعه ای واگذاشت!

سلام بر دستان خورشیدی ات که چشمان سوخته دلان، دل را بر ضریح آن گره زده اند و از دستان سبز تو آب حیات تمنا دارند! ای ساقی تشنه لب که آب بقا به کام خشکیده ی بشر ریخته ای! ای پیامبر رشادت و مردانگی! سوگ تو پشت امامت را خم کرد و نگاه طفلان را در پیچ و تاب عطش سرگردان گذاشت! مددی کن!

ای کسی که دشواری ها را از چهره ی امام خویش پاک گرداندی و در بیابان بلا، یاری اش کردی! دردهای بی درمان وجود تشنه ی ما را نیز التیام بخش، که تو باب نجات الهی هستی!

تاسوعا، قصه ی بی صبری سقاست برای انتقام از گرگان گرسنه ی شامی و کوفی. تاسوعا، پیش درآمد عاشورای خون است و بستری از رشادت است که بر پهنه ی دشت گسترانده اند تا عاشورا در آن تکنوازی کند. سلام بر تاسوعای عباس!

کرامت ها

کرامت ها

حضرت آیت اللّه «سید حسن ابطحی» می فرماید: یکی از دوستان در سال ۱۳۶۳ به مکه مشرف می شود. روحانی کاروان که مرد خوبی بود، سر شب، پیش از آن که به عرفات برویم، در عالم رؤیا، حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف را زیارت می کند. آن حضرت به او می فرماید که در روز عرفه روضه ی حضرت اباالفضل علیه السلام را بخواند؛ زیرا او هم می آید.

در این کاروان، زنی فلج بود که زیر بغل هایش را می گرفتند تا مناسک حج را انجام دهد. زن دایی او نیز در همین کاروان بود که فرزندش در جبهه شهید شده بود. شب عرفه در خواب می بیند که پسرش آمده است و می گوید، حالم خوب است و من شهید نشده ام. مادر از خواب بیدار می شود. عکس فرزندش را می بوسد و گریه می کند. زن فلج می پرسد که جریان چیست؟ این عکس کیست؟ او جریان شهادت پسرش را برای زن نقل می کند و عکس پسرش را به او نشان می دهد. زن فلج، عکس را می گیرد و با گریه و زاری شروع می کند با عکس حرف زدن و می گوید:

امروز که روز عرفه است، تو باید از خدا بخواهی که امام زمان رابه کاروان ما بفرستد و مرا شفا دهد.

بعد از ظهر روز عرفه، روحانی کاروان در میان دعای عرفه، به خواندن روضه ی اباالفضل علیه السلام می پردازد. همه ی اهل کاروان دیدند که ناگهان مردی بسیار نورانی با لباس احرام در وسط جمعیت نشسته و برای مصایب عباس علیه السلام گریه می کند.

افراد کاروان به خصوص روحانی متوجه او می شوند. روحانی گفت:

من چند شب پیش خواب دیدم که حضرت بقیه اللّه به من فرمود که روز، عرفه روضه ی حضرت اباالفضل علیه السلام را بخوانم و من هم می آیم.

آن مرد از میان جمعیت بر می خیزد و می خواهد که از در خیمه بیرون برود که زن او را صدا می زند و به پای مفلوج خود اشاره می کند. مرد نیز به او اشاره ای می کند که خوب می شوی. دوست ما می گفت:

این زن همان ساعت شفا یافت و توانست همه ی مناسک خود را خودش انجام دهد(۱).

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

از دیدن او تعجب کردم. او در پایگاه خرمشهر چه می کرد؟ این جا محل تکاوران نیروی دریایی بود و این سید با اسب خود وارد پایگاه ما شده بود. گفتم:

آقا شما از کجا آمدید؟

گفت:

از همین طرف.

گفتم:

خرمشهر در اشغال است. شما را می زنند، از این جا بروید

گفت: نه! کسی با من کاری ندارد شما هم بیا با هم برویم، گشتی بزنیم.

در حالی که از گفته ی او تعجب کرده بودم، گفتم:

آقا! این جا منطقه ی جنگی است. من که نمی آیم! همین جا پشت دیوار هستم.

گفت:

۱- ملاقات با امام زمان عج، ج۲، ص۳۱۲.

حالا بیا سوار شو جلو!

گفتم:

جلو؟ عراقی ها مرا می زنند.

گفت:

اشکالی ندارد عقب بنشین.

سوار شدم. از کنار ساحل گذشتیم و ایشان مرا تا در شرقی پایگاه بردند. در آن جا هیچ صدایی نبود. انگار نه انگار که جنگ است. دفعه های قبل همیشه این جا صدای شلیک شنیده می شد، ولی این بار نه. سید چون ناراحتی مرا دید، گفت:

فرزندم چرا ناراحتی؟

گفتم:

پاهایم ناراحت است فلج هستم.

گفت:

تو که راه می رفتی فلج نبودی!

گفتم:

چرا آقا من فلج هستم.

گفت:

من دیدم تو راه می رفتی. پس وقتی که صدایت کردم، چطور آمدی؟

نتوانستم جواب بدهم.

گفت:

کدام پایت است؟

گفتم:

هر دو پا.

گفت:

پایت را بیاور بالا!

پایم را بالا آوردم. دستی به پایم کشید و من همان طور او را نگاه می کردم. گفت:

الان که از اسب پیاده می شوی، برو آن طرف. پشت آن جا ماشینی هست. سوار شو و برو خانه ات. من هم همین جا هستم.

گفتم:

آقا! این جا منطقه ی جنگی است.

گفت:

تو برو سوار شو. راننده منتظرت هست. بگو آقا مرا فرستاده.

گفتم:

چشم!

آرام آرام و با رعایت این که عراقی ها مرا از آن طرف هدف نگیرند، آمدم. دیدم راننده ای پشت یکی از بنزهای قدیمی مشکی نشسته است. گفتم:

آقا مرا فرستاده تا به خانه برسانی.

گفت:

بله، دستور داده اند!

سوار شدم. راننده به طرف آبادان حرکت کرد. آن جا که رسیدیم تمام چراغ ها روشن بود. آنگار نه انگار که جنگی وجود دارد. در را زدم. زنم آمد و در را باز کرد. خیلی تعجب کردم. گفتم:

چه خبر شده؟

گفت:

هیچی، جنگ تمام شده.

برایم چای آوردند و من هنوز از همه چیز در تعجب بودم. احساس کردم دستی روی شانه هایم قرار گرفته و مرا تکان می

دهد. چشم هایم را باز کردم؛ بهیار

بیمارستان بود. حالا فهمیدم تمام این ها خواب بوده است. گفت:

با کی صحبت می کردی؟

گفتم:

هیچ کس!

گفت:

چیزی لازم نداری؟

گفتم:

نه!

به فکر فرو رفتم. فاصله ی خواب با واقعیت خیلی کم بود، ولی با واقعیت هم تفاوتی نداشت. اول از همه، چهره ی آن آقا در نظرم مجسم شد؛ او که بود؟ جواب فورا به ذهنم آمد؛ حضرت اباالفضل علیه السلام . ما از بچگی به حضرت اباالفضل علیه السلام خیلی علاقه داشتیم؛ تمام خانواده مان. در معاملات، اسم ابوالفضل علیه السلام که می آمد، بدنم می لرزید و صنّار آن را هم حساب می کردم. ناگهان به یاد حرف آقا افتادم؛

_ کدام پایت است؟

_ هر دو پا.

_ پایت را بالا بیاور!

و گرمای دست های آقا را دوباره روی پاهایم احساس کردم. دلم می خواست، بلند شوم و راه بروم، ولی در این مدتی که بستری شده بودم، هیچ گاه قدرت این کار را پیدا نکرده بودم. دکتر گفته بود؛ نخاعم قطع شده و خطرناک است. من هم گفته بودم: ما عمرمان را کرده ایم و وجدان مان هم راحت است. از آن شب که دکتر این حرف را زده بود، خیلی با خدا راز و نیاز کرده بودم. خواستم تکان بخورم. باز هم ترسیدم، ولی سر انجام پاهایم از تخت سرازیر شدند. انگار عجله ی بیشتری داشتند. آن ها جان گرفته بودند، ولی زمین شان نگذاشتم. ساعت، کم کم

به ۲ بعـد از ظهر نزدیـک می شـد و بیمارسـتان نیروی دریـایی تهران به زودی مملو از جمعیت ملاقات کننـدگان می گردیـد. خواهرم و همسرم به بیمارستان آمدند. خواهرم را که دیدم، آرام، خواب دیشب را برایش تعریف کردم. گفت:

برادر! من نذر کرده ام و شفای تو را از حضرت اباالفضل خواسته ام، حالا می گویی چکار کنیم؟

گفتم:

دو تا عصا برام بیاور!

رفت و زود آمد. گفت:

می گویند از تخت نباید پایین بیایی چون نمی توانی روی پایت بایستی.

گفتم:

می توانم!

عصا را آوردند. زیر بغلم گذاشتم و شروع کردم به راه رفتن. یک دور رفتم و برگشتم. تمام بخش به من نگاه می کردند. دور بعدی را بدون عصا رفتم. کم کم همهمه در بیمارستان آغاز شد. دکتر «نیشابوری» فورا آمد و گفت:

چی شده؟

جریان را برایش تعریف کردم. چشم هایش از خوشـحالی می درخشید. خیلی خوشحال شد. فردا صبح هم که دکتر فیزیوتراپ آمد، خیلی تعجب کرد. من شفا یافته بودم و این امر را مرهون نذر خواهرم می دانستم. یا اباالفضل!(۱)

۱- کرامات جبهه، ص۳۵.

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۱)

«خدایا! در روز رستاخیز، هر کس در پشت سر امام خویش محشور می گردد. خدایا! مرا به دنبال امام خمینی کبیر و به دنبال جدش حسین علیه السلام محشور فرما و از شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و حسین علیه السلام و امام خمینی بی نصیب مگردان».

شهید سعید زینال زاده

«ما از امام حسین علیه السلام بالاتر نیستیم که هستی خود را در راه خدا و دین فدا کرد. ما باید پیروان حسین بن علی علیه السلام باشیم؛ او که با خون خود اسلام را زنده کرد».

شهید مهدی آقا عباسی

«ما در اسلام، روزی تاریخی تر از عاشورا نداریم به خاطر این که عاشورا سر منشأ پیروزی های اسلام بود. ما که در این زمان زندگی می کنیم باید بدانیم که عاشورا را باید از یادهای مان نبریم. آیا چگونه می شود از یاد برد روزی که تمام یاران حسین علیه السلام و حسین علیه السلام به شهادت رسیدند».

شهید محمد رضا خانزادی

گفت و گو(۲)

نقش هیأت های مذهبی را پس از دوران جنگ در حفظ روحیه ی معنوی بچه ها تا

چه اندازه مؤثر و ضروری می دانید؟

بعد از پایان جنگ دیدیم مجموعه ای فعال در دوران دفاع مقدس، بهترین ظرفی که برای حفظ ارتباط با همدیگر و تقویت و تداعی آن روحیاتی که در جنگ پیدا می کنند، قالب هیأت های مذهبی بود. این یک اتفاقی است که به

۱- حدیث ماندگار، ص۲۵.

۲- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

صورت طبیعی رخ داده و خیلی هم قیمت دارد. گروهی از رزمنده هایی که مدت ها در کنار هم جنگیده اند و در کنار هم انتظار شهادت داشتند، الان هم می خواهند هویت جمعی خودشان را حفظ کنند و آن میراث گران بها را پاس بدارند و حتی ارزش ها را در جامعه توسعه بدهند. این ها در قالب تشکل های جدیدی از قبیل هیأت رزمندگان، هیأت گردان ها و لشگرها و یا هیأت های عاشورایی، آن اهداف را دنبال کردند. هیأت هایی که تشکیل دهنده ی مرکزی آن هیأت ها جمعی از رزمندگان بودند(۱).

شعر

شعر

گریه ی مشک

چشم ام از آب پر و مشک من از آب تهی است

جگرم غرقه به خون و تنم از تاب تهی است

به روی اسب، قیامم، به روی خاک، سجود

این نماز ره عشق است، ز آداب تهی است

جان من می برد آبی که از این مشک چکد

کشتی ام غرقه در آبی است که ز گرداب تهی است

هر چه بخت من سرگشته به خواب است حسین!

دیده ی اصغر لب تشنه ات از خواب تهی است

دست و مشک و علم ام لازمه ی هر سقاست

۱- مجله ی موکب عشق، ص ۲۰.

دست عباس تو از این همه اسباب تهی است

مشک هم اشک به بی دستی من می ریزد

بی سبب نیست اگر مشک من از آب تهی است(۱)

نماز بی رکوع

بر لب آبم و از داغ غمت می میرم

هر دم از غصه ی جانسوز تو آتش گیرم

اکبرت کشته شد و نوبتم آخر نرسید

سینه ام تنگ شده بس که بود تأخیرم

کربلا کعبه ی عشق است و منم در احرام

شد در این کعبه ی عشاق، دو تا تقصیرم

دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد

چشم من داد از آن آب روان تصویرم

باید این دیده و این دست کنم قربانی

تا که تکمیل شود حج من و تقصیرم

زین جهت، دست به پای تو فشاندم بر خاک

تا کنم دیده فدا، چشم به راه تیرم

ای قد و قامت تو معنی «قَد قامَت» من

ای که الهام عبادت ز وجودت گیرم

۱- ضیافت نور، ص۱۹۶.

وصل شد حال قیام ام ز عمودی به سجود

بی رکوع است نماز من و این تکبیرم

جسدم را به سوی خیمه ی اصغر مبرید

که خجالت زده زان تشنه لب بی شیرم(۱)

حسان

پرسش

پرسش

۱. نخستین کسی که از سپاه امام حسین علیه السلام به میدان رفت که بود؟ نخستین شهید بنی هاشم چه کسی بود؟

در روز عاشورا، عمر سعد با پرتاب تیر به سوی سپاهیان امام حسین علیه السلام جنگ را آغاز کرد. «عبد اللّه بن عمیر» که مادر و همسرش نیز در کربلا بودند، اجازه نبرد خواست. عبد اللّه با نخستین مهاجم لشگر عمر سعد به نام «یسار» که غلام عبید اللّه بن زیاد بود، به مبارزه پرداخت. عبد اللّه با رجز خوانی بر یسار حمله برد و بی درنگ، او را به هلاکت رساند. «سالم»، دیگر غلام عبید اللّه نیز به یاری او آمد که او نیز به هلاکت رسید. عبد اللّه، نخستین یار امام حسین علیه السلام بود که به میدان رفت. پس از این که همه ی اصحاب شهید شدند نوبت به خانواده ی حسین علیه السلام رسید. نخستین شخصی که از بنی هاشم به میدان رفت، پسر بزرگ امام حسین علیه السلام حضرت علی اکبر علیه السلام بود.

۲. آیا امام محمد باقر علیه السلام در کربلا حضور داشت؟

امام باقر علیه السلام در کربلا حضور داشت و آن زمان چهار ساله بود(۲).

۱- دیوان حسان، ص۱۱۵.

۲- منتهی الامال، ج۲، ص۸۶.

۳. داستان ازدواج حضرت قاسم علیه السلام در کربلا تا چه اندازه مستند است؟

اصل این قضیه مورد تردید است. بیش تر احتمال می رود که در ردیف تحریف های عاشورا باشد؛ زیرا در گیر و دار آن جنگ، برپایی مراسم عروسی، خردمندانه به نظر نمی رسد و بیش تر جنبه ی خرافی دارد. شهید مطهری رحمه الله در بحث تحریف های عاشورا می گوید:

می گویند امام حسین علیه السلام فرمود: من در همین جا می خواهم دخترم را برای پسر برادرم عقد بکنم و یک شکل از عروسی هم که شده است، در این جا راه بیاندازم. یکی از چیزهایی که از تعزیه خوانی های قدیم، هرگز جدا نمی شد، عروسی قاسم علیه السلام نو کدخدا؛ یعنی نو داماد بود. در صورتی که این در هیچ کتابی از کتابه های تاریخ معتبر وجود ندارد. حاجی نوری می گوید: ملا حسین کاشفی، اولین کسی است که این مطلب را در کتابی به نام «روضه الشهدا» نوشته است و اصل قضیه صد در صد دروغ است(۱).

«محدث قمی» نیز این مطلب را در کتاب «منتهی الامال» تکذیب کرده است و در «نفس المهموم» می نویسد:

قضیه ی خواستگاری که در تاریخ عاشورا مطرح است، مربوط به حسن بن حسن است که در هنگام خروج از مدینه یا در راه مدینه تا کربلا، یکی از دو دختر امام حسین علیه السلام را خواستگاری کرد و این جریان برای برخی به اشتباه، قاسم علیه السلام مطرح شده و عروسی قاسم علیه السلام را مطرح کرده اند(۲).

هم چنان که پیش تر گذشت، حضرت قاسم علیه السلام در آن زمان هنوز به سن

۱- حماسه ی حسینی، ج ۱، ص۲۸.

۲- ترجمه ی نفس المهموم، ص ۱۷۱.

بلوغ نیز نرسیده بود. پس این داستان جعلی است.

شب دهم: حضرت امام حسین علیه السلام (شب عاشورا)

اشاره

شب دهم ـ حضرت امام حسین علیه السلام (شب عاشورا)

زیر فصل ها

جریان واقعه

جریان واقعه

شب عاشورا، شب جان فشانی و از خودگذشتگی یاران امام حسین علیه السلام بود. در شب عاشورا، میزان دین داری و وفاداری یاران حسین علیه السلام به آزمون نهاده شد. امام حسین علیه السلام در این شب، خطبه ای ایراد فرمود و از فاجعه ی

شمشیرها در صبح فردا خبر داد. ایشان به یاران خود فرمود:

من بیعت خویش را از گردن شما برداشته ام تا آزادانه به هر جا که می خواهید بروید؛ زیرا هر کس بماند، فردا طعمه ی شمشیرها و نیزه ها خواهد شد(۱).

در این لحظه، عباس بن علی علیه السلام به نمایندگی از لشگر برخاست و با امام خویش تجدید بیعت کرد. پس از آن، امام حسین علیه السلام به پسران عقیل که برادران مسلم علیه السلام بودند، فرمود:

ای پسران عقیل! کشته شدن مسلم برای شما بس است. شما بروید، زیرا من بیعتم را از شما برداشتم.

آنان در پاسخ گفتند:

سبحان اللّه! ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد. ما جان و مال و فرزندان مان را فدای تو خواهیم ساخت و تا مرگ در رکاب تو هستیم. خداوند پس از تو، زندگی را زشت گرداند(۲).

۱- سوگ نامه ی آل محمد، ص۲۳۵.

۲- سوگ نامه ی آل محمد، ص۲۳۶.

آن گاه چند تن از یاران امام حسین علیه السلام مانند: «مسلم بن عوسجه» و «زهیر بن قین» از جای برخاستند و با سخنانی رسا و شیوا، با حضرت تجدید میثاق کردند. چون امام حسین علیه السلام یک شب از دشمن مهلت خواسته بود، یاران حضرت پس از سخنان ایشان، به راز و نیاز پرداختند و برای دیدار دوست آماده گشتند. امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

من در شب عاشورا نشسته بودم و عمه ام زینب، نیز نزد من بود و از من پرستاری می کرد. در آن هنگام، پدرم به خیمه ی خود رفت و غلام ایشان «جَون» به تیز کردن شمشیر حضرت پرداخت. پدرم، اشعاری را می خواند که بیان گر بی اعتباری دنیا بود. من، اشعار ایشان را شنیدم و از هدف ایشان آگاه گشتم. بغض گلویم را فشرد، ولی خود را نگه داشتم و خاموش ماندم. با این حال، زینب تا اشعار را شنید، مقصود را دریافت و نتوانست خودداری کند. با بی تابی گریست و گفت: وای از این مصیبت! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم. امام به او نگریست و گفت: خواهرم! شیطان، صبر و شکیبایی را از تو نگیرد! این را گفت و اشک از چشمان مبارکش سرازیر شد. سپس فرمود: اگر پرنده را آزاد می گذاشتند، در خانه ی خود آرام می گرفت».

حضرت زینب علیهاالسلام با شنیدن این جمله بیشتر بی تاب شد. بر صورت خود سیلی زد و از هوش رفت. امام حسین برخاست. آب بر روی او پاشید، او را به هوش آورد و دلداری داد(۱).

یکی دیگر از حادثه های شب عاشورا، آب رسانی امام حسین علیه السلام به همراه برادرش عباس علیه السلام بود. آنان به قلب دشمن زدند و مشک ها را پر از آب کردند و به خیمه گاه بازگشتند. هم چنین ایشان دستور داد که خیمه ها را نزدیک هم بر

۱- ترجمه ی ارشاد مفید، ج۲، ص۹۷.

پـا کننـد. در پشت آنهـا نیز، خنـدقی کنـد و در آن آتش ریخت تـا دشـمن نتوانـد از پشت، به آنان حمله آورد. این کار، یک تاکتیک نظامی بود تا حضرت با آن نیروی اندک بتواند بیش تر در برابر دشمن دون، مقاومت کند(۱).

شب رو به پایان می رفت و کم کم سپیـده رخ می نمود. رخساره ی یاران نیز برافروخته تر می گشت. «بُرَیر» که انسان جدی و متینی بود، به شوخی و بذله گویی با دیگران می پرداخت. «عبد الرحمن» به او گفت:

امشب، شب شوخی نیست!

بریر گفت:

همه می داننـد که من در جوانی و پیری، اهـل شوخی نبوده ام و اکنون برای آن شـادی می کنم که قرار است فردا به جرگه ی شهیدان بپیوندم(۲).

در سپیـده دم عاشورا، حضـرت امام حسـین علیه السـلام با یاران خویش به نماز ایسـتاد. سـپس لشـگر خویش را آراست. جمع سپاهیان امام حسین ۴۰ نفر پیاده و ۳۲ نفر سواره بودند.

زهیر در سـمت راست و حبیب بن مظاهر در سـمت چپ لشگر، صف آرایی کردند. پرچم نیز در دست عباس علیه السلام بود. شماری از سواران دشمن خواستند تا از پشت خیمه گاه به حضرت حمله کنند، ولی با خندق آتش روبه رو شدند.

در این میـان، شـمر بن ذی الجوشن بـا بی ادبی هر چه تمـام تر بـا امام حسـین علیه السـلام سـخن گفت. مسـلم بن عوسـجه می خواست پاسخ این گستاخی را بدهد، ولی امام، او را از این کار باز داشت و فرمود:

نمی خواهم آغازگر جنگ باشم.

در این لحظه، عمر سعد پرچم دار خود را فراخواند که نزدیک او بایستد.

۱- کبریت الاحمر، ص۱۹۳.

۲- لهوف، ص۸۴.

سپس تیری بر چله ی کمان نهاد و به سوی لشگر امام پرتاب کرد و گفت:

شهادت دهید که من، جنگ را آغاز کردم.

جنگ در گرفت. یاران امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری، در راه عقیده ی آزادی بخش خود، جان باختند.

روز از نیمه گذشته بود. دشت کربلا پر بود از بدن های پاره پاره و صد چاک. حسین علیه السلام تنهای تنها، بر نیزه ی غریبی خود تکیه داد و خطاب به لشگر فرمود:

آیا مرا می شناسید؟

همه گفتند:

آری! تو حسین پسر رسول خدا هستی.

آن گاه آه سردی کشید و پرسید:

پس چرا خون مرا حلال کردید؟

سپاه جواب داد:

ما همه این ها را می دانیم، ولی تو را رها نمی کنیم تا لب تشنه بکشیم(۱).

حضرت از عمر سعد خواست که جنگ تن به تن باشد. عمر سعد این پیشنهاد را پذیرفت. به دستور عمر سعد چند نفر برای جنگ تن به تن به میدان رفتند که حضرت همه ی آنان را کشت. عمر سعد دریافت که اگر این گونه پیش رود، حسین علیه السلام همه ی لشگر را به هلاکت می رساند. بنابراین، پیمان خود را شکست و دستور داد همه ی لشگر یک باره حمله کنند. در این گیر و دار، بسیاری از آنان کشته شدند. به ناچار، لشگر باز گشت و هزار تیر انداز به زانو نشستند تا حسین علیه السلام را تیرباران کنند(۲).

۱- لهوف، ۸۶.

۲- امامی صدوق، مجلس ۳۱.

در این لحظه، شمر با شماری از سواران به سوی خیمه گاه حمله کرد. خون حضرت به جوش آمد و فریاد زد:

اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، دست کم در دنیای خود آزاده باشید. شما با من جنگ دارید، زنان که تقصیری ندارند(۱).

آنان با شمشیر و نیزه به سوی حسین علیه السلام یورش بردند تا این که حضرت به زمین افتاد. با این حال، برخاست و پیاده با آنان مبارزه کرد. چون حضرت زینب علیهاالسلام این صحنه را دید، به عمر سعد گفت:

آیا می بینی که حسین را می کشند و تماشا می کنی؟ آیا در میان شما، یک نفر مسلمان نیست؟

در این گیر و دار، سنگی به پیشانی امام حسین علیه السلام خورد. ایشان، پیراهن خود را بالا زد تا خون از پیشانی پاک کند که حرمله، تیر زهر آلودی به قلب حضرت زد(۲). این تیر بر بدن حضرت کارگر افتاد و ایشان را نقش بر زمین ساخت. با این حال، هیچ کس برای وارد کردن ضربه ی نهایی، داوطلب نمی شد. عمر سعد به شخصی گفت:

برو حسین را راحت کن!

به نقلی، «خولی» برای این کار پیش آمد، اما لرزه بر اندامش افتاد و برگشت. نفر دوم «سنان» بود که او نیز نتوانست. سر انجام، شمر ملعون پیش رفت و سر از تن حسین علیه السلام جدا کرد.

۱- سوگ نامه ی آل محمد، ص۳۵۶.

۲- نفس المهموم، ص۱۹۱.

الگوی آزادگان

الگوی آزادگان

حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام الگوی کامل آزادگی است. از نخستین لحظه ی حرکت تا واپسین دقیقه ی زندگی، این ویژگی ها در حسین علیه السلام به چشم می خورد: شهامت، ایثار، بردباری، تسلیم، رضا و وفا، فروتنی، مدارا، شجاعت، پایداری، گذشت، خویشتن داری و... .

او در گرماگرم جنگ به تنهایی و بی هیچ ترس و واهمه ای بر سپاه دشمن حمله ور می شود و آنان را پراکنده می سازد. حتی هنگامی که از شدت ضربه های سنگین دشمن بر زمین می افتد، کسی یارای نزدیک شدن به او را ندارد. در زمانی دیگر، تشنگی به او فشار می رود. از این رو، به قلب فرات می زند و به آب دست می یابد. چون می خواهد آب بنوشد، کسی به نیرنگ به او می گوید:

تو این جا آب می نوشی، در حالی که لشگریان به خیمه گاه تو حمله کرده اند. غیرت حسین علیه السلام به جوش می آید. بی درنگ، آب را فرو می ریزد، از شریعه بیرون می رود و به سوی خیمه گاه می شتابد. در واپسین لحظه ها نیز که بر زمین افتاده است، در اندیشه ی زنان و کودکان بی سرپناه است. از این رو، می فرماید:

تا من زنده ام، کسی متعرض خیمه گاه نشود.

باری، اگر این قیام چنین درون مایه ی ارزشمندی از فضایل انسانی را نداشت، این گونه بر پیشانی تاریخ نمی درخشید. عاشورا این گونه توانست حصار زمان و مکان را در هم شکند و تاریخ را در نوردد. به راستی، حسین علیه السلام چه کرد که این گونه دوست و دشمن و خودی و غیر خودی را در برابر حماسه ی خود شگفت زده ساخت؟

ص:۲۴۱

عاشقانه ها

عاشقانه ها

بر پهنْ دشت ایثار ایستاد و بر نیزه ی غریبی تکیه کرد.

نگاهش را تا انتهای لشگر «بی رحمی» کشید.

باد غربت می وزید و او را در آغوش می کشید.

دیگر هیچ نمی گفت.

در کام خشکیده اش، توانی برای سخن گفتن باقی نمانده بود.

چشمان کینه و دشمنی سرخ شده بود.

گرگان، دندان انتقام بر هم می ساییدند و می خواستند عطش شمشیرهای شان را از خون او سیراب سازند.

خورشید آرام آرام در خون می نشست و آسمان کم کم تاریک می شد.

هر از چند گاهی، سکوت دشت با زوزه ی تیری در هم می شکست و صدای ناله ای در گلوی گرفته اش می شکست.

آسمان به تماشا ایستاده بود و دشت آغوش گشوده بود تا بدن خسته و خونین اش را بر بستر گرم خویش در بر بگیرد.

نسیم احساس تشویش داشت.

آسمان منتظر بود تا بغض خود را با صاعقه ای بشکند و های های بر شانه های زمین بگرید.

کربلا شرمنده ی آن همه شقاوت و بی شرمی بود و ساکت و بی صدا، خود را به دست تقدیر سپرده بود.

او دوباره خود را معرفی کرد.

همه او را می شناختند، ولی آیینه ی زنگار گرفته ی سینه شان،

هیچ تصویر آشکاری را از او بازتاب نمی داد.

سنگی از کینه برخاست و با گستاخی به پیشانی اش خورد.

سیّال گرمی، از میان ابروانش جاری شد.

انگشتان خسته اش بالا آمد تا سرچشمه ی آن را ببندد.

دست بالا رفت ولی به پیشانی نرسید و در راه خشکید.

در سینه اش احساس سوزش و رهایی کرد.

تیری سه شعبه آمده بود و جایی برای آزادی پرنده ی جان در سینه اش گشوده بود، ولی راه خروج را بر پرنده بسته بود.

دست از نیمه ی راه، مقصدش را تغییر داد و چوبه ی تیر را در محاصره ی انگشتان خود درآورد.

تیر نمی خواست خود را خلاص کند و با طمع به سینه ی او چسبیده بود.

خم شد و از پشت، آن را بیرون کشید و راهی را برای جویبار شهادت گشود.

فواره ای از سرخی بیرون زد.

از روی زین بر زمین افتاد و مادر کویر، او را در آغوش گرفت.

آسمان کم کم تیره می شد و قصد داشت از شرمندگی، ظلمت دشمنان را در تاریکی خود فرو برد، که ندایی برخاست:

ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که راضی و خشنود هستی.

گفتار گوینده

گفتار گوینده

روز عاشورا فرا می رسد و خورشید، رخت عزا بر تن می کند. آسمان، سنگین از این داغ می شود، خون در گلوی افق عقده می بندد و آفتاب عاشورا را در غروبی از غریبی جای می دهد. زمین تب دار است و دل از اندوهی هزار ساله در تب و تاب. لحظه ها با یکدیگر در ستیزند و تاریخ یکایک این ثانیه ها را در خود نگه می دارد. امروز عاشورا است.

امروز عاشوراست و دل داغ دارِ خون، قامت خمیده ی شمشیر را می شکند و بر آن پیروز می شود. عاشورا، ندای شهادت است، ناله ی مظلومیت است و داستان جان گداز غربت. امروز عشق زمین گیر می شود و از ماندن خود شرمگین. امروز

سنگ غصه، شیشه ی دل هر عاشقی را در هم می شکند و باقی مانده های ناله را از تنگی گلو آزاد می کند و می گوید: یا حسین!

ای کشتی نجات بشر! در این لحظه ها بر تو و یاران با وفایت چه می گذرد؟ در غم کدامین مظلومیت، دلت آتش می گیرد؛ در غم هجران یارانی یا اسیری کودکان؟ به سودای تیغ های برهنه و بدن های عریان می اندیشی یا در تب و تاب تکاپوی تازیانه ای بر اندام کوچک کودکان؟

کرّوبیان آسمان نیز دل در گرو تو سپرده اند و تو را انتظار می کشند. آسمان، چشم فرو بسته است تا آن همه شقاوت را نبیند. زمین، چهره در هم کشیده است تا «پلیدی» را بر گرده ی خود حس نکند. کربلا عروس خونین تاریخ می شود، ولی شرمنده از بی کسی و بی یاوری توست! سلام بر حنجر خونین ات! سلام بر ندای مظلومیت ات! و سلام بر لحظه ی عروج ات!

کرامت ها

کرامت ها

در یکی از شب های هفتم یا هشتم محرم سال ۱۴۰۵ ق، مردم دسته دسته وارد حسینیه می شدند و مجلس خود به خود شکل می گرفت. سکوتی آمیخته با احترام و توسل بر مجلس حاکم بود. ناگاه جوانی افلیج و پریشان حال را آوردند که بر چرخی نشسته بود. گاهی ساکت و بهت زده به مردم اطراف نگاه می کرد و زمانی چنان آشفته و طوفانی می شد که به مردم اطراف خود حمله ور می گشت و دیوانه وار، لباس های کسی را پاره می کرد، به گونه ای که بستگان جوان بیمار، از مردم عاجزانه می خواستند تا به او نزدیک نشوند. پرسیدم:

چرا این جوان را با این وضع به خانه اش نمی برید؟

گفتند:

او را آورده ایم به حسینیه تا شفایش را بگیریم.

گفتم:

پس او را ببرید داخل حسینیه.

گفتند:

اگر به حسینیه برود، نظم و آرامش جلسه را بر هم می زند و مردم را پریشان می کند.

ساعتی نگذشت که مجلس رسمیت پیدا کرد و آرامشی روحانی بر مجلس حاکم شد. در آن زمان، یکی از منبری های معروف، منبر رفت. او با روح ولایتی مخصوص به خود، به مردم شور و هیجان می داد و جامعه را به معارف اسلامی و ولایت و محبت ائمه هدی به ویژه امام حسین علیه السلام آشنا می ساخت. ناگاه در گرماگرم مصیبت و حالت عزا و توسل، جوان معلول از چرخ خود پایین آمد و با تعجب و حیرت می گفت:

چرا مرا با چرخ آورده اید؟ این چه حسینیه ای است؟

یک مرتبه صدای هم آهنگ صلوات در میان مردم برخاست. همه هجوم آوردند و لباس هایش را برای تبرّک می بردند. هم اکنون آن جوان فردی برومند است و مقابل حسینیه سلمان فارسی در یک مغازه ی خیاطی سرگرم کار است(۱).

کرامتی دیگر

کرامتی دیگر

مرحوم آیه اللّه «نهاوندی» از قول مرحوم آیه اللّه «جزایری» نقل می کند:

مدت ها بود که چشم هایم ضعیف شده بود. روزی برای زیارت عرفه به کربلا رفتم. زیر گنبد حضرت نشسته بودم که زوّار بیرون رفتند. خدمه ی حرم مشغول جارو کردن بودند و غبار زیادی بلند شده بود. من به جمعی که همراهم بودند گفتم: بیایید از این غبارها تبرّک بجوییم. آمدیم داخل گرد و غبارها و چشمان مان را بر هم زدیم و غبار

۱- کرامات الحسینیه، ج۲، ص۱۰۰.

داخل چشـمان مان رفت. وقتی از حرم حضـرت برگشـتم، دیدم چشمانم دید خود را باز یافته است و از آن روز تا کنون هرگز درد چشم نگرفته ام(۱).

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

ای کاش زبان حیوانات را می فهمیـدیم و صـحبت آن ها را درک می کردیم. آن ها کارهای ما را می بیننـد. شاید هم در باره ی مـا حرف می زننـد، به کارهای ما می خندنـد، شایـد از بعضـی کارهای مان هم گریه شان می گیرد. حضـرت سـلیمان علیه السـلام زبان حیوانات را می دانست. می گوینـد در روز قیامت، در و دیوار در باره ی ما سـخن می گوینـد. شایـد حیوانات هم همین طور، کسـی چه می داند. به فرموده ی پیامبر صـلی الله علیه و آله اگر ما سـر و صدای عالم را می شـنیدیم، زندگی برای مان ناممکن می شد. خداوند بزرگ، پرده ی گوش ما را فقط در برابر بعضـی صداها حساس کرده است و ما بقیه ی صداها را که فرکانس بیش تر یا کمتر داشـته باشـند نمی شـنویم. ولی هسـتند کسانی که اگر اراده کننـد، صداهای دیگری جز صداهای معمولی را نیز می شنوند.

روز عاشورا بود و ما در محاصـره بودیم. محل اسـتقرار ما سوسـنگرد بود. صـدای انفجارها به قدری زیاد و جور واجور بود که هم به آن ها عادت کرده بودیم و هم احساس می کردیم این عادت باعث شـده تا خیلی صداها را اصـلاً نشـنویم، ولی صدایی که آن روز شنیدیم با همه ی صداها فرق می کرد.

درست سـر ظهر عاشورا بود و همه در فکر ظهر عاشورا بودنـد. «این که در آن لحظات، امام حسـین علیه السـلام چه می کنـد؟ یارانش چه می کننـد؟ خیمه ها در چه حالی است؟ بچه ها چگونه شاهـد آن صـحنه ها هسـتند و نماز ظهر در رویارویی با نیزه ها، چگونه اقامه می شود؟ امام چه حالی دارند؟ زینب علیهاالسلام چه می کند؟

۱- کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۰۰.

عباس علیه السلام کجاست؟ آب را از کجا می شود تهیه کرد؟ کودکان از عطش چگونه اند و صحرای بی آب و علف را چگونه می بینند؟»

این حرف ها را ناصر می زد و هر کس در فکری بود. ناصر، برای لحظاتی حرف هایش را قطع کرد. قیافه اش طور دیگری شده بود، انگار کسی با او حرف می زد. آن هم نه حرف های معمولی! ولی ما که نمی شنیدیم. برای لحظاتی، گویی تمام وجودش گوش بود. شاید صدای سوت خمپاره ای در راه را می شنید و در انتظار انفجار آن بود یا شاید هم صدای هواپیماهایی را که می خواستند بمب های خود را بر سر ما بریزند، ولی ما چیزی نمی شنیدیم.

ــ علی! گنجشک ها را می بینی؟

صدای ناصر بود که با من صحبت می کرد؟ ولی هم چنان سراپا گوش.

ــ کدام گنجشک ها؟

ــ اوناهان؟

ــ و با دست درختی را نشان داد که پر از گنجشک بود. منظورش را نفهمیدم.

گفت:

ببین گنجشک ها چه می گویند؟

گوش کردم: جیک جیک، جیک جیک؟ همه با هم جیک جیک می کردند. خیلی تحویلش نگرفتم ولی او می خواست به هدفش برسد و مرا هم سراپا گوش کند. با قیافه ای هیجان آمیز به گونه ای التماس هم می کرد، گفت:

علی گنجشک ها حرف می زنند!

گفتم:

حرف؟!

گفت:

آره بابا! گوش کن، خوب گوش کن!

و این بار من هم مانند ناصر سراپا گوش شدم. با دهانی باز و چشمانی مات و

مبهوت گوش کردم و... و صدای آنان را شنیدم که همه می گفتند:

وای حسین کشته شد! وای حسین کشته شد!

و این نغمه هم چنان ادامه داشت. هنگامی که به خود آمدم، صدایی جز جیک جیک و انفجار نمی شنیدم ناصر گفت:

شنیدی!؟

و در حالی که بغض گلویم را گرفته بود، تنها سرم را تکان دادم که شنیدم. آری شنیدم. ناصر گفت:

روز عاشورا، همه ی موجودات برای حسین گریه می کنند...

و من هم گریه کردم(۱).

عاشورا در سخن شهید آوینی

عاشورا در سخن شهید آوینی

«بسیجی عاشق کربلاست و کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام ها. نه! کربلا، حرم حق است و هیچ کس را جز یاران امام حسین علیه السلام راهی به سوی حقیقت نیست... ما سرگردان های مدار نفس را چه می رسد که از ستارگان کهکشان حسین بن علی علیه السلام سخن بگوییم؟ ما را چه می رسد که از ساکنان حریم قدس و شاهدان محفل قدس سخن بگوییم»(۲).

«حسین علیه السلام، سر سلسله ی شیداییان عشق است و شیدایی را که به هر کسی نمی بخشند. شیدایی حق، پاداش از خود گذشتگی است. شهدا کلیدداران کعبه ی شیدایی هستند و کعبه ی شیدایی، کربلاست... آن که با پای اختیار قدم در طریق کربلا نهاده است، می داند که خون، حرم سرّ سیدالشهداست و این نه

۱- کرامات جبهه، ص۱۵.

۲- گنجینه ی آسمانی، ص۲۳۸.

رازی است که بر اغیار فاش شود»(۱).

«اکنون امام در برابر تاریخ ایستاده است و به صفوف لشگریان دشمن که هم چون سیل مواج شب تا افق گسترده است می نگرد. به عمر سعد در حلقه ی «صنادید» کوفه چه باید گفت؟ وا اسفاه! که کلام را از حقیقت جز اندکی نصیب نیست و از آن برتر، سیمرغِ بلند پرواز دل را بگو که اسیر این قفس تنگ و بال های شکسته است»(۲).

گفت و گو

گفت و گو(۳)

درباره ی تأثیر مستقیم جلسه های عزاداری و هیئت ها، بر روحیه ی حماسی و دینی رزمندگان در ایام دفاع مقدس توضیح دهید؟

آن زمان، روضه ها درد دین را در بچه ها ایجاد می کرد. الان هم باید این روضه ها همین درد را در ما ایجاد کند. آن روز درک مظلومیت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام باعث ایجاد درد دین می شد. با این استدلال که حقوق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سال ها پایمال شد و جریان ولایت مظلوم شد. درد دین به خاطر آشنایی بسیجی با دین از راه مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در او ایجاد می شد و او را برای دفاع از دین حاضر می کرد. الان هم از این ناحیه باید کار کنیم تا ظهور آقا امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف هم کار آمدترین و عمومی ترین راه برای ارتباط عمیق با دین به گونه ای که درد دین و تعلقات دین در انسان ایجاد شود، همین راه درک مظلومیت اهل بیت علیهم السلام است که هیئت ها پرچم دار آن هستند(۴).

۱- گنجینه ی آسمانی، ص ۱۸۱.

۲- فتح خون، ص۷۶.

۳- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

۴- مجله ی موکب عشق، ص ۲۰.

شعر

شعر

نماز سرخ

صلاه ظهر که بر دست ها وضو گل کرد

به نینوای عطش باز های و هو گل کرد

چه سبز بود گلوبند جوشن اش کز شوق

بلند قامت نیزه ز خون او گل کرد

بلند مثل شفق مثل فجر پا در سرخ

به روی نیزه، خورشید گرم پو، گل کرد

که بود این یله در برگ ریز بارش تیر؟

که با جراحت هر نیزه، آبرو گل کرد

فقط به حرمت تاریخ شیعه ایمان داشت

اگر به وسعت تاریخ کو به کو گل کرد

نماز سرخ در آن لحظه «حصن امن»اش بود

اگر چه بارش تیر از چهار سو گل کرد

ز بس که در قدمت، لاله لاله خون گشتیم

به چشم عاشق ما، باغ آرزو گل کرد

طنین سرخ تو در دشت آسمان پاشید

و حرف حرف کلام تو در گلو گل کرد

ز عطر خون تو آن قدر پر ثمر شد دهر

که می دوباره چنان تاک در سبو گل کرد(۱)

غلام رضا شکوهی

پیمان اندوه

می آید اما در دلش طوفان اندوه!

در پیش چشم انتظارش خوانِ اندوه!

از هر شیار چهره اش در هرم خورشید

بر یال اسبش می چکد باران اندوه!

حجم نگاهش چون شفق در خون شناور

آغوش بی سامان او سامان اندوه!

ای آن که در هنگامه ی پاییز بیعت

می روید از اندام تو دستان اندوه!

ای مرد! ای کوه! ای بلند قامت عشق!

ای خفته در آغوش دشتستان اندوه!

ای باغ! ای در برگ ریزت، بارش عمر!

ای خفته روی سینه ات، دامان اندوه!

روزی چنان روزِ تو، در تقویم دل نیست

ای سرگذشت کربلایت، جان اندوه!

از نینوایت، صد بیابان ناله بر خاست

۱- رستاخیز لاله ها، ص۹۹.

ما کیستیم این جا! تب سوزان اندوه!

ما چارده قرن است در ماتم نشستیم

بستیم با چشمان خود پیمان اندوه!(۱)

غلام رضا شکوهی

پرسش

پرسش

۱. انگیزه ی امام حسین علیه السلام از برداشتن بیعت خویش از دوش سپاه چه بود؟

هدف حضرت این بود که تنها کسانی که با انگیزه های صد در صد الهی به آن جا گرد آمده اند، باقی بمانند و هر کس تردید دارد، آن جا را ترک گوید؛ زیرا می خواست سطح معنوی قیام خود را بیش از پیش ارتقا بخشد. در این صورت:

الف _ نام این قیام هماره به عنوان قیام الهی در تاریخ ثبت می گشت و شایبه ی هر گونه آشوب طلبی از آن زدوده می شد.

ب _ با آزموده شدن میزان اخلاص و یقین یاران امام حسین علیه السلام دفاع از حق و حقیقت، بر هم آهنگی و یک رنگی لشگر امام حسین علیه السلام افزوده می شد و آنان به وحدت بیشتری دست می یافتند.

۲. سرهای شهیدان کربلا که همراه کاروان اسیران به شام رفت در کجا به خاک سپرده شد؟

لشگریان کوفی در روز یازدهم محرم، سرهای همه ی شهیدان را از بدن جدا کردند(۲) و به کوفه و سپس شام فرستادند. در باره ی محل دفن سرهای شهیدان،

۱- رستاخیز لاله ها، ص۱۰۲.

۲- قبیله ی حر بن یزید ریاحی، بدن حرّ را بردند. سر حضرت علی اصغر را نیز از بدن جدا نکردند.

دو روایت وجود دارد؛ یکی این که، حضرت سجاد علیه السلام آنها را از یزید گرفت و به بدن ها ملحق نمود. دیگر این که آنها را در قبرستان شام دفن کردند که معروف به «رؤوس الشهداء» است. در باره ی محل دفن سر امام حسین علیه السلام چند قول است که محل دفن آن را قبرستان بقیع، بالای سر امیر المؤمنین علی علیه السلام در نجف، الحاق آن در کربلا به پیکر ایشان و در شام در محلی به نام «رأس الحسین علیه السلام » گفته اند.

شب یازدهم: شام غریبان (حضرت زینب علیهاالسلام)

اشاره

شب یازدهم _ شام غریبان (حضرت زینب علیهاالسلام)

زیر فصل ها

نام گذاری

جریان تاریخی

الگوی پیام رسانی

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

جبهه و جنگ

عاشورا در کلام شهید آوینی

شعر

پرسش

نام گذاری

نام گذاری

شب یازدهم محرم به شب حضرت زینب کبری علیهاالسلام نام گذاری شده است. دلیل این نام گذاری آن است که ایشان از این شب به بعد، پرستاری و اداره ی کاروان اسیران را بر عهده می گیرد. در این روز زینب علیهاالسلام با از خود گذشتگی، کودکان بی سرپرست و زنان بی پناه اهل بیت علیهم السلام را گرد آورد و از آنان در برابر دشمن پاسداری کرد.

جریان تاریخی

جریان تاریخی

نبرد کربلا، پس از نماز صبح روز عاشورا آغاز شد و تا نزدیکی های غروب، ادامه پیدا کرد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش، لشگریان یزید به سوی خیمه ها هجوم آوردند و خیمه گاه را به آتش کشیدند. حضرت زینب علیهاالسلام وظیفه ی پاسداری از کودکان یتیم و پرستاری از امام سجاد علیه السلام را بر عهده داشت. او از یک سو از چنگ دشمنان به بیابان می گریخت و از یک سو، مراقب جان کودکان بود تا در تاخت و تاز دشمن برای غارت خیمه ها، آسیبی به

آنها نرسد. همه به او پناه می بردند و از ستم دشمنان شکایت می کردند. در این گیر و دار، زینب علیهاالسلام دریافت که دو کودک از کودکان امام حسین علیه السلام گم شده اند. خواهرش، ام کلثوم علیهاالسلام را آگاه کرد و سراسیمه به جست و جو پرداختند. هر کدام به سویی می دویدند. پس از مدتی، آن دو کودک را زیر بوته ی خاری یافتند که در آغوش هم آرمیده بودند. زینب علیهاالسلام خود را به آنان رساند ولی هر چه آنان را صدا زد، دید بیدار نمی شوند. آری، آن دو کودک بی گناه، از شدت مصیبت های وارده و ترس از غارت گری دشمن، جان باخته بودند(۱).

غارت گران برای چپاول خیمه ها، از هر سو حمله می کردند و هر که را در میانه ی راه می دیدند، با تازیانه و کعب نیزه ها می زدند. آنان بر سر به چنگ آوردن غنیمت بیشتر، به رقابت برخاسته بودند و می خواستند خسران اخروی را با اموال مادّی جبران کنند. می خواستند حال که دست به خون بهترین انسان های روی زمین آغشته اند، از کربلا، دست خالی بیرون نروند.

فاطمه ی بنت الحسین علیهاالسلام فرموده است:

من در کربلا- خردسال بوده ام و در پایم خلخال طلا بود. با بانوان، در خیمه ها بودیم که ناگهان حمله به خیمه گاه آغاز شد. مردی به من هجوم آورد و کوشید خلخال را از پای من بیرون آورد، ولی دیدم که گریه می کند. به او گفتم: ای دشمن خدا! چرا گریه می کنی؟ گفت: چرا نگریم در حالی که زیور دختر رسول خدا را غارت می کنم! گفتم: پس مرا رها کن و زیور مرا مگیر. گفت: اگر من این کار را نکنم، این زیور نصیب دیگری می شود. آنان، هر آنچه را در خیمه بود، دزدیدند(۲).

حضرت فاطمه ی صغری علیهاالسلام، یکی دیگر از دختران امام حسین علیه السلام، می فرماید:

۱- معالی السبطین، ج۲، ص۸۹.

۲- امالی صدوق، مجلس ۳۱.

کنار خیمه ایستاده بودم و به بدن های پاره پاره ی پدر و اصحاب می نگریستم که سواران با اسب، بر آن جنازه ها می تاختند و در این فکر بودم که بر سر ما چه خواهد آمد. ناگاه دیدم سواری به سوی زنان آمد و با چوبه ی نیزه، آن ها را زد و چادر و روسری هایشان را ربود. بدنم از ترس می لرزید. به عمه ام زینب پناه بردم که ستم کاری به سوی من آمد. وقتی به من رسید، با کعب نیزه برشانه ام زد، به گونه که با صورت بر زمین افتادم. سپس گوشواره و مقنعه ام را کشید و گوشم پاره شد. خون از گوشم جاری شد و بی هوش شدم. وقتی به هوش آمدم، زینب بالای سرم بود و می گفت: بلند شو به خیمه برویم. به او گفتم: ای عمه! آیا پارچه ای هست که سرم را بپوشانم؟ عمه گفت: دخترم! عمه نیز مانند توست. به خیمه گاه رفتیم. همه چیز را دزدیده بودند. برادرم سجاد، با صورت روی زمین افتاده بود و توان برخاستن نداشت(۱).

در این لحظه خیمه ها را آتش زدند که کودکان به دستور امام سجاد علیه السلام، به سوی بیابان گریختند.

یکی دیگر از جنایت های این شب، جنایت «ساربان» است که به طمع انگشتر و کمربند قیمتی امام حسین علیه السلام، شبانه به گودال قتله گاه آمد و دست حضرت را برید. امام صادق علیه السلام در باره ی او می فرماید:

او سال ها پیش در کنار خانه ی خدا طواف می کرد. در آن حال چشمش به زنی افتاد که در حال طواف، پرده ی کعبه را گرفته بود. او نیز آمد و دستش را روی دست زن نهاد. غضب خداوند او را گرفتار ساخت و دست او بر دست زن چسبید. خبر به قاضی مکه رسید. وی دستور داد که دست او باید بریده شود. او به التماس افتاد. گفتند: ببینید امسال کسی از بنی هاشم به حج آمده است یا نه؟ گفتند: آری، حسین بن علی در مکه است. نزد ایشان رفتند. جوان به التماس افتاد و پوزش خواست. حضرت پس از نصیحت او، از خدا خواست که

۱- بحار الانوار، ج۴۵، ص ۶۰.

گناهش را ببخشد. به اذن خداوند دست جوان از دست زن جدا گردید. او خوشحال شد و عرض کرد امیدوارم این محبت شما را جبران کنم!(۱)

باری، او در شام غریبان، دست شفاعت گر خویش را از بدن برید و این گونه جبران کرد.

در این شب، حضرت زینب علیهاالسلام به دلیل فشار روحی فراوان، توان ایستادن نداشت و نماز شب خود را نشسته خواند.

الگوی پیام رسانی

الگوی پیام رسانی

به راستی، خداوند چه صبری به ایشان عنایت کرده بود که توانست این همه مصیبت و دشواری را یک جا تحمل کند؟ زینب علیهاالسلام مانند مادر بزرگوارش حضرت زهرا علیهاالسلام، شجاع ترین زنان جهان بود که به هنگام پشتیبانی از حریم ولایت چنان خطبه های آتشینی خواند که همه را به شگفتی وا داشت. وی با وجود همه ی دردها و داغ ها علی وار ایستاد و از حق خاندان خویش دفاع کرد. زینب علیهاالسلام بهترین الگوی پیام رسانی در مکتب سرخ عاشورا است. اگر افشاگری های زینب علیهاالسلام نبود، تهمت های دشمن برای خدشه دار کردن قیام، کارگر می افتاد و اندیشه ی زندگی آفرین کربلا، فراموش می گشت. اگر زینب علیهاالسلام نبود، خورشید عاشورا در پس ابرهای سیاه نفاق باقی می ماند و ندای مظلومیت شهیدان کربلا در هیاهوی دین ستیزان گم می شد.

زینب علیهاالسلام در شام تار غریبان، غریبانه دل را از هر آنچه غیرخدایی است تهی می کند و به خدا می سپارد. او در شبان گاه برای خواندن نماز شب بر می خیزد و با پیروی از نماز ظهر عاشورای برادر و امام خویش، به نماز می ایستد. تن خسته ی زینب علیهاالسلام، نای بر پا ایستادن ندارد و کوه مصیبت، بر دوش او

۱- شجره ی طوبی، ص۴۰۶.

سنگینی می کند. با این حال دلش، سبک بال به درگاه الهی پر می گشاید و حماسه ای دیگر بر حماسه های کربلا می افزاید.

او خدا را فراموش نکرده است و می داند که او حاضر و ناظر است. پس شکایت برای چه و اندوه برای که؟ آری! نماز در چنین شبی، دلی عاشورایی می طلبد و هر رکعت این نماز با آن وضعیت _ که نه خیمه ای مانده و نه چادری بر سر _ خشت دیگری بر بنیان فرهنگ سرای عاشورا می نهد و این بردباری حسینی و پایداری زینبی است که قیام سرخ عاشورا را از دیگر قیام ها جدا می کند. حسینی رفتند و زینبی ماندن، تنها از عهده ی کسانی بر می آید که در آموزشگاه کربلا، نام نویسی کرده باشند.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

دود از خیمه ها بلند است.

درد، میان اعضایم فاصله انداخته است و نفس هایم با آهنگی ناهنجار، از سینه بیرون می آید.

و قلب خسته ام در میان قفسه ی سینه، فشرده می شود و خون را با فشار به سراسر وجودم می رساند.

چیزی به سنگینی بغض، در گلویم نشسته و آسمان چشمانم را ابری کرده است.

این همان سرزمینی است که روزی، همگی در آن رحل اقامت گزیدیم.

آن روز، عزیزانم، دست به سینه در برابرم ایستاده بودند، ولی اکنون چه؟

جز بدن های بی سر و شکوفایی زخم هایشان چیزی نمی بینم.

ده روز است که چشمم با اشک، هم پیمان است و سرم، مهمان ناخوانده ی زانوان فرسوده ی غم شده.

از سینه به جای باز دم، هرمی خاکستری رنگ بیرون می زند و آتش داغ

هفتاد و دو لاله را به همراه دارد.

گویی عقربه های زمان نیز در این آتش سوزی، سوخته است.

گویی عمری است در این بیابان سرگردانم.

پیکر کودکان خردسال در شعله هایی می سوزد که از تازیانه ها زبان می کشد و حصاری فولادین از غصه، مرا در بر گرفته است.

قانونِ ماندن شکسته و شکوفه های مروت، پای مال شده است و تنها یاد توست که در این شب تنهایی به من آرامش می دهد.

به نماز می ایستم. زانوانم به من التماس می کنند که بار سنگین غصه را از دوش شان بر دارم و بر زمین بنشینم.

نماز شبم با یاد تو، سفره ای بر پهنه ی بیابان گسترانده و به یاد استخوان های شکسته ات، شکسته است.

تو شهید اهل ظلمی و من در اسارت اهل کینه ام!

چه قدر در لابه لای شمشیر شکسته ها، جستجویت کردم و دم آخر، این تو بودی که از حلقوم رها از بغض و تشنگی ات، صدایم کردی.

کتاب شیرازه شده ات را چه سان نظاره کنم که اگر عدویت می گذاشت تا صبح قیامت می نشستم و سطر سطر آن را با نم دیده تازه می کردم.

باز چشمانم به یاد تو می سوزد و به من التماس می کند تا دوباره گلو را از سنگینی بغض خلاص کنم.

گفتار گوینده

گفتار گوینده

ای اسطوره ی صبوری! ای قهرمان کربلا! ای پیغام آور فتح و خون! ای کعبه ی غم ها و مصیبت ها، زینب! سلام بر قلب خسته و داغ دیده ات! امان از بی یاوری و تنهایی ات در میان دشمن خون آشام! چگونه غم هجران برادر را در دل جای دادی؟ سلام بر آن قلب خسته ات که بیابان بیابان، داغ را در درون خود جای

داده و لب به شکوه نگشوده است!

سلام بر تو ای دختر زهرا و علی! تو دخت شیرزن مدینه، زهرایی و بشریت در نطق آتشین ات خود را یافته است. تو قهرمان دخت شیرمرد عرصه های بدر و خیبر و حُنَینی! ای که چون کوه ایستاده ای و در پیش دشمن عجز را به تمسخر گرفته ای.

سلام بر زینب و غم های دلش! سلام بر استواری پیمان و عقیده اش که کوه در پیش صبرش، پر کاهی بیش نیست! تو چهره ی خورشیدیِ عاشورا را با گلاب اشک شستی! تو کوه یقینی که «امامت» به سایه ی صبرت پناه آورده و آسمان بر شانه ی استواری تو ایستاده است.

با پیام آور فتح و رسول ایستادگی کربلا، حضرت زینب کبری علیهاالسلام هم نوا می شویم و این غم عظمی را به همه ی کرّوبیان آسمان تسلیت می گوییم.

ای یادگار گریه های زهرا علیهاالسلام ! ای یادآور مظلومیت و غربت علی علیه السلام ! ای تکمیل کننده ی قیام سرخ حسین علیه السلام ! غم جان کاه هجران عاشوراییان را بر قلب خسته ات تسلیت می گوییم.

کرامت ها

کرامت ها

حضرت حجت الاسلام «حاج شیخ محمد تقی صادق» برای آیت اللّه بروجردی رحمه الله، ماجرایی را در باره ی کرامت حضرت زینب علیهاالسلام نوشته بود. آن نوشته این چنین بود: «تقدیم می دارم به سوی تو کرامتی را که هیچ گونه شک و شبهه ای در آن نیست و آن کرامت از حضرت زینب علیهاالسلام، بانوی بانوان عالم است. زنی به نام «فوزیه زیدان» از خاندان مردمی صالح و پرهیزگار، در یکی از روستاهای «جبل عامل» به نام «جویه» به پادرد بی درمانی مبتلا شد تا جایی که برای عمل جراحی به بیمارستان های متعددی رفتند، ولی نتیجه نداد. پاهای او به قدری سست شد که دیگر قادر به حرکت نبود. بنابراین، مدت ۲۵ سال

خـانه نشـین شـد تـا این که روز عـاشورایی فرا رسـید. او از برادران و خـواهران خـود خـواست که او را به حرم حضـرت زینب علیهاالسلام ببرند تا به ایشان توسل پیدا کند و شفای خود را از ایشان بطلبد. آنان نپذیرفتند و گفتند:

اگر قرار است شفا بگیری همین جا در خانه ات هم می شود.

فوزیه اصـرار کرد اما آنها قبول نکردنـد تا این که در یکی از روزهای محرم در خانه ی همسایه اش مجلس عزاداری بر پا شده بود. او به خـانه ی همسـایه رفت و زیاد گریه کرد. بعـد از عزاداری به خانه ی خود برگشت و با حالت گریه و توسل به خواب رفت قبل از طلوع آفتاب بیدار شد و متوجه شد کسی دستش را گرفته است و می گوید:

فوزیه بلند شو!

او بـا شـنیدن آن بر می خیزد و روی پاهای خود می ایسـتد. اطرافش را نگاه می کنـد، اما کسـی را نمی بینـد. او از خوشـحالی تکبیر می گویـد. مادرش از خواب بیـدار می شود و با دیـدن وضـعیت او به کوچه می دود وبلنـد «اللّه اکبر» و «لااله الااللّه» می گوید. برادران به خانه ی او می آیند و همسایگان با خبر می شوند. سـلام و صـلوات، فضا را عطرآگین می کند. خبر، کم کم به شـهرها و روسـتاهای مجاور می رسد و مردم دسـته دسته برای تبرّک، به خانه ی او می آیند. سـلام و درود بی پایان خدا بر حضرت زینب علیهاالسلام (۱)

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

چهره بر دیواره ی پنجره ی کوچک کانتینر می گـذارم. بیابان بی انتهای اطراف اندیمشک، نگاهم را در موج رقصـنده ی هرم سوزان آفتاب، خواب می کند.

۱- توسلات، ص۵۱.

ـ شریف! تنها نشسته ای؟

ـ داشتم به فردا فکر می کردم و به سرنوشت که در کدام صفحه اش رقم می خوریم.

«حسنوند» صدای گرمی داشت و نگاهش سریع تر از برق، بر روزنه های تاریک دل می تابید. با صدایی صمیمی و شوخ پرسید:

چیه! نکنه ترس برت داشته؟

ـ نه بابا! دلم شور رفتن دارد. می خواهم تا آخرین لحظه ی پیروزی عملیات زنده بمانم وبعد... چه می دانم هر چه خدا بخواهد.

دستش را گرفتم و پهلوی خودم نشاندم.

ـ خدا کند باز هم باشیم. توی این مدت خیلی بهت عادت کردم. احساس می کنم اگر یک روز صدایت را نشنوم، انگار چیزی را گم کرده ام.

می خندد. به یاد نخستین روزهای آشنایی می افتم که برای عملیات «والفجر ۴» به جبهه ی غرب اعزام شده بودیم. مهر ماه سال ۶۲ بود که ما را از ۴۵ روز آموزشی، از پادگان امام حسین علیه السلام، با کل تجهیزات به کردستان ـ منطقه ی پنجوین ـ اعزام کردند. من و حسنوند و «کاری»، هر سه در گروهان «الغدیر» از گردان علی اکبر، لشگر ۱۰ سیدالشهداء، با هم آشنا شدیم و کم کم خواب و خوراک مان با هم شد تا حالا که برای عملیاتی دیگر آماده می شویم.

حسنوند، کارگر کارخانه ی سایپا بود. یک روز نشسته بود و درباره ی کارش با بچه ها صحبت می کرد. کلامش شیرین بود و حتی وقتی که حرف های عادی می زد، همه را مجذوب خود می کرد. من وآقای کاری، آن سوی سنگر نشسته بودیم. باد مهر می وزید و غبار پاییز را در اطراف مان می پراکند. گاهی سر بلند می کردیم و به صحبت هایش گوش می دادیم. بعد از مدتی، من هم به جمع آنها پیوستم. کاری هم آمد. مدتی مشغول صحبت شدیم تا کم کم بچه ها پراکنده شدند و ما را تنها گذاشتند. از فرصت استفاده کردم و با او به گپ نشستم.

ـ چند سال تان است، آقای حسنوند؟

ـ ۳۷ سال.

خورشید رو به سوی غروب داشت و دشت دلگیر بود.

ـ آقا شریف! می خواهم چند روزی بروم ملایر!

ـ چطور حالا؟ لشگر تازه عازم منطقه است.

ـ می دانم. اما خدا بعد از چند سال انتظار، به من فرزندی عطا کرده که هنوز ندیدمش.

ـ به به! مبارک باشد، ان شاء اللّه! چی هست؟

اشک در چشم هایش جمع شد. لب هایش لرزیدند. گفت:

دختر است؛ زینب. دلم می خواهد هر چه زودتر بروم و روی نازنین اش را ببینم و بر گردم.

ـ حالا که این طور است برو بیش تر بمان.

ـ درست است، اما اگر زود برنگردم، انگار که راه را فدای امانتی موقت کرده ام. می ترسم دیر بشود و وقتی خودم بیایم که دیگر قافله رفته باشد. عملیات نزدیک است. دلم آرام و قرار ندارد.

حسنوند وقتی از خدا می گفت چون زورقی، دریای دل را می شکافت و گوهرهای مدفون حیات را از اعماق قلب بیرون می کشید و با درخشش، اشک شوق در نگاه ها می ریخت. از منزلت شهید می گفت و چنان مرا غرق مستی عشق می کرد که بیابان های منطقه را، دریایی از نور و حیات می دیدم. چشم بر نخستین ستاره های شب دوخت و نگاه نمناکش را بر من چرخاند:

ـ آقا شریف! وقت نماز است.

به طرف تانکر آب راه افتادیم.

ـ آقای کاری شما از همه ی ما بزرگتری. بیا امشب پیش نمازی کن!

کاری سری تکان داد و گفت:

من چکاره ام آقای حسنوند؟ اگر ما لایق چنین چیزی بودیم که دیگر غمی نداشتیم.

به نماز، به ویژه نماز جماعت خیلی اهمیت می داد. معتقد بود، تنها راه نجات آدمی در همین جماعت هاست. آن شب دقایقی بسیار طولانی به عبادت نشست و سجده های طولانی کرد. بلندی محاسن اش به چهره ی زیبایش جذبه ی خاصی می بخشید. قامت رشیدی داشت. وقتی دست به قنوت برمی داشت، بی اراده مجذوب چهره ی باوقارش می شدم. صبح زود حوالی ساعت ۵ قرار بود به طرف جزیره ی مجنون حرکت کنیم.

اکنون ساعت هاست که در نزدیکی های جزیره ی مجنون، سنگر گرفته ایم. ستاره های آسمان کم کم هویدا می شوند. صدای توپ و خمپاره های دشمن لحظه ای قطع نمی شود. فرمانده ی گروهان، نفرات را تقسیم بندی می کند:

ـ بچه ها همه چیز آماده است؟ حرکت می کنیم.

در هر قایقی ۱۰ ـ ۱۵ نفر می نشینیم. رو به روی حسنوند نشسته ام. قایق بر سطح باتلاقی منطقه، آرام پیش می رود. نور سرخ غروب از نیزارها بر صورت مان می تابد و چهره ها رنگ خون به خود می گیرند. در میان دیده های منتظر و در این غروب خونین، نگاه آرام و شاد حسنوند درخشش طلوع آفتاب را دارد. حالا با عشق دیدار فرزندش؛ زینب، از میان نیزارها نظاره گر غروب است و ساکت و تنها، بی انتها را می نگرد. لختی بعد رو به من می کند. سرش را نزدیک می آورد و به آرامی می گوید:

شریف! یک زحمتی برایت داشتم.

ـ امر بفرما!

ـ می خواستم یک پیغام برایم ببری.

ـ چی هست؟ کِی؟ برای کی؟

ـ برای خانمم. اگر شهید شدم به او بگو که دوست دارم که زینبم را زینب گونه بار بیاوری. دوست دارم بداند پدرش چه راهی را رفته است.

بغض گلویم را فشرد.

ـ این حرف ها چیه آقای حسنوند! ان شاء الله همه با سلامتی و پیروزی بر می گردیم پیش زن و بچه های مان.

ـ هر چی خدا بخواهد همان می شود. فقط باید دعا کرد قبل از شهادت، سرکوبی دشمن را شاهد باشیم.

قایق ها در حال حرکت اند و هواپیماهای دشمن، گاهی بالای سرمان ظاهر می شوند و ما مجبور می شویم با قایق در نیزارها پنهان شویم و این خود، حرکت را کند می کند.

از نیمه های شب گذشته بود که در خط مستقر شدیم. تا آن وقت که دیگر خورشید می رفت در وسط آسمان جای بگیرد، آتش پی گیر توپ خانه ی دشمن، لحظه ای قطع نشده بود. با انفجار شدید خمپاره ای، سرها را دزدیدیم و به داخل سنگر خزیدیم... در سنگر جا نبود. سه نفری هم به زور جا شده بودیم. دلم می خواست او (حسنوند) هم در کنارمان باشد، اما چنین تجمعی در آن موقعیت خطرناک بود. گفتم:

آقای حسنوند! خطرناکه! اگر خدای نکرده یک خمپاره این جا بخورد هر چهار تا شهید می شویم.

حسنوند، دیگر حرفی نزد و به سرعت برگشت، اما هنوز چند لحظه از رفتن اش نگذشته بود که صدای مهیب انفجار خمپاره ای دیگر به شدت تکان مان داد... صدای ناله برخاست. کیسه های شن را با عجله بلند کرده و کنار انداختیم. از چهره ی غرق در خاک و خونش، تنها چشمانش به سختی تکان می خورد. سرش را بلند کردم و او را در آغوش گرفتم.

ـ شریف! دیدی؟ قسمت بود که برگردم.

حسنوند، چهره ی درهم اش را کمی گشود و با لب های لرزانش ناله ای کرد. کلماتی را بریده بریده ادا کرد:

ـ بچه ها! مرا چند قدم ببرید آن طرف تر.

و به خط اشاره کرد، به طرف عراقی ها.

ـ نمی توانیم حرکت ات بدهیم. یک کمی صبر کن، الان امدادگر می رسد. چیز مهمی نیست، زود خوب می شوی.

خنده ای بر لبانش نشست. گویا این دلداری به نظرش مسخره آمده بود. چیزی نگذشت که دوباره چهره در هم کشید. نفس هایش چون مرغ در قفس، پر و بال می زد.

ـ شریف! شما را به خدا مرا ببرید جلو.

ـ با این وضع نمی شود. بگذار امدادگر برسد.

در حالی که دست هایم به شدت می لرزید، خون چهره اش را پاک کردم.

ـ شریف! خواهش می کنم.

ـ حسنوند! فقط یک خورده تحمل کن. ما نمی دانیم چطور باید حرکت ات بدهیم.

چشمانش را غم گرفت و چهره اش را با حالتی محزون از روی ما برگرداند. لحظه ای را به یاد آوردم که بالای سنگر، ایستاده بود ولی می خواست جایی برایش باز کنیم. بغض، گلویم را به درد آورد. گفتیم: «نه نمی شود». و او مثل پرنده ای به سوی حادثه پرواز کرد، آن قدر سریع که باورمان نمی شد. از کاری پرسیدم:

چه کار کنیم؟

اشک در چشمان حسنوند حلقه زده بود. ملتمسانه گفت:

شما را به خدا! این دم آخری دلم را نشکنید.

دیگر طاقت نیاوردم، به کاری گفتم:

زود باش بلندش کن!

بلندش کردیم و از سنگر بیرون آوردیم. حس می کردم از فشار بغض، راه نفسم بسته می شود و ضربان شدید قلبم نمی گذارد صدای ضعیف اش را درست بشنوم. روی زمین گذاشتیم اش؛ همان جا که می خواست.

ـ شریف جان! صورتت را پایین بیاور.

خم شدم. مرا بوسید. در اوج گریه هایی شکسته و ناله هایی ضعیف، تنها صدای «یا مهدی» و «یا حسین» گفتن اش مفهوم بود. دیگر نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. بغضم ترکید و زدم زیر گریه.

ـ حسنوند! چرا خواستی بیاوریم ات بیرون؟

لبخندی بر لبش نشست.

ـ من که می دانم رفتنی ام. خواستم دم آخری تو این وضعیت، چند قدم دیگر به کربلا نزدیک تر بشوم.

سرم را گذاشتم روی سینه اش و با تمام توان ضجه زدم. قوایش را جمع کرد. لب هایش دوباره لرزید.

ـ هر چه می خواهی بگو! هر چه باشد انجام می دهم.

ـ مرا رو به قبله کنید.

با کمک کاری رو به قبله اش کردیم. چنان سخت در آغوش اش گرفته بودم که تمام بدنم از خونش رنگین شده بود. در حالی که آتش دشمن هم چنان بی دریغ، بر سرمان می بارید، صدای گریه و ضجه ی ما، خود سنگری شده بود در برابر نعره ی خمپاره های دشمن. لب هایش را به سختی تکان داد:

ـ شریف! سرم را بلند کن.

دستم را زیر سرش گذاشتم و به آرامی بلندش کردم. با آهنگی که تا ابد در عمق جانم نقش بست، آخرین جمله را گفت:

ـ السلام علیک یا ابا عبد الله.

و روی دست های من افتاد.(۱)

عاشورا در کلام شهید آوینی

عاشورا در کلام شهید آوینی

عقل می گویـد: بمان و عشق می گویـد: برو، و این هر دو، عقل و عشق را خداوند آفریده است تا وجود انسان در حیرت میان عقل و عشق معنا شود. اگر چه عقل نیز اگر پیونـد خویش را با چشـمه ی خورشـید نَبُرد، عشق را در راهی که می رود تصدیق نخواهد کرد. آن جا دیگر میان عشق و عقل هیچ فاصله ای نیست...

یاران! این قافله ی عشق است و این راه که به سـرزمین «طفّ» در کرانه ی «فرات» می رسـد، راه تاریـخ است و هر با مداد، این بانگ از آسمان می رسد که الرَّحیل! الرَّحیل!

از رحمت خدا به دور است که این باب شـیدایی را بر مشـتاقان لقای خویش ببندد. این دعوت آسـمانی، فیضانی است که علی الدوام، زمینیان را به سوی آسمان می کشد. بدان که سینه ی تو نیز آسمان لایتناهی است، با قلبی که در آن چشمه ی خورشید می جوشـد و گوش کن که چه خوش ترنّمی دارد: «حسـین حسـین! حسـین حسـین!». نمی تپد، حسـین حسـین می کند. یاران! شتاب کنیـد که زمین نه جای مانـدن است که گـذرگاه است. گذر از نفس به سوی رضوان حق. هیچ شـنیده ای که کسـی در گذرگاه، رحل اقامت بیافکند و مرگ نیز در این جا چنان با تو نزدیک است، که در کربلا و کدام انیسـی از مرگ شایسـته تر. اگر دهر بخواهد با کسی وفا کند و او را از مرگ معاف دارد، حسین علیه السلام که از من و تو شایسته تر است.

الرَّحیل! الرَّحیل! یاران شتاب کنید(۲).

۱- لحظه های سرخ پرواز، ص۸۱.

۲- فتح خون، ص۴۷.

گفت و گو

گفت و گو(۱)

روحیه ی توجه و توسل به ائمه ی معصومین علیهم السلام در میان مجاهدان مسلمان، در گوشه و کنار دنیا بسیار چشم گیر است. با توجه به حضورتان در کنار مجاهدان لبنانی اگر از فضای معنوی آن دوران، مطالبی دارید بفرمایید.

لبنانی که در حال حاضر می بینید، لبنانی است که اگر ایرانی ها به آن جا بروند، شباهت های خیلی زیادی در زمینه های فرهنگی، بین لبنان و ایران می بینند. فرهنگ بسیجی روحیات و تعلّقات دینی آنان خیلی با هم دیگر مشابه است. اگر ما اینجا کسانی را داریم که اهل ذکر اهل بیت علیهم السلام توام با حماسه هستند، در لبنان هم چنین کسانی هستند. بالاخره وضع خیلی مشابه است. یادم هست در سال ۱۳۶۱، لبنان این وضع را نداشت. البته شیعیان لبنان اهل شعایر مذهبی بودند، اما، نه به این صورت. آن زمان بعضی از برادران ذاکر اهل جبهه ها که در آن جا حضور داشتند، یکی از کارهایی که انجام می دادند، انتقال همین مجالس به لبنانی ها بود. مجالس مختصری را که در بعضی روستاها یا شهرهای لبنان برگزار می کردیم، بسیاری از لبنانی های علاقه مند می آمدند دور این مجلس می نشستند و فقط تماشاگر بودند که این مجلس ذکر اهل بیت علیهم السلام توسط بسیجی ها چگونه برگزار می شود.

یادم هست برخی اشعار عربی هم تهیه می شد که در آن جا خوانده شود. آن جا خیلی این مسأله، خود را نشان داد که یک رزمنده با لباس رزمندگی، این گونه برای ابا عبدالله الحسین علیه السلام اشک می ریزد و این دو ب_ا هم دیگر ارتباط نزدیکی دارند. این در بین بسیاری از لبنانی ها پدیده ی نویی بود. اما الان اگ_ر

۱- گفت و گو با حجه الاسلام والمسلمین علی رضا پناهیان.

شما بروید لبنان، می بینید که این حرکت، بسیار جـا افتـاده است. آن حرکت در آن روز، کـار خود را به نظر من انجام داد. اشاعه ی عزاداری برای ابا عبدالله الحسین علیه السلام و فرهنگ زنده نگه داشتن نام اهل بیت علیهم السلام در میان انقلابیون، الان یک عنصر انقلابی جدای از اهل بیت نیست. از همان اول که این ارتباط انقلابی بین ایران و لبنان برقرار شده، ارتباط فرهنگی و معنوی بر محور ذکر اهل بیت علیهم السلام هم برقرار شد. طبیعتا خیلی هم مؤثر بود که ما با هم احساس هم دردی، هم فکری، هم صحبتی یا حتی هم کاری بکنیم در جهت دفاع از کیان اسلام(۱).

شعر

شعر

آیات صبوری

قیامت کرده ای در استقامت

پناه آورده بر صبرت امامت

چو در دامان مقتل پا نهادی

امام صابران را صبر دادی

اگر گامی به ره وا مانده بودی

و گر یک لحظه از پا مانده بودی

شرف، مردی، شهامت، کشته می شد

امام ات نه «امامت» کشته می شد

۱- مجله ی موکب عشق، ۱۹.

به جز تو ای ز جام گریه سر مست!

که قربانی گرفته بر سر دست؟

تو در دریای خون، خورشید جستی

تو گل را با گلاب اشک شستی

تو آیات صبوری آفریدی

ز قرآن پاره ها، گل بوسه چیدی

تو که قلبت ز خون، بحری دگر بود

ز قرآن پاره هایت پاره تر بود

حسین، آماده بهر جان فشانی

تو را فرمود: ای زهرای ثانی!

که ای از خود تهی، از عشق سرشار

مرا هم در نماز شب به یاد آر!

صلوه الیل را بنشسته خواندی

خدا را از درون خسته خواندی

به وقت راه رفتن پای تا سر

تو زهرا بودی و زهرا پیمبر(۱)

غلام رضا سازگار

۱- نخل میثم، ص۴۵۹.

پرسش

پرسش

الف. چه کسانی از همراهان امام حسین علیه السلام پس از واقعه ی عاشورا زنده ماندند؟

از روایت های تاریخی به دست می آید که ۸ تن از یاران امام حسین علیه السلام زنده ماندند که عبارت بودند از:

۱_ «عقبه بن سلمان»، غلام حضرت رباب که عمر سعد او را آزاد کرد.

۲_ «مرقع بن قمامه»؛ قبیله ی او از عمر سعد امان گرفتند. عبید الله بن زیاد نیز او را به بحرین تبعید کرد.

۳_ «مسلم بن ریاح»؛ پس از شهادت امام حسین علیه السلام از کربلا گریخت.

۴_ «حسن بن حسن» معروف به مثنی؛ مجروح شده بود و به دلیل خویشاوندی با عمر سعد، از مرگ نجات پیدا کرد.

۵_ «عمر بن حسن».

۶_ قاسم بن عبد الله.

۷_ محمد بن عقیل.

۸_ و زید بن حسن(۱).

ب. عمر سعد به عنوان فرمانده ی لشگر ابن زیاد، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به چه جنایت هایی دست یازید؟

او پس از شهادت امام حسین علیه السلام به فجایعی دست زد که کمتر از مبارزه با آن حضرت نبود، مانند: آب ندادن به زنان و کودکان، برهنه کردن بدن امام حسین به طمع لباس های شان، در آوردن زیور زنان، آویختن سر شهیدان به گردن اسبان، سَبّ و دشنام به اهل بیت علیهم السلام، اسب تاختن بر بدن شهیدان، ضرب و جرح اسیران، سوار کردن اسیران بر شترهای بی جهاز، به زنجیر بستن امام سجاد علیه السلام، رویارویی اسیران با سرهای بریده، جسارت کردن به سر امام

۱- زندگانی امام حسین، سید هاشم رسولی محلاتی، ص۵۴۸.

حسین علیه السلام، کشتن مادر وهب در کربلا، گذراندن اسیران از کنار گودال قتل گاه برای آزار روحی آنان، آتش زدن خیمه گاه، غذا ندادن به اسیران(۱).

شب دوازدهم: شب شهادت امام سجاد علیه السلام

اشاره

شب دوازدهم _ شب شهادت امام سجاد علیه السلام

زیر فصل ها

جریان تاریخی شهادت

الگوی عبادت و شهامت

عاشقانه ها

گفتار گوینده

کرامت ها

جبهه و جنگ

عاشورا در سخنان شهیدان

گفت و گو

شعر

پرسش

جریان تاریخی شهادت

جریان تاریخی شهادت

حضرت علی بن الحسین علیه السلام، در روز پنجم شعبان یا ۱۵ جمادی الاولی سال ۳۸ ه .ق.، در مدینه دیده به جهان گشود. ایشان در ۱۲ یا ۱۸ و بنا بر قولی ۲۵ محرم سال ۹۵ ه ق در ۵۶ سالگی مسموم گردید و به شهادت رسید. آن حضرت در واقعه

ی کربلا، ۲۳ سال داشت و چون دومین فرزند پسر حضرت حسین علیه السلام به شمار می آمد، به «علی اوسط» معروف بود. دوران امامت ایشان با خفقان بارترین دوره ی خلافت امویان هم زمان گشته بود. ایشان در دوران زندگی نورانی خویش، رنج ها و مصیبت های بسیاری را تحمل کرد. شهادت پدر، جوانان خاندان و شماری از بهترین یاران اسلام در کربلا و پس از آن، اسارت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، جان کاه ترین مصیبت های آن حضرت است. به همین دلیل، ایشان تا پایان عمر شریف خویش در غم مصیبت جان سوز عاشورا، هم چون شمع در سوز و گداز بود. او همواره از کربلا یاد می کرد و می گریست و با خود می گفت:

پسر رسول خدا، حسین کشته شد، در حالی که گرسنه و تشنه بود(۲).

گریستن ایشان به دلیل یادآوری مصیبت های کربلا و خوف الهی چنان بود که به مقام یکی از بُکّائون ـ بسیار گریه کنندگان ـ رسید و همیشه، اشک مهمان

۱- حماسه ی حسینی، ج۳، ص۱۶۸.

۲- لهوف، ص۲۰۹.

محاسن نورانی و چهره ی غم بارشان بود.

حضرت سجاد علیه السلام در ماجرای کربلا، به بیماری شدیدی دچار شده بود. البته این تقدیر الهی بود تا بدین وسیله از خطر کشته شدن به دست دشمن در امان بماند. در این صورت، تکلیف جهاد نیز از دوش ایشان برداشته می شد؛ زیرا اگر کسی ندای استغاثه ی امام زمان خویش را بشنود و از هم یاری دریغ ورزد، از دین اسلام بیرون می رود و مسلمان نیست. با این حال، هر چند حضرت سجاد علیه السلام بیمار بود، ولی با شنیدن ندای کمک خواهی امام حسین علیه السلام، از بستر برخاست و شمشیر خود را برداشت و کوشید از خیمه به در آید. شدت بیماری ایشان به گونه ای بود که به سختی می توانست شمشیر را حمایل کند. حضرت ام کلثوم علیهاالسلام به سوی ایشان دوید تا وی را از رفتن به میدان باز دارد حضرت به او فرمود:

ای عمه! رهایم کن تا در رکاب پسر رسول خدا با دشمن بجنگم.

در این هنگام امام حسین علیه السلام ماجرا را دریافت. از میدان فریاد بر آورد:

خواهرم! او را نگهدار تا زمین از جهت خدا تهی نگردد.

با این حال حضرت سجاد علیه السلام برای به میدان رفتن، پافشاری می کرد. امام حسین علیه السلام خود را به خیمه رسانید و فرمود:

پسرم! می خواهی چه کنی؟

عرض کرد:

ندای مظلومیت تو، رگ های قلبم را از هم گسیخت. می خواهم به میدان بیایم و جانم را فدای تو سازم.

امام فرمود:

عزیزم! تو بیمار هستی و جهاد بر تو واجب نیست. تو حجت خدا بر شیعیانی! تو پدر یتیمان و بیوه زنانی! تو باید آنان را به مدینه برسانی!

حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد:

آیا بمانم و کشته شدن تو را بنگرم؟ ای کاش نبودم و جانم نثار تو شده بود!

در این هنگام، امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و با هم گریستند(۱). حضرت سجاد علیه السلام از پدر، سراغ عمویش عباس علیه السلام، برادرش علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین را گرفت. امام، آه سردی کشید و فرمود:

پسرم! بدان که در خیمه ها مردی جز من و تو باقی نمانده است.

پس از شهادت امام و یاران باوفایش، اسیران را از کنار بدن های پاره پاره گذر دادند. در این میان، حضرت سجاد علیه السلام، را بر شتری برهنه سوار کرده بودند و غل و زنجیر به دست و پا و گردن ایشان بسته بودند. از آن جا که ایشان توان نشستن بر آن شتر را نداشت، پاهای ایشان را از زیر شکم شتر، به هم محکم بسته بودند. اهل بیت علیهم السلام با دیدن بدن های پاره پاره، همگی خود را از فراز مرکب ها به زمین می انداختند و شیون می کردند. حضرت سجاد علیه السلام چون نمی توانست از شتر پیاده شود، همان جا بر شتر نشسته بود و می گریست. حضرت زینب علیهاالسلام نزد وی آمد و او را دلداری داد. حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

چگونه بی تاب نباشم در حالی که بدن های بی سر و عریان و غرقه به خون عزیزانم را می بینم.

آن گاه اهل حرم را به سوی کوفه بردند. به دلیل سنگینی زنجیرها، خون از پاهای حضرت سجاد علیه السلام سرازیر بود. در دارالاماره ی کوفه، حضرت سجاد علیه السلام با دلیری فراوان با ابن زیاد سخن گفت، به گونه ای که آن ملعون به خشم آمد و دستور داد گردن ایشان را بزنند. با این حال، حضرت زینب علیهاالسلام پیش آمد و دست در گردن آن حضرت انداخت و فرمود:

اگر می خواهید او را بکشید، مرا نیز باید بکشید.

۱- معالی السبطین، ج۲، ص۲۱.

بدین ترتیب، ابن زیاد از کشتن آن حضرت چشم پوشید. البته حضرت سجاد علیه السلام از پا ننشست و دوباره به ابن زیاد فرمود:

ای پسر زیاد! آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن، عادت ما اهل بیت است و شهادت، مایه ی سرافرازی ماست؟

پس امام سجاد علیه السلام را به همراه کاروان زنان و کودکان و سرهای بریده ی شهیدان در شهرهای گوناگون گردانیدند و راه شام را در پیش گرفتند. هنگامی که کاروان به دروازه ی شام رسید، یزید دستور داد آنان را پشت دروازه ی ساعات(۱) نگه دارند تا شهر را آذین بندی کنند. سپس کاروان را به درون شهر آوردند. از دروازه ی ساعات تا کاخ یزید فاصله ی چندانی نبود، ولی کاروان را در همه ی کوچه های شام گردانیدند تا مردم، آنان را تماشا کنند. کاروان هنگام غروب به کاخ یزید رسید. در حالی که همه ی اهل کاروان را به یک ریسمان بسته بودند، به کاخ یزید وارد کردند. سر بریده ی امام حسین علیه السلام را در تشت طلا، در برابر یزید گذاشته بودند. حضرت زینب علیهاالسلام با دیدن این منظره، بی تابی آغاز کرد. یزید برای آزار بیشتر، چوب خیزرانی برداشت و بر دهان مبارک حسین علیه السلام زد. سپس با طعنه به امام سجاد علیه السلام گفت:

اوضاع را چگونه می بینی؟

حضرت فرمود:

قضای الهی را که پیش از آفرینش آسمان ها و زمین مقدر شده بود، دیدم.

یزید گفت:

حمد و سپاس خدایی را که پدرت را کشت.

امام فرمود:

لعنت خدا بر کسی که پدرم را کشت.

۱- نام یکی از دروازه های شهر شام است. تذکره الشهدا، ص ۴۱۰.

یزید خشمگین شد و دستور داد جلاد، گردن او را بزند. این بار نیز حضرت زینب علیهاالسلام سپر بلای ایشان شد و گفت:

ای یزید! آیا این همه خونی که از ما ریختی، کافی نبود؟

حضرت سجاد علیه السلام بدون واهمه فرمود:

اگر می خواهی مرا بکشی، باکی نیست، ولی کسی را بگمار تا این کودکان بی پناه را به مدینه برساند.

یزید با شنیدن این سخن، از کار خود چشم پوشید(۱).

پس از ماجرای کربلا، شخصی از حضرت سجاد علیه السلام پرسید که دشوارترین مصیبت شما در کجا رخ داد؟ حضرت سه بار فرمود:

الشام! الشام! الشام(۲)

ایشان فرمودند:

در شام هفت مصیبت بر ما وارد شد که از آغاز اسیری تا پایان آن، چنین مصیبتی ندیدیم:

۱_ ستم گران در شام، پیرامون ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه ها برافراشته گرفته بودند و با کعب نیزه بر ما هجوم می آوردند. آنان، ما را در میان جمعیت بسیار نگه می داشتند و طبل می زدند.

۲_ سرهای شهیدان را در میان هودج های زنان قرار دادند. سر پدرم و عمویم عباس را در برابر دیدگان عمه ام زینب، و ام کلثوم و سر برادرم علی اکبر و قاسم را در برابر سکینه و رقیه قرار دادند. آنان با سرها بازی می کردند که گاهی سرها بر زمین می افتاد و زیر سم اسبان لگدکوب می شد.

۱- معالی السبطین، ج۲، ص ۱۶۰.

۲- عنوان الکلام، آیت الله فشارکی، ص ۱۱۸.

۳ــ زنان شامی از فراز بام ها بر سر ما آتش می ریختند. آتشی به عمامه ام افتاد و چون دست هایم بسته بود، نتوانستم، آن را خاموش کنم. عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید.

۴ــ از طلوع تا غروب آفتاب، ما را در کوچه های شهر شام گردانیدند و ساز و آواز زدند و گفتند: ای مردم این ها را بکشید که در اسلام هیچ احترامی ندارند.

۵ــ ما را به یک ریسمان بستند و از در خانه ی یهودیان گذراندند و گفتند: اینان قاتلان پدران شما در خیبر و خندق هستند انتقام خود را از آنان بگیرید. آنان نیز خاک و سنگ و چوب به سوی ما می افکندند.

۶ــ ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند، ولی خداوند این امر را برای شان مقدر نساخت.

۷ــ ما را در خرابه ای جا دادند که نه سقفی داشت و نه دروازه ای. روزها از گرما و شب ها از سرما، آرامش نداشتیم و از ترس کشته شدن و گرسنگی و تشنگی، قرار نداشتیم(۱).

این ها قطره ای از اقیانوس بی کران رنج و محنت امام سجاد علیه السلام بود که سبب شد خورشید عمرشان در افق خون رنگ آن به غروب گراید. آن حضرت در سال ۹۵ ه .ق. با توطئه ی «ولید بن عبد الملک» خلیفه ی اموی مسموم شد و به شهادت رسید.

امام باقر علیه السلام فرموده است:

پدرم شتری داشت که ۲۲ بار با آن به سفر حج رفته بود و در این مدت یک تازیانه به آن نزده بود. پس از شهادت ایشان، ناگاه یکی از خدمت گزاران آمد و گفت: ناقه ی حضرت بیرون رفته و کنار قبر ایشان زانو زده است و گردنش را به قبر می مالد. این در حالی است که آن شتر،

۱- تذکره الشهداء، ملاحبیب الله کاشانی، ص۴۱۲.

محل دفن حضرت را ندیده بود(۱).

امام باقر علیه السلام کنار آن شتر آمد و فرمود:

آزادش بگذارید تا وداع بکند.

آن شتر سه روز به همان حال بود تا این که مرد(۲). هنگامی که حضرت سجاد علیه السلام از دنیا رفت، مردم مدینه فهمیدند که ایشان صد خانواده را غذا می داده است. حتی خود آن خانواده ها نیز نمی دانستند که غذای آنان از کجا و به دست چه کسی فراهم می شود. هنگام غسل دادن بدن مطهر آن حضرت، آثار کیسه های غذا و غل و زنجیر دوران اسارت بر بدن ایشان آشکار بود(۳).

الگوی عبادت و شهامت

الگوی عبادت و شهامت

پیش تر گفتیم که حضرت سجاد علیه السلام به قدری از خوف خدا می گریست که به مقام «بُکّاء» رسیده بود. حضرت سجاد علیه السلام، زینت پرستش گران بود. شبی از شب ها، حضرت سجاد علیه السلام سرگرم راز و نیاز با خداوند بود که شیطان به صورت های گوناگون در آمد تا ایشان را از عبادت باز دارد. هنگامی که نماز حضرت به پایان رسید، ایشان فرمود:

دور شو ای ملعون!

در این لحظه، ندایی از آسمان برخاست که؛

تو زین العابدین و زینت عابدان هستی!

این ندا سه بار تکرار شد و کسی، گوینده ی آن را ندید. از آن پس، حضرت

۱- اصول کافی، ج ۱، ص۴۴۸.

۲- انوار البهیه، ص۱۲۸.

۳- سوگ نامه ی آل محمد، ص۷۶.

سجاد علیه السلام به این لقب مشهور گردید(۱). امام سجاد علیه السلام با شهامت خود، حماسه ی کربلا را معنایی دیگر بخشید و با دست بسته در برابر دشمنی که از ریختن خون هیچ کس ابایی نداشت ایستاد و بی واهمه به روشن گری پرداخت. او در کاخ ابن زیاد و یزید عاشورایی دیگر برپا کرد و با تکرار حماسه ی پدر بزرگوار خویش، پیام عاشورا را در طول تاریخ جاری ساخت که:

کُلُّ یَومٍ عاشُورا وَ کُلُّ اَرضٍ کَربلا.

عاشقانه ها

عاشقانه ها

از سرزمین بدن های بی سر آمده ام.

از وادی سرهای سرفراز بر فراز نیزه ها.

سرهای سربلند، سرهای رو سفید.

دیدگانم سرشار از مظلومیت است و روایت گر سودای تیغ های آخته و بدن های برهنه،

کشاکش نابرابر تازیانه ها با اندام کودکان، ستیز پاهای آبله بسته با خار مغیلان و پژواک دل کش قرآن، بر فراز نیستانی از نیزه ها.

من یادگار روزهای خاک و خونم .

یادگار غریبستان کربلا.

صدای پای اسب های تازه نفس، که با نعل های تازه بسته شان، شکوفه های زخم را لگدمال می کردند، هنوز در خاطره ام تکرار می شود.

هنوز صدای خسته ی دخترکان بی دفاع که از چنگ «بی رحمی» به بیابان «بی کسی» پناه می آوردند، مرواریدها را از صدف چشمان خسته ام بیرون می ریزد تا تصویری دوباره در خود قاب گیرد.

۱- حدیقه الشیعه، ص۵۱۱.

نگاه های بی حیا، محبوس مان کرده بود و پنجه های نیرومند، دندانه های کشیدن موهای دخترکان احساس شده بود.

زلف صبا را هیچ دستی شانه نمی زد.

ابروان در هم گره خورده ی عداوت، نگاه کودکان را در پیچ و خمی مخوف می انداخت و تنها شقاوت بود که حرف اول را می زد؛ حرف اول بغض، کینه، و سنگدلی... .

کسی به پیغام نسیم گوش نمی داد و عشق در میان نگاه های گرسنه، سرگردان مانده بود.

صبا زلف ماه سرگردان را بر نی تکان می داد و تنها نگاه عاشق من بود که گل زخم را به تماشا نشسته بود.

نیستانی از نور بر مرکب دست ها راه می سپرد و گلوی هر نی از غم زخم غربت، عقده ای سنگین بسته بود.

ماه رخ خود را در زلالی از سرخی شسته بود و حنجره ی خشکیده ی ماه، گاهی از جام تیغ سیراب می شد و گاهی از سبوی نیزه.

خاطرات غریبستان از پیش چشمان غم زده ام می گذرد و از آتش «روز دهم»، زهر در بند بند بدن خاکستر شده ام جای می گیرد.

سرمای زهر نیرنگ بر گرمای آتش زیر خاکسترم چیره می شود و می خواهد خاکستر آن را هم بر باد دهد.

و اینک ماه است که بر رخسار تنهایی من می تابد و مرا به سوی خود فرا می خواند.

ای پدر مرا دریاب!

گفتار گوینده

گفتار گوینده

سلام بر چشم های بارانی ات! سلام بر دل شکسته ات! سلام بر پیام واپسین ات! سلام بر عبادت و شبْ زنده داری ات! ای زینت پرستش گران وای بسیار سجده کننده به درگاه نیاز!

آفتاب غم های بی شمارت در افق خون رنگ شهادت، آرام آرام فرو رفت و رخت سیاه بر دل تاریخ فرو پوشانید. زهر جفا در بند بند وجود خسته ات جای گرفت و تو را به قافله ی عاشورا رساند.

امام عابدان و سید ساجدان را که عمری در مصیبت و غم ها سپری کرد و از اثر زهر کینه و شقاوت، در بی کسی و بی همدمی هم چون پدر بزرگوار خویش رخت از دنیای فانی بر بست. باری، در این روز مشعل وجود سجاد علیه السلام به سردی گرایید و ستاره ای از آسمان ولایت و امامت فرو نشست. این داغ جان کاه را به آخرین پرچم دار قیام سرخ عاشورا حضرت بقیه اللّه عج الله تعالی فرجه الشریف تسلیت می گوییم.

کاروان خسته ی عمر سجاد علیه السلام به سرمنزل شهادت می رسد و در آن بار می افکند و جهانی را در غم هجران خود، سیاه پوش می سازد! سلام بر این کاروان و این منزل گاه! سلام بر هماره سوگوار حسین علیه السلام !

ای خورشید بلندْ پیشانی مقاومت! ای گل سر سبد عارفان و عابدان! در سوگ تو و پدر غریبت، لباس سیاه بر تن داریم و دل در حسرت یاری شما مانده است! مددی فرما که دست توسل به دامان شما دراز کرده ایم، ای حجت خدا!

کرامت ها

کرامت ها

حجه الاسلام و المسلمین «لنگرودی» نقل می کند:

«شخصی برایم نقل کرد که دخترم مرض سختی گرفت. به گونه ای که همه ی دکترهای متخصص تهران از معالجه ی او ناامید شده بودند، ولی از شدت

علاقه ای که به دخترم داشتم نمی توانستم شاهد مرگ او باشم. روزی با دلی شکسته در اتاقی خلوت نشستم و یک به یک مصایب حضرت سید الشهداء علیه السلام را به یاد آوردم و گریه کردم. گاهی به یاد علی اکبر علیه السلام گاهی به یاد علی اصغر علیه السلام و تشنه کامی او، گاهی به یاد پریشانی زینب علیهاالسلام و گاهی به یاد اباالفضل علیه السلام و ناامیدی او می افتادم و اشک می ریختم. استکانی نیز داشتم که زیر چشمانم می گرفتم و اشک چشمم را داخل آن جمع می کردم بعد از چند دقیقه گریستن، بالای سر دخترم آمدم و آن مقدار اشکی را که در استکان بود، در کام او ریختم طولی نکشید که چشمانش را باز کرد. احوالش را پرسیدم گفت: بحمد اللّه امروز بهترم! رفته رفته کسالت او کمتر شد تا جایی که کاملاً شفا یافت(۱)».

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

روز عاشورا بود و چند روز قبل از عملیات محرم. بچه ها در حالی که به سر و صورت شان گِل مالیده بودند، روی تپه های «عین خوش»، «حسین حسین» می کردند و مولای شان را صدا می زدند. پرسنل گردان ما، از این که جزو نیروهای پشتیبانی بودند، اعتراض داشتند و بیشتر آنها می گفتند:

ما حاضر نیستیم در این گردان بمانیم. می خواهیم برویم حمله.

خیلی ها به این فکر افتاده بودند که انتقالی بگیرند و به گردان های خط شکن بروند. مشکل عجیبی ایجاد شده بود. یکی از روحانیون، هر روز بین دو نماز سخنرانی می کرد تا این که سرانجام توانست آنها را راضی کند که در مرحله ی دوم عملیات شرکت کنند. دو روز از عاشورا گذشته بود که شب عملیات فرا رسید. افراد گردان ما ایستاده بودند و بچه هایی را که برای حمله می رفتند تماشا می کردند. هر دو دسته گریه می کردند ولی گریه ی آنها که می رفتند گریه ی

۱- توسلات، ص۱۱۴.

شادی و عشق به شـهادت بود و گریه ی آنها که می ماندند گریه ی حسـرت. در این لحظات، باران بسیار تندی شروع شد. نیم ساعت از شـروع عملیات گذشـته بود که با بی سیم دستور داده شد که گردان ما هم وارد عملیات شود. صدای صلوات، لحظه ای قطع نمی شد و تکبیر و زمزمه ی «حسین جان» همه جا را گرفت... .

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۱)

«مـا از امام حسـین علیه السـلام بالاتر نیستیم که هستی خود را در راه خـدا و دین فـدا کرد. ما بایـد پیروان حسـین بن علی علیه السلام، باشیم؛ او که با خون، اسلام را زنده کرد».

شهید مهدی آقا عباسی

«لحظه ی وصـل، لحظه ی شورانگیزی است، لحظه ی نشـاط آوری است. آری! لحظه ی وصـل، لحظه ای است که دل و جـان آدمی به نور حق، روشن و از دیدن جمال حق، جان می گیرد و چه لذتی بالاتر از این که انسان دل و جانش به جلوه های حق روشن شود. برای من کمال افتخار است که جان خود را فدای این چنین راهی کنم. راهی که حسـین بن علی علیه السلام، امام عاشقان، فدای آن شده است».

شهید محمد مصطفی درخشان راد

«اگر به زیارت رفتیـد، به امام حسـین علیه السـلام بگوییـد که من هم جوانی داشـتم و آرزویش این بود که در زمان شـما و در رکاب شما باشد، ولی امروز این سعادت را پیدا کرده و به یاری شما آمده».

شهید مجتبی زکریا پور

۱- حدیث ماندگار، ص۲۸.

گفت و گو

گفت و گو(۱)

اگر خاطره ای از عزاداری هیأت دارید بفرمایید.

ما زمانی در مدرسه ی «قدیریه»، خواب گاه مدرسه ی کرمانی ها، در شب های چهار شنبه دعای توسل هفتگی داشتیم. این دعا از زمان شهادت عده ای از طلاب به راه افتاده بود. شب چهارشنبه ای هم زمان با عملیات فاو و نزدیک عید، من از تهران راهی جبهه بودم. در راه وقتی به ایستگاه قم رسیدیم من به رفیقم گفتم:

الان وقتی است که من باید در مدرسه ی قدیریه دعای توسل بخوانم.

او گفت:

در این چند لحظه توقف قطار که نمی توانی بروی و دعا بخوانی.

ولی من دلم راضی نشد در این مجلس شرکت نکنم. البته وقت هایی را که من نبودم طلبه ی شهید «ناصری نژاد» مجلس را اداره می کرد. به هر حال با این تصمیم که تا قبل از حرکت قطار برگردم یا با قطار دیگری بروم، از قطار پیاده شدم و به مجلس دعا رفتم وقتی دعا را شروع کردم و دلم نیامد دعا را رها کنم. نشستم و تا آخر دعا را خواندم. دعا که تمام شد، رفقا هر کدام می گفتند تو با چه دلی نشستی. قطار که رفت! گفتم:

با قطار دیگری می روم.

ساکم را برداشتم و آرام به سوی راه آهن رفتم. بر خلاف انتظار دیدم که قطار به دلیل ترافیک راه، هنوز همان جا توقف کرده است، در حالی که هر لحظه احتمال داشت حرکت کند. علت ترافیک هم برف و یخ بندان شدید بین راه بود. خیلی خوشحال شدم که وقتم را برای هیأت و آن دعای توسل گذاشتم و نرفتم در قطار بنشینم و عاقلانه رفتار کنم(۲).

۱- گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین علی رضا پناهیان.

۲- مجله ی موکب عشق، ص۲۱.

شعر

شعر

محشر زیبایی

بی تو آیینه ی دل، هم سفر تنهایی است

مثل دیروز نگاهم همه عاشورایی است

به کجا می رود این قافله ی بی همراه؟

دل پر از دغدغه ی مبهم بی فردایی است

دشت خورشیدی اندام تو از روزن اشک

گاه پیدا و گهی مظهر ناپیدایی است

گرم چون چشمه ی خورشید، فتادی در دشت

عرفات تن تو محشری از زیبایی است

سخت در هیأت اندام توام غرق نگاه

که به رگ های تو یک مرثیه ی دریایی است

هیچ دستی نزند تیشه به پشت خم تاک

جرمت ای سرو! در این باغ فقط بر پایی است(۱)

غلام رضا شکوهی

پرسش

پرسش

۱- رستاخیز لاله ها، ص۱۰۵.

۱. تاثیر تبلیغی اهل بیت امام حسین علیه السلام در مدت اسارت شان چگونه بود؟

حکومت بنی امیه می کوشید با به اسارت در آوردن و گردانیدن اسیران در شهرهای گوناگون، قیام کربلا را مخدوش سازد. و اهل بیت امام حسین علیه السلام را به گونه ای خوار و خفیف کند. با این حال، بر خلاف انتظار آنان، اسارت اهل بیت علیهم السلام، قیام کربلا را تکمیل کرد و بر رشد و تعالی آن افزود؛ زیرا دشمنان ناخواسته، پیام کربلا را به وسیله ی اسیران به گوش همه ی مسلمانان رساندند. این کار، حکومت بنی امیه را رسوا کرد و مردم را از جنایت های آنان، آگاه ساخت. همین مسأله، زمینه ساز قیام هایی شد که پس از عاشورا رخ داد. خطبه های حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیهاالسلام در کوفه و شام نیز از فرازهای روند پیام رسانی اهل بیت علیهم السلام به مردم بود.

۲. نقش زنان در قیام کربلا چگونه بود؟

زنان نیز در قیام کربلا سهم به سزایی داشتند و با هم یاری های عاطفی و روحی خود، دوشادوش مردان در افزایش سطح معنوی قیام همت گماردند. امام حسین علیه السلام در بسیاری از موارد از دلداری های حضرت زینب علیهاالسلام و احساس هم دردی ایشان، بهره می جست. نمونه ی این گفته در صحنه ی شهادت علی اکبر و علی اصغر علیهماالسلام دیده می شود. در تاریخ آمده است که زینب علیهاالسلام برای دلداری دادن امام حسین علیه السلام پس از شهادت هر شهیدی، به کمک ایشان می شتافت، ولی هنگام شهادت فرزندان خود از خیمه بیرون نیامد تا مبادا حسین علیه السلام شرمنده ی او شود. هم چنین دو تن از زنان، در جریان زد و خوردهای کربلا به شهادت رسیدند «ام وهب» و «جناده بن حارث» برای دفاع از امام حسین علیه السلام به میدان رفتند و کشته شدند. افزون بر آن وظیفه ی پیام رسانی قیام نیز بر عهده ی امام سجاد علیه السلام و زنانی چون حضرت زینب حضرت سکینه، حضرت ام کلثوم و حضرت رباب علیهم السلام بود که با خطبه ها و فریادهای خویش، این وظیفه رابر دوش گرفتند.

شب آخر: حضرت زهرا علیهاالسلام

اشاره

شب آخر _ حضرت زهرا علیهاالسلام

زیر فصل ها

نام گذاری

الگوی زنان

گفتار گوینده

کرامت ها

جبهه و جنگ

عاشورا در سخنان شهیدان

گفت و گو

شعر

پرسش

نام گذاری

نام گذاری

در میان عزاداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رسم است که شب آخر از هر دهه ی عزاداری را به حضرت صدیقه ی کبری فاطمه ی زهرا علیهاالسلام اختصاص می دهند یا دست کم، توسلی به ایشان پیدا می کنند و این نوا را سر می دهند که

«ما مزد عزاداری از فاطمه می خواهیم».

الگوی زنان

الگوی زنان

حضـرت زهرا علیهاالسـلام الگوی کامل زن در عفت، عبادت، بندگی، همسـرداری، شـهامت و... است. لحظه ی زندگی کوتـاه ولی پر برکت ایشـان، آموزگـار بزرگی برای زن مسـلمان است. در این زمـانه که گوهر انسـانی زن را به بهای ناچیز در چهـار سوق تمـدن به فروش نهـاده انـد، تنهـا بـا چنگ زدن به آموزه های ارزش منـد فرهنگ فاطمی علیهاالسـلام، می توان از گزند غارت گران فرهنگی شـرق و غرب در امان ماند. تکلیف اجتماعی یک مسلمان، ویژه ی مردان نیست بلکه زنان نیز بنا بر تعهـد دینی خویش نبایـد در برابر مسایل دینی خویش بی تفاوت باشـند. آنان بایـد هم پای مردان، از رهبری حق دفاع کننـد و برای حمایت از دین هماره در صحنه ی اجتماعی حاضر باشند.

حضـرت زینب علیهاالسـلام در تداوم خطی که حضـرت زهرا علیهاالسلام در پشتیبانی از ولایت و رهبری حق و افشاگری رویه هـای ناسـالم زمانه داشت، دوشادوش حسـین علیه السـلام به پا خاست. او برای ایفای این نقش، همراه امام خویش از مـدینه تا کربلا آمد و با کاروان پیام آوران عاشورا تا شام راه سپرد.

حضـرت زهرا علیهاالسـلام به عنوان بانوی بزرگ بانوی جهان اسـلام و نخستین پشتیبان و شـهید راه ولایت، جایگاه ویژه ای برای زن مسـلمان ترسیم کرد که طوعه ها، ام وهب ها، جناده ها، دلهم ها و... آن را الگوی خویش قرار دادند. گذری بر زندگی کوتاه و پر برکت فـاطمه ی زهرا علیهاالسـلام مـا را بـا معـارف اسـلامی آشـناتر می سـازد و سـبب می شـود، زن مسـلمان در پرتو ره آوردهای معنوی آن آموزه ها مسیر زنـدگی خود را برگزینـد. امروز زن مسـلمان بدان اندازه از شـناخت رسـیده است که می کوشد وجود تشنه ی خویش را از زلال کوثر زهرا علیهاالسـلام سیراب سازد. زن مسلمان در پی الگویی است تا با بهره گیری از آن، طرحی نو در افکند و بنیان خانواده را بیش از پیش مستحکم تر سازد.

گفتار گوینده

گفتار گوینده

ای بانوی روز جزا! غروب خورشیدی فرزندت را در میان خیل دشمنان تسلیت می گوییم.

ای کـوثر رسـول! ای اسوه ی زن در کتـاب کهن تاریـخ! ای مـادر آفتـاب! ای زلاـل عفت و معرفت! تو را می سـتاییم و در غم عروج و فرزندانت شریکیم و به تو سر سلامتی می گوییم.

ای دخت رسول خـدا! ای همتـای علی! کعبه کی از سیاه پوشـی به در می آیـد و چه وقت صـدای «اَنَا الْمَهـدی» از کنار آن به گوش می رسد تا با پای جان، زایر مزار گم شده ات باشیم؟

ای سرچشمه ی زلال معرفت! بر عزاداری مان مُهر تأیید زن که «ما مزد عزاداری از فاطمه می خواهیم».

کرامت ها

کرامت ها

چند روز بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی نخورده و گرسنه بود. به خانه ی

فاطمه علیهاالسـلام رفت و از ایشان پرسـید که آیا چیزی در خانه دارد یا نه؟ زهرا علیهاالسلام عرض کرد که در خانه هیچ چیز برای خوردن وجود نـدارد. پیامبر صـلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد. زهرا علیهاالسـلام پس از مدتی، حسن علیه السـلام را نزد پیامبر فرسـتاد. پیامبر صـلی الله علیه و آله به خانه بازگشت. فاطمه علیهاالسلام ظرفی پر از غذا خدمت ایشان آورد. حضرت با شگفتی پرسید:

این غذا از کجاست؟

فاطمه علیهاالسلام پاسخ داد:

خداوند این غذا را برای من فرستاد و من آن را برای شما نگه داشتم.

پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود که علی علیه السـلام را نیز خبر کنید. آن گاه همگی بر سـر سفره نشستند و از آن غذا همگی خوردند و سیر شدند. فاطمه علیهاالسلام فرمود:

غذای آن ظرف به حال خود باقی بود و ما همه ی همسایگان را نیز اطعام کردیم(۱).

سلمان فارسـی می گویـد: روزی خـدمت فاطمه علیهاالسـلام رسـیدم و دیـدم که جو، دسـتاس می کنـد، ولی آن قدر دسـته ی دستاس را گردانیده که خون از دست مبارکش جاری است. در همین حال حسین علیه السلام نیز درون گهواره گریه می کرد. به او گفتم:

ای دختر رسول خدا! فضه هم این جاست .بگو تا به شما کمک کند.

فرمود:

رسول خدا سفارش کرده است که کار خانه میان من و فضه تقسیم شود. امروز نوبت من است.

سلمان گفت:

من بنده ی آزاد شده ی شمایم. پس اجازه دهید یا جو آسیاب کنم یا حسین را نگه

۱- بحار الانوار، ج۴۳، ص۲۷.

دارم.

فاطمه علیهاالسلام فرمود:

من بهتر بچه را ساکت می کنم. تو جوها را آسیاب کن.

سلمان می گوید:

من جوها را تا هنگام نماز، آسیاب کردم. سپس به مسجد رفتم و جریان را برای علی علیهاالسلام تعریف کردم. حضرت گریست و رفت، ولی پس از مدتی با شادمانی باز گشت. پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل شادمانی علی علیه السلام را پرسید. علی علیه السلام پاسخ داد: نزد فاطمه بودم. دیدم که دراز کشیده و حسین را در آغوش گرفته است و دسته ی آسیاب نیز بدون هیچ گرداننده ای می چرخد و جوها را آسیاب می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله با تبسم فرمود: ای علی! مگر نمی دانی که خدا در روی زمین، تا روز قیامت فرشتگانی را برای خدمت به اهل بیت من گمارده است؟(۱).

گروهی از یهودیان عروسی داشتند و آنان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و با اصرار فاطمه علیهاالسلام رابه جشن خود فراخواندند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

او همسر علی است و اختیارش به دست اوست.

آنان دوباره از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردند که از علی علیه السلام بخواهد تا همسرش در جشن آنان شرکت کند. حضرت پذیرفت. یهودیان، زیورهای گوناگون به خود آویخته و منتظر بودند تا فاطمه علیهاالسلام با لباس کهنه ی همیشگی خود به مجلس آنان وارد شود. آنان می خواستند با این کار، فاطمه علیهاالسلام را خوار کنند! ناگاه جبرییل امین نازل شد و لباسی بهشتی به همراه زیورهای گوناگون برای ایشان هدیه آورد. فاطمه علیهاالسلام لباس را پوشید و به مجلس جشن یهودیان

۱- بحار الانوار، ج۴۳، ص۲۸.

رفت. یهودیان با دیدن آن لباس و زیورها که چشم را خیره می کرد، به سجده افتادند و شمار بسیاری از آنان نیز با دیدن این معجزه مسلمان شدند(۱).

جبهه و جنگ

جبهه و جنگ

مسعود میان حلقه ی عزاداران دم گرفته بود:

گوشه ی چشم تو چرا شد کبود؟

فاطمه جان مگر علی مرده بود؟

چقدر به این شعر علاقه داشت! ورد زبانش بود. محال بود مداحی بکند واین شعر را نخواند. بچه ها هم سینه زنان، جواب می دادند. دستها بالا می رفت و محکم روی سینه های سرخ و انباشته از غم مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می آمد. پژواک صدایش با دانه هایی اشک هم نوا می شد. مسعود آرام و قرار نداشت و چه صدای خوشی داشت. شهرام آن سوتر گریه می کرد و حاج آقای سعیدی هم این طرف.

حاج آقای سعیدی چند روز پیش تر به دسته ی ما آمد. می شناختیم اش. از محل بود. مردی با موهای سفید و چه با صفا. مسعود او را به اتاق آورد و بدون این که متوجه شود، جای خود را به او داد. بعد هم رفت و دم در خوابید؛ آن هم در آن هوای زمهریر شهرک شهید باهنر کرمانشاه... .

... ستون روی شیب تند یک تپه به حرکت ادامه داد. گوشه ی لباس یکدیگر را گرفته بودیم تا لیز نخوریم. برف ها یخ زده و متبلور شده بودند و راه رفتن روی آنها خطرناک بود. از روی تپه های مقابل و کناری، دشمن آتش شدیدی

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰.

روی سرمان می ریخت. منورهابر آسمان سیاه سنجاق شده بودند، گویا یگان های هم جوار، درگیری را آغاز کرده بودند. آتش دشمن هر لحظه شدیدتر می شد. ستون برای مدتی روی زمین نشست. مسعود آرام و ساکت به اطراف نگاه می کرد. مدتی بعد به من گفت:

حاج آقا! اجازه می دهی چیزی بگویم؟

گفتم:

بفرما!

گفت:

هیچ دقت کرده اید که وقتی رمز عملیات «یا زهرا» گذاشته می شود، شهدا و مجروحین آن عملیات اکثرا از پهلو، بازو و یا صورت آسیب می بینند؟

نمی دانستم چه بگویم. باز مسعود بود و مودّت خانم فاطمه زهرا علیهاالسلام . ارادت بسیار زیاد او به خانم برای همه ی ما آشکار شده بود. به راستی، این جا در این بحبوحه ی درگیری، او به چه می اندیشید! من گلوله ها وتوپ ها و انفجارها را می دیدم و او حضور حضرت زهرا علیهاالسلام را...

... بی اختیار کنار مسعود نشستم. ترکش به گوشه ی چشم چپش خورده بود. جای ترکش مثل یک غنچه ی گل سرخ دهان باز کرده بود. بغض گلویم را گرفت؛

گوشه ی چشم تو چرا شد کبود؟

فاطمه جان مگر علی مرده بود؟(۱)

۱- لحظه های سرخ پرواز، ص۷.

عاشورا در سخنان شهیدان

عاشورا در سخنان شهیدان(۱)

«هر زمان خواستی گریه کنی، بر امام حسین علیه السلام و فرزندان و اصحابش گریه کن، که این عزیزان خدا که بهتر و باوفاتر از آنان خلق نشده، چگونه غریبانه تحت عنوان خارجی کشته شدند و بدن های پاکشان سه روز و دو شب بر روی زمین گرم کربلا ماند».

شهید مسعود رستگار

«اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود، هیچ گاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد، بر زبان نیاورید. همیشه سعی کنید سخنان حسین بن علی علیه السلام را در نظر داشته و برای خود الگو قرار دهید».

شهید علی اکبر آذری نظر

«باید این را دانست که من این راه حسینی، راه اللّه و شهید شدن را خودم آگاهانه و با بینش اسلامی انتخاب کرده ام و هیچ زور واجباری در این راه نیست، بلکه یک انتخاب آگاهانه است که شخص، خود، انتخاب می کند و من این راه را که همان راه حسین علیه السلام و یارانش است، خودم انتخاب کرده ام. می دانم سعادت دنیا و آخرت در همین راه است».

شهید حسین نافله زاده

«به میدان آزمایشی می روی که در یک طرف کفر است با تمام امکانات و در طرف دیگر، جوانان سلحشور و باایمان که برای حق مبارزه می کنند، برای هدف شان و مکتب شان. وقتی این چنین می اندیشی خود را در کنار همه ی آنها و جزو یاران شان احساس می کنی، گویی در کنار حسین علیه السلام فریاد «هَلْ مِنْ ناصِرٍ یَنصُرُنی»اش را پاسخ گفته ای و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد. چه زیبا و با شکوه است این گونه بودن، این گونه زیستن و این گونه مردن».

شهید بهروز ابوحمزه

۱- حدیث ماندگار، ص۲۸.

گفت و گو

گفت و گو(۱)

اگر از تأثیر این گونه مجلس های عزاداری در جبهه ها خاطره ای دارید، بفرمایید؟

ایام عملیات معمولاً ایام زمستان انتخاب می شود و آن سال ها، ایام فاطمیه در زمستان بود. این تقارن رابطه ی عجیبی ایجاد کرده بود و فرصت استثنایی الهی بود بین عملیات های ما و وجود نازنین حضرت فاطمه ی، زهرا علیهاالسلام . بعضی وقت ها من در یک شب در ۶ _ ۷ جلسه ذکر اهل بیت علیهم السلام شرکت می کردم، چند جلسه پشت سر هم در چادرهای مختلف. بچه ها آزاد بودند و جلسات متعددی برگزار می کردند. در آن شرایط، اصلاً احساس نمی شد، افراط می شود؛ یعنی بعد از یک جلسه ی عمومی که در گردان داشتند و نوعاً با سخنرانی همراه بود، در کنار سخنرانی، طبیعتا روضه و عزاداری بود. بعد، جلسات اختصاصی خودشان را در چادرها برگزار می کردند. ظرفیت ها برای ذکر اهل بیت علیهم السلام خیلی بالا رفته بود. خوب، طبیعتا زمینه ی خاصی هم داشت. شاید تاریخ اسلام از نظر کیفی و کمّی پر رونق تر از ایام فاطمیه ای که در جبهه ها برگزار می شد، عزاداری دیگری برای حضرت فاطمه علیهاالسلام به خود ندیده باشد. یک نکته ی قابل توجه این بود که خیلی ها در جبهه، ذاکر اهل بیت علیهم السلام شدند و این هم از جمله وقایع زیبای جبهه ها بود که خواننده و ذاکر اهل بیت علیهم السلام پرورش می داد.

یکی از دوستان به نام شهید «اسلامی فر»، موقع صحبت کردن مقداری لکنت زبان داشت. یک روز که دور هم نشسته بودیم گفت:

من خیل علاقه دارم برای اهل بیت علیهم السلام بخوانم.

برای رفقا یک کمی عجیب بود که کسی که گاهی لکنت زبان دارد، چطور

۱- گفت و گو با حجه الاسلام و المسلمین علی رضا پناهیان.

می تواند خوانندگی هم بکند؟ یک مقدار با ایشان شوخی کردند، ولی او اصرار داشت و می گفت می خواهم برای اهل بیت علیهم السلام بخوانم. اولین بار در تولّد امام رضا علیه السلام بین رزمنده ها خواند و خیلی هم خوب خواند به نسبت خودش، ولی بدون لکنت زبان! همه ی ما این را به نوعی کرامت اهل بیت علیهم السلام تلقی می کردیم که چرا ایشان موقع خواندن، لکنت زبان ندارد. این وضع را ادامه داد تا حدی که سبک خواندن و صدایش و قدرتی که برای مشابه سازی با صدای دیگران داشت و سوز خوبی هم که داشت معروف شد. مثلاً در نوحه یا دعای کمیل به جایی رسیده بود که ذاکران مشهور وقتی می آمدند می خواندند، وقتی شهید «اسلامی فر» از وسط خواندن آن ها شروع می کرد به خواندن، کسی متوجه نمی شد که خواننده تغییر کرده است. آن ذاکر هم می توانست مجلسی را که شروع کرده است، به ایشان واگذار کند و مجلس هیچ لطمه ای نمی خورد. می رفت و مجلس دیگرش را برگزار می کرد.

ایشان ارادت مخلصانه ای به اهل بیت علیهم السلام داشت. نکته ی جالب توجه، حرفی است که همسرش در مورد ایشان می زند. ایشان چند ماهی بعد از ازدواج به شهادت رسیدند. در این چند ماهی که بعد از ازدواج شان توی شهر بودند، برای مجالس شهدا می خواند و بعد می آمد به خانه، سجاده ای پهن می کرد و در پیشگاه خدا گریه می کرد و می گفت:

خدایا! من کی ام که باید برای این شهدا بخوانم!؟

زجر می کشید و اظهار توبه و استغفار می کرد از کم بون لیاقت خودش برای ذاکری در مجالس شهدا.

این یک نمونه ی خیلی عظیم از عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود که در جبهه حضور داشتند. ذکر اهل بیت علیهم السلام می کردند و از فرصت اندک در حد کمال بهره می بردند(۱).

۱- مجله ی موکب عشق، ص۲۱.

شعر

شعر

مدینه ی پیامبر

شرار غم ز وجودم زبانه می گیرد

ز گریه مرغ دلم آب و دانه می گیرد

نه آرزوی بهشتم بود، نه شوق وطن

دلم به یاد مدینه بهانه می گیرد

ز هر نشانه گذر کرده با هزار نگاه

سراغ از آن حرم بی نشانه می گیرد

سلام باد به شهری که نام روح فزایش

به هر دلی که شکسته است خانه می گیرد

سلام باد بر آن داغ دیده بانویی

که عرض تسلیت از تازیانه می گیرد(۱)

غلام رضا سازگار

مزار بی نشان

ساز غم گر ترانه ای می داشت

آتش دل، زبانه ای می داشت

۱- نخل میثم، ص۱۲۳.

چون زبان دل آتش افشان بود

کوه غم گر بهانه ای می داشت

کاش مرغ غریب این گلشن

الفتی با ترانه ای می داشت

یاعلی! با تو بود همسایه

اگر انصاف، خانه ای می داشت

با تو عمری هم آشیان می شد

حق اگر آشیانه ای می داشت

آستان تو بود یا زهرا!

گر ادب، آستانه ای می داشت

در زمان تو زندگی می کرد

گر صداقت، زمانه ای می داشت

گر مزار تو بی نشانه نبود

بی نشانی نشانه ای می داشت(۱)

محمد علی مجاهدی

پرسش

پرسش

۱. پی آمدهای قیام امام حسین علیه السلام چه بود؟

بزرگ ترین پیامد قیام امام حسین علیه السلام در درجه ی نخست، به بار نشستن

۱- سفینه ی عشق، ص۴۵.

درخت اسلام بود. پیامبر صلی الله علیه و آله، نهال اسلام را کاشت و به دست امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام بارور گردیده و در زمان امام حسین علیه السلام ثمر داد. باری، بدین گونه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

حسین از من و من از حسینم.

تفسیر و معنا شد؛ زیرا امام حسین علیه السلام با قیام خود، نام اسلام و پیامبر را زنده کرد. ثمره ی دیگر قیام سرخ عاشورا، ظهور قیام های پی در پی، پس از ایشان و سرانجام سرنگونی حکومت بنی امیه بود. قیام هایی مانند قیام توابین و مختار در راستای قیام کربلا رخ داد و پایه های حکومت امویان را سست کرد. افزون بر آن قیام امام حسین علیه السلام به الگوی جاودانه ای برای حرکت های انقلابی همه ی مسلمانان در طول تاریخ بدل گشت.

۲. پس از قیام امام حسین علیه السلام چه قیام های دیگری برای مبارزه با فساد حکوت های ستم کار رخ داد؟

پس از شهادت آن حضرت، چهار قیام بزرگ رخ داد که عبارتند از:

الف ـ قیام حِرّه: مردم مدینه پس از بازگشت اسیران اهل بیت علیهم السلام به مدینه، از جنایت های یزید آگاه گشتند. از این رو به خون خواهی امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش به پا خاستند که این قیام به دلیل نداشتن بنیه ی دفاعی لازم به شدت از سوی یزید سرکوب شد و این نخستین قیام پس از عاشورا به شمار می رود که در سال ۶۳ هجری رخ داد(۱).

ب ـ قیام عبداللّه بن زبیر: هر چند این شورش با انگیزه ی قیام مکتبی رخ نداده، ولی بی شک از حرکت امام حسین علیه السلام تأثیر پذیرفته بود. انگیزه ی عبداللّه بن زبیراز این قیام، آن بود که قدرت خود را به حکومت مرکزی نشان دهد. او، امام حسین علیه السلام را رقیب خود می دانست و نمی توانست ببیند که ایشان قیام کرده

۱- کامل ابن اثیر، ج۴، ص۱۱۱.

است، ولی او هم چنان در کنج خانه نشسته است. از این رو، برای قدرت نمایی و دست یابی به قدرت، سر به شورش برداشت. با این حال، در جنگ شکست خورد و به خانه ی خدا پناه برد. لشگریان یزید خانه ی خدا را به منجنیق بستند و مسجد الحرام را ویران کردند. این حرکت یزید در خدشه دار شدن چهره ی امویان نزد افکار عمومی و شتاب گرفتن روند سرنگونی آنان، سهم مهمی داشت. در بحبوحه ی سرکوب شورش، یزید در گذشت و جنگ متوقف و قیام سرکوب گردید.

ج ـ قیام توابین: توابین کسانی بودند که به دلیل پشیمانی از یاری نکردن امام حسین علیه السلام دست به این قیام زدند. سرپرستی این گروه چهار هزار نفری را «سلیمان بن صرد خزاعی» با شعار «یالَثاراتِ الحُسین» بر عهده داشت. عبید اللّه بن زیاد با لشگری سی هزار نفری به رویارویی با آنان پرداخت و شمار فراوانی از آنان را به شهادت رساند.

د ـ قیام مختار: مختار پس از ورود مسلم بن عقیل علیه السلام به کوفه، او را به خانه ی خود خواند. عبید اللّه بن زیاد از ماجرا آگاه شد و او را به زندان افکند. مختار در زندان با شوهر خواهر خود، «عبد اللّه بن عمر» نامه نگاری کرد و خواستار میانجی گری او پیش یزید شد. میانجی گری عبداللّه بن عمر کارگر افتاد و مختار از زندان آزاد شد. آزادی او پس از واقعه ی عاشورا بود. مختار با برگزاری جلسه های خصوصی و پنهانی با شیعیان و سران توابین که سرکوب شده بودند، دست به قیام زد. وی، کوفه را از کارگزاران اموی و مسببان شهادت شهیدان کربلا پاک سازی کرد و برای جنگ با سپاه شامیان آماده شد. فرمانده ی سپاه مختار «ابراهیم بن مالک اشتر» بود و فرماندهی لشگر یزید را عبید اللّه بن زیاد بر عهده داشت. در این جنگ لشگر شام شکست خورد و ابراهیم، سر عبید اللّه را برای مختار فرستاد.

بخش سوم: رسالت رسانه در عزاداری ها به ویژه عاشورا

اشاره

بخش سوم: رسالت رسانه در عزاداری ها به ویژه عاشورا

اصلاح رسانی

تعقلات و الگوسازی

پیشنهادهایی برای برنامه سازی

رسالت رسانی در عزاداری ها به ویژه عاشورا

صدا و سیما به عنوان گسترده ترین رسانه ی جمعی در رشد ارزش های مذهبی نقش ویژه ای دارد. البته رسیدن به این هدف به تعمیق ارزش های مذهبی در جامعه به کارشناسی و بهره گیری از ابزارهای مناسب نیاز دارد. رسانه می تواند با پرداختن به ارزش های اصیل مذهبی سبب رشد و تعالی این ارزش ها در سطح افکار عمومی جامعه گردد. همچنین می تواند به پالایش ضد ارزش هایی بپردازد که گاه به دلیل غفلت اجتماعی به عنوان ارزش در دید مردم جای گرفته است.

به جرات می توان گفت خطر این ضد ارزش ها بسی جدی تر و بزرگ تر است؛ زیرا با گذشت زمان، نوعی یکسان نگری در جامعه پدید می آید و این ضد ارزش ها را

در ردیف معارف اسلام قرار می دهد. پس رسالت خطیر رسانه ی صداو سیما آن است که باید با شناساندن این ارزش ها و ارزش نماها به پالایش فرهنگ عمومی مردم بپردازد. هم چنین رسانه وظیفه دارد ارزش های فراموش شده ی اجتماعی را از حالت خمودگی بیرون آورد و سیری تکاملی به آن ببخشد؛ زیرا پی آمدهای بسیار سازنده ای برای جامعه باقی خواهد گذاشت. برای نمونه به ارزش هایی بر می خوریم که در زمان پیروزی شکوه مند انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس، اثر فزاینده ای در پیوند اجتماعی داشتند، ولی اکنون با رکود یا حتی افول و استحاله ی آنها رو به رو هستیم. صدا و سیما می تواند در این زمینه، سهم مهمی داشته باشد.

امروزه برای همه ثابت شده که رادیو و تلویزیون افزون بر آن که ابزاری برای سرگرمی افراد جامعه هستند، وسیله ی مناسبی برای پرورش اندیشه ها و بارور کردن امور معنوی جامعه به شمار می آیند. پس باید از این ابزار به عنوان بهترین وسیله ی رشد معنوی نسل جوان بهره برد؛ زیرا آنان سرمایه های علمی و معنوی فردای ایران را تشکیل می دهند و هر گونه آسیب پذیری این نسل، بر استحکام بنیان های اجتماعی آینده اثر می گذارد. اکنون که تلویزیون گوی سبقت را از دیگر رسانه ها ربوده است، انتظار می رود از این فرصت به درستی بهره گیرد و با ایجاد جذابیت در برنامه های اعتقادی و فرهنگی خود، نگرش مخاطبان را تغییر دهد. رسانه می تواند با بهره گیری از جذابیت، مخاطبان را در پای برنامه ها میخ کوب کند و احساس ویژه ای را در آنان پدید آورد. پس شایسته است از این جذابیت ها در برنامه های مذهبی نیز استفاده کنیم و تنها طنزهای تلویزیونی یا سریال های خانوادگی پر طرف دارترین برنامه های تلویزیون نباشد.

نهضت خونْ رنگ عاشورا، فرهنگ اصیل و میراثی گران بها است که همه ی ارزش های مورد نیاز یک جامعه ی ارزش گرا را به صورت ذاتی در خود دارد. این فرهنگ متعالی، به خوبی می تواند وجود تشنه ی بشریت را از انوار الهی سیراب سازد. نهضت عاشورا فرهنگی مترقی است که در روح و جان بشریت رخنه کرده

است. این فرهنگ بدون این که به جاذبه های عرضی احتیاج داشته باشد، به طور فزاینده ای دل ها را سوی خود جذب می کند. فرهنگ عاشورا به قدری زلال و شفاف است که حصارهای جغرافیایی را در هم می شکند و هر انسان آزاد اندیش را مبهوت خود می سازد. عاشورا تمدنی شگرف است که به خودی خود زیباست و به ذایقه ی هر دل حقیقت جویی شیرین است. عاشورا، سرچشمه ی پایان ناپذیری است که کشتی شکسته ی سرگردان بشر را در طول اعصار به ساحل نجات و فلاح رسانیده است.

عاشورا، خشکی نجات در دریای طوفان زده ی تاریخ است که نگاه ناخداهای گشمده در این اقیانوس ژرف را به خود معطوف کرده است. گاندی، ناپلئون و هر انسانی که به انسانیت می اندیشد، می تواند از سبوی عاشورا بنوشد.

ناپلئون بناپارت در مستی جهان گشایی های خویش، فروتنانه به قدرت خود تلنگر می زند و اعتراف می دارد:

ما باید برای برپایی یک همایش اجتماعی یا سیاسی، ده ها هزار کارت چاپ کنیم و با چه زحماتی آن کارت ها را به اشخاص برسانیم. از این گذشته، از میان آن ده هزار نفر تنها هزار نفر حاضر می شوند و کار ناتمام می ماند، ولی مسلمانان و شیعیان با نصب یک پرچم سیاه بر سر در یک خانه، می گویند: ما می خواهیم برای حسین عزیزمان گریه کنیم. ده ها هزار نفر در ظرف دو ساعت در مجلس جمع می شوند و تمام مسایل اجتماعی، سیاسی و مذهبی خود را در مجلس حل و فصل می کنند(۱).

آری، فرهنگی که تا این اندازه متعالی است و بیگانگان در باره ی آن، این گونه زبان به تحسین گشوده اند، باید به عنوان حربه ای نیرومند در برابر هجوم فرهنگی شرق و غرب به کار گرفته شود که از آن سوی مرزهای سیاه به سوی بوم زیبایی فرهنگ ما می آیند. این فرهنگ به تنهایی می تواند همه ی این اندیشه های

۱- جام عبرت، ص۱۹۲.

زهرآگین را خنثی و رسوا سازد.

بایـد ایـن فرهنـگ را نـه تنهـا برای عزاداری، بلکه برای رسـیدن به آرمـان هـای بالاـتر و القـای روحیه ی عـاشورایی زیسـتن و عـاشورایی رفتن، به کـار گرفت و بـا ملموس تر سـاختن این آیین، آن را به مقوله ای کـاربردی تر تبـدیل کرد. اینـک فرهنگ عاشورا را در سه محور «اطلاع رسانی»، «تعلقات» و «الگو سازی» بررسی خواهیم کرد.

اطلاع رسانی

اشاره

اطلاع رسانی

نخستین گـام برای بهره برداری درست از فرهنـگ عـاشورا، شـناخت مـاهیت آن است. بایـد با کنـد و کاو در تاریـخ عاشورا و بازتـاب دادن همه ی زوایـای تاریخی آن، درونْ مایه ی این حرکت را بهتر به مردم بشـناسانیم. در این صورت، مخاطب رسانه می توانـد با آگاهی کافی نسـبت به آموزه های آن داوری کند و با جان و دل پیام آن را بپذیرد. ناآگاهی از زوایای گوناگون ماجرای کربلا، به سـطحی نگری و بی اعتنایی به این فرهنگ می انجامد و اثر بخشی پیام آن را در اجتماع کم رنگ می سازد. حال برخی شیوه های اطلاع رسانی را برای بهره برداری بیشتر ازاین فرهنگ بیان می داریم.

۱. بازتاب دادن ناگفته های تاریخ

۱. بازتاب دادن ناگفته های تاریخ

در ویژه برنامه هایی که تا کنون به مناسبت ایام عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام تولید شده، به صورت گذرا به شرح حال شـهیدان کربلا و چگونگی شهادت آنان، بسنده شده است و این ماجرا هر سال تکرار می شود. همین مسأله به بی اعتنایی مخاطبان به این گونه برنامه ها انجامیـده است. باید با پرداختن به زوایای ناشـناخته ی جریان کربلا(۱) که حتی از نظر تاریخی نیز در تولید برنامه مسکوت باقی

۱- البته منظور قسمت هایی از جریان واقع است که به آن پرداخته نشده است نه این که در تاریخ نیامده باشد.

مانـده است و بـا بهره گیری از شـیوه هـای امروزیماننـد: تهیه ی فیلم، سـریال، نماآهنـگ، موسـیقی بـا کلاـم و... برنـامه های عاشورایی جذابی ارایه داد.

۲. شناساندن دیگر جنبه های شخصیتی امام حسین علیه السلام

۲. شناساندن دیگر جنبه های شخصیتی امام حسین علیه السلام

یکی از کاستی های برنامه های مذهبی رسانه این است که شخصیت امامان معصوم علیهم السلام را در ولادت و شهادت آنان خلاـصه کرده است. این در حـالی است که بنـا بر گفته هـای قبل، هر لحظه از زنـدگی پیشوایان معصوم علیهم السـلام اسوه ی کـاملی برای بشـریت است. پس برای عملی ساختن این سـخن، شایسـته است که به دیگر جنبه های شخصـیتی آنان بپردازیم تا الگوپردازی مخـاطب، از زنـدگی این بزرگواران افزایش یابـد. برای نمونه، یکی از نکته هـای مثبت در سـریال امـام رضـا علیه السـلام گنجانـدن صـحنه ی عیادت حضـرت، از بیمار مسـیحی یا یهودی یا حرکت ایشان در بازار مدینه و گفت و گو با مردم بود. البته این نکته ها از مواردی است که کارگردانان و فیلم سازان باید به آن عنایت ویژه داشته باشند.

۳.نمایش مناظره های علمی

۳.نمایش مناظره های علمی

یکی از فرازهای جذاب و شیرین امامان معصوم علیهم السلام، مناظره های علمی آنان با دانشمندان دیگر ادیان و یا زمام داران وقت و یا مخالفان فکری بوده است. پاسخ گویی امامان علیهم السلام به پرسش های دانشمندان زمان خود و بررسی جنبه های علمی آنان، سبب می شود بینندگان تیزبین بیش از پیش به زندگی آنان علاقه مند شوند.

۴. بیان کرامت های ائمه ی اطهار علیهم السلام

۴. بیان کرامت های ائمه ی اطهار علیهم السلام

امامان معصوم علیهم السلام به دلیل پیوند با منبع لطف بی پایان الهی، از کرامت هایی برخوردار هستند. بسیاری از نیازمندان و گرفتاران با دلی شکسته به بارگاه ملکوتی این بزرگواران روی می آورند و با دستی پر باز می گردند. برنامه سازان رسانه می تواننـد با تهیه ی فیلم، گزارش و گفت و گو در باره ی این کرامت ها، فرهنگ راستین اهل بیت علیهم السـلام را بیش از پیش در جامعه گسترش دهند.

۵. بازتاب دادن گفتار امامان معصوم علیهم السلام

۵. بازتاب دادن گفتار امامان معصوم علیهم السلام

برنامه سازان رسانه می توانند با جستجو در سخنان اهل بیت علیهم السلام و استخراج سخنان آنان، از این سخنان به صورت موضوعی و بر اساس درون مایه های برنامه ها، در پایان سریال های خانوادگی، روزانه یا به صورت زیرنویس بهره گیرند. هم چنین می توان بر اساس سخنان امامان معصوم علیهم السلام به ساخت فیلم ها و نمایش نامه هایی پرمحتوا در زمینه های گوناگون دست یازید.

۶. شخصیت شناسی افراد

۶. شخصیت شناسی افراد

یکی دیگر از راه کارهای مهم برای تهیه ی ویژه برنامه ی مذهبی به ویژه در دهه ی محرم، شخصیت شناسی کسانی است که به گونه ای با امام حسین علیه السلام در تماس بودند. پرداختن به شخصیت امامان معصوم علیهم السلام، آگاهی دادن غیر مستقیم به مخاطب در زمینه ی شخصیت خود امام است. در این حالت آن امام معصوم علیهم السلام را می توان از زاویه ی دید یاران یا دشمنان ایشان بررسی کرد. برای نمونه، اگر شخصیت «زهیر بن قین» را به درستی بررسی کنیم، مخاطب در خواهد یافت که چرا وی در آغاز از یاری دادن امام حسین علیه السلام سر باز زد، ولی بعد به یکی از یاران آن حضرت تبدیل شد. در این میان می توان دریافت که رفتار امام حسین علیه السلام چه تأثیر مثبتی بر تغییر رفتار وی داشته است. همین مسأله را درباره ی دیگر یاران ائمه ی معصومین علیهم السلام می توان بررسی کرد.

۷. تبیین موضع گیری های امامان معصوم علیهم السلام در رویارویی با افراد و حرکت های سیاسی

۷. تبیین موضع گیری های امامان معصوم علیهم السلام در رویارویی با افراد و حرکت های سیاسی

در زندگانی امامان معصوم علیهم السلام بسیار اتفاق می افتاد که اشخاصی با سخن های ناشایست، ایشان را مورد خطاب قرار می دادند و آنان با خویشتن داری کامل و عزت نفس، طرف مقابل را با رفتار شایسته ی خود، به زانو در می آوردند. این مسأله در شناخت ابعاد شخصیتی ائمه ی اطهار علیهم السلام سهم بسزایی دارد و جنبه ی روحی آن

بزرگواران مانند: صبر، توکل، فروتنی، رأفت، فرو بردن خشم و... را تبیین می کند. برای مثال: روزی یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام نزد ایشان آمد و در برابر جمع، به آن حضرت ناسزا گفت و نسبت های ناروا داد. آن گاه از مجلس بیرون رفت. حضرت به جمع رو کرد و فرمود:

همگی شاهد بودید که او چه نسبت هایی به من داد. اکنون می خواهم نزد او برویم و جوابش را بدهیم.

همگی به در خانه ی آن شخص رفتند و در زدند. آن مرد بیرون آمد و با دیدن حضرت و همراهانش اندیشید که آن حضرت برای انتقام جویی آمده است. بنابراین، خود را برای هر گونه برخوردی آماده ساخت، ولی حضرت در نهایت مهربانی فرمود:

چند لحظه پیش نزد ما آمدی و هر چه خواستی به من گفتی. اینک من آمده ام بگویم اگر سخنان تو درست باشد، از خداوند می خواهم که گناهان مرا ببخشد و از سر تقصیرم در گذرد. اگر هم آن چه گفتی، در من نبوده است، از خداوند می خواهم به تو لطف کند و از سر تقصیرت بگذرد.

آن مرد شرمنده شد و گفت:

یا بن رسول اللّه! به خدا سوگند! هیچ یک از سخنانی که گفتم، در شما نیست و من با آن نسبت ها سزاوارترم(۱).

هم چنین آمده است که: امام حسن مجتبی علیه السلام از جایی می گذشت که با مردی شامی رو به رو شد. آن مرد با دیدن امام حسن علیه السلام زبان به ناسزا گشود. حضرت سکوت کرد تا حرف او پایان یابد. سپس با تبسمی ملیح فرمود:

ای برادر! گمان می کنم اشتباهی رخ داده است. اجاره بده تو را خشنود سازم. هر چه بخواهی به تو می بخشم. اگر راه گم کرده ای، به تو نشان می دهم. اگر گرسنه ای، تو را

۱- ارشاد مفید، ج۲، ص۱۴۵.

سیر می کنم. اگر لباس نداری، به تو جامه ای می دهم و اگر فقیری، هزینه ی سفرت را می پردازم. اگر جایی نداری، به تو خانه می دهم. بهتر است امشب با هم سفران خود به خانه ی من بیایید. من هر گونه وسیله ی پذیرایی از شما را فراهم می کنم.

با این سخنان، اشک شرم ساری بر گونه های مرد شامی فرو لغزید و گفت:

من تا به کنون به دلیل تبلیغات منفی معاویه، شما و پدرتان را ناشایست می دانستم، ولی اینک قلبی دارم آکنده از محبت تو و پدرت. آری کسی جز شما لایق مقام امامت نیست(۱).

افزون بر آن، موضع گیرهای امامان در رویارویی با حرکت ها سیاسی نیز الگو آفرین است؛ زیرا بدین وسیله از برخورد آنان با نهضت های سیاسی معاصر آگاه می شویم. زندگانی آنان همواره در کشمکش قدرت میان جناح های گوناگون سیاسی سپری شده، و علت قیام یا سکوت آنان نیز همین بوده است. آنان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمانه و به کارگیری سیاستی درست برای حفظ مصالح مسلمانان، دست به قبضه ی شمشیر می بردند یا این که سکوت می کردند و کنج زندان، شکنجه های آن را به جان می خریدند. در زمان آن بزرگواران، جریان های سیاسی فراوانی رخ داده است که بعضی را تایید و برخی دیگر را رد می کردند. برخوردهای متفاوت امامان با قیام «زید بن علی»، «توابین»، «قیام مختار»، قیام «ابو مسلم خراسانی» و... نمونه هایی از این برخورد و بینش سیاسی به شمار می آید.

۸. طرح پرسش

۸. طرح پرسش

برای درک درون مایه ی زندگانی معصومین علیهم السلام می توان با طرح پرسش های عمومی و کارشناسی، این مفهوم را عملی ساخت. طرح پرسش، افراد را به اندیشه وا می دارد. در آن صورت می توانیم به عطش مخاطب برای یادگیری و درک عمیق تر

۱- تاریخ ابن عساکر، ص۱۴۹.

مسایل، پاسخ دهیم. این مسأله در بخش های پیشین منظور شده است.

تعلقات و الگوسازی

اشاره

تعلقات و الگوسازی

در این بخش به بیـان راه کارهایی می پردازیم که حبّ و بغض مخاطب را در مسأله افزایش می دهـد یا سـبب الگوگیری او از بیان مطالب در زمینه ی فرهنگ عاشورا می شود.

۱. الگوهای شخصیتی و رفتاری

۱. الگوهای شخصیتی و رفتاری

یکی از بحث هـای دقیق و حسـاس در گسترش فرهنگ ها، «الگو سازی» است؛ یعنی فرد پس از آشـنایی با آن فرهنگ، بتواند برای بهره برداری هـای شخصـی از قهرمـان و اسوه هـای آن فرهنگ، الگوی صـحیحی را به کار بنـدد. «الگو پـذیری» یکی از ویژگی های وجودی انسان است؛ یعنی آدمی هماره می کوشـد از شخصـیت هایی که در دیـد او بزرگ جلوه می کننـد، برای خود نمونه سازی کند و شیوه های رفتاری خود را بر اساس رفتار آن الگو جهت دهد.

حرکـت عظیم کربلا ـ نیز از آغـاز تـا انجـام، مجمـوعه ای از این اسوه هـا را گرد آورده است. هر یـک از افرادی که در کربلا حضور دارنـد حتی پیران یـا کودکان، الگوی کامل تربیتی و رفتاری به شـمار می آینـد؛ زیرا امام حسـین علیه السـلام در شـب عاشورا کوشید کسانی را در زیر خیمه ی سبز خود گرد آورد که با انگیزه های الهی آمده اند و الگوی نهضت هستند.

بـاری، در آن شب، ناخالصـان از جمع امـام حسـین علیه السـلام رانـده شدنـد و تنها الگوها ماندنـد. بـدین ترتیب، با نگاهی به فرهنـگ عـاشورا، مجموعه ای گران بهـا از الگوهای رفتاری را به دست خواهیم آورد. رسانه می توانـد؛ با معرفی قهرمان های انسان پرور این واقعه، گامی بزرگ در گسترش الگو پذیری مخاطبان از این جریان داشـته باشد. در بخش های پیشین به نمونه سازی در این مسأله پرداختیم.

۲. نو سازی

۲. نو سازی

هنگـام ارائه ی معارف و انـدیشه ها بایـد بکوشـیم با بهره گیری از ابزارهای نوین تبلیغی، این معارف را برای مخاطبان معاصـر ملموس تر سـازیم. متأسـفانه در بیـان معارف اسـلامی و پیام های حرکت امام حسـین علیه السـلام، به این مسألـه کم تر پرداخته شـده است. بایـد دانست اندیشـمندان و بزرگانی که این معارف را به دست ما رسانده اند، هیچ یک از این ابزارها را در اختیار نداشته اند، ولی با گذشتن از جان و مال خویش، آن را تعالی بخشیده اند. اینک ما باید با پاسداری از اندیشه های ناب آنان و ارایه ی همان اندیشه ها در قالبی نو، وظیفه ی شرعی خویش را در برابر این نهضت خونین به انجام رسانیم.

۳. فرهنگ سازی

۳. فرهنگ سازی

یکی دیگر از شـیوه های مهم برای بهره گیری از دهه ی محرم و عزاداری سیدالشـهداء علیه السلام، «فرهنگ سازی» برای همه ی قشـرها و گروه های سـنّی جامعه، به ویژه کودکان، نوجوانان و جوانان است. از شـعر، قصه، سـرود و... می توان در فرهنگ سـازی برای کودکان بهره گرفت و با ترتیب دادن مراسم سوگ واری ویژه ی کودکان و نوجوانان، آنان را به شـرکت در این محفل ها تشویق کرد. هم چنین ساخت انیمیشن از واقعه ی کربلا برای کودکان و نوجوانان جذاب خواهد بود.

در فرهنـگ سازی برای جوانان نیز می توان از مفاهیمی بهره گرفت که جوان در زنـدگی روزانه ی خود با آن ها تماس دارد. آن گاه با انطباق آن مفاهیم با واقعه ی کربلا، می توان آنان را به اندیشه در این جریان واداشت. به کار گرفتن مفاهیمی مانند: دوست یابی، احترام به والدین، صداقت، جوان مردی، قاطعیت در تصمیم گیری، نماز، اعتماد به نفس و... که در کربلا جریان دارد، برای رسـیدن به این اهـداف پسـندیده است. هم چنین بـا معرفی چهره هـای جوان حاضـر در صـحنه ی کربلاـ و تشـکیل گفتمان هایی با جوانان در باره ی این واقعه، می توان این کار را به انجام رساند.

۴. هم آهنگ سازی مناسبت های مذهبی و ملی

۴. هم آهنگ سازی مناسبت های مذهبی و ملی

هر قوم و ملتی برای خود افتخاراتی دارد که آن را مایه ی حیات فرهنگ و اندیشه ی خود می داند. ملت ما نیز از افتخارات ملی و مذهبی گوناگونی برخوردار است که بیش تر افتخارات ملی ما از افتخارات مذهبی مان قوام گرفته است. با توجه به حساسیت مسأله، باید میان مناسبت های ملی و مذهبی، هم آهنگی پدید آوریم. و با پیوند دادن شخصیت های هر دو مناسبت، ماندگاری هر دو مناسبت را تضمین کنیم.

برای مثال همان گونه که در روزِ زن از مقام شامخ زن نمونه ی جهان، حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام تجلیل به عمل می آید، باید همین کار را در الگوهای حادثه ی عاشورا انجام دهیم. برای نمونه میان، حضرت قاسم علیه السلام و شهید «حسین فهمیده» می توان این تناسب را بر قرار ساخت تا شهادت این نوجوان سیزده ساله در تقویم ایام سال نیز ماندگار شود. هم چنین در هر روز از عزاداری ماه محرم می توان با معرفی الگوهای کربلا، الگوهای ملی این مرز و بوم را نیز معرفی کنیم تا بر تعلق خاطر مخاطب افزوده شود و الگوها و مناسبت های ملی نیز در بین مردم ماندگارتر گردند.

۵. مقایسه ی الگوهای کربلا با الگوی فرهنگ های گوناگون جهان

۵. مقایسه ی الگوهای کربلا با الگوی فرهنگ های گوناگون جهان

رسانه با کنکاش در نهضت ها و حرکت های آزادی بخش جهان و مقایسه ی آن ها با قیام کربلا می تواند برتری این قیام را نسبت به دیگر قیام ها در ادیان و تمدن های گوناگون به مخاطب القا کند و زمینه ی گرایش قلبی دیگران را به داستان کربلا رقم بزند. در کنار آن از سخنان بزرگان ملل دیگر در باره ی قیام کربلا نیز می توان بهره گرفت.

۶. بهره گیری از راه کارهای فرهیختگان و چهره های فرهمند

۶. بهره گیری از راه کارهای فرهیختگان و چهره های فرهمند

رسانه می تواند با شنیدن راه کارهای فرهیختگان و چهره های فرهمند برای

گسترش فرهنگ عاشورا، از حضور آنان در برگزاری میزگردها و برنامه های ویژه ی عاشورا بهره گیرد. در این صورت، شمار دیگری از مخاطبان نیز از فرهنگ عاشورا بهره مند می شوند.

۷. پژوهش در زمینه ی موقوفات

۷. پژوهش در زمینه ی موقوفات

در کشور اسلامی ما به دلیل عشق و ارادت به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام موقوفات فراوانی به آستان مقدس آنان صورت می پذیرد که بسیاری از آن ها برای روا شدن حاجت یا شفای بیماران و مانند این ها است. آگاه کردن مخاطبان از انگیزه ی این موقوفات سبب می شود میل و ارادت باطنی آنان به درگاه مقدس ائمه ی اطهار علیهم السلام افزایش یابد. هم چنین بسیاری از مراکز فرهنگی و اجتماعی مانند: مدارس، بیمارستان ها و مؤسسات خیریه به نام اهل بیت علیهم السلام نام گذاری شده اند که این نام گذاری ها با هدف ویژه ای صورت گرفته است. پژوهش در این باره، در افزایش آگاهی مردم از پی آمدهای سودمند فرهنگ عاشورا نقش مهمی دارد.

۸. بیان تغییر رویه ها و نمونه های نجات یافتگان

۸. بیان تغییر رویه ها و نمونه های نجات یافتگان

بسیاری از افرادی بوده اند که عمری را در غفلت گذرانده اند، ولی با عنایت و توجه ائمه ی معصومین به ویژه امام حسین علیه السلام، مسیر زندگی شان تغییر یافته و نجات پیدا کرده اند. با بازگویی این کرامت ها، می توان نگرش جدیدی را برای روی آوردن مخاطبان به پیوند بیشتر با خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام رقم زد. در این جا یک نمونه از این کرامت ها را می آوریم.

پیش از انقلاب، فردی به نام «رسول» در تهران زندگی می کرد که شغل او مشروب فروشی بود. روز ششم محرم، در مغازه اش را باز می کند و می بیند که چند نفر با وضع آشفته و پیراهن سیاه، از پیش او گذشتند. رسول تعجب می کند که این ها با این سر و وضع عجیب کجا بوده اند. از آنان می پرسد. آنان می گویند:

ما در مجلس روضه ی امام حسین علیه السلام بوده ایم.

این جمله تاثیر ژرفی بر رسول می گذارد که ؛

عجب! این ها مجلس روضه بوده اند و ما امروز می خواهیم مشروب به مردم بفروشیم!

اندکی با خود می اندیشد. آن گاه بارقه ی از نور حسین علیه السلام در دل او پدیدار می شود. همه بطری های شراب را می شکند و به خانه بر می گردد. پس از غسل و توبه، عرضه می دارد:

حسین جان! عمری را در غفلت و گناه به سر برده ام، ولی حالا آمده ام که مرا قبول کنی.

از آن پس رسول به یکی از خادمان واقعی و با اخلاص این خاندان تبدیل شد. کار به جایی رسید که هر گاه نام حسین علیه السلام را می شنید، بی هیچ مقدمه ای اشک از دیدگانش جاری می شد(۱).

۹. گفت و گو با مداحان اهل بیت علیهم السلام

۹. گفت و گو با مداحان اهل بیت علیهم السلام

مداحان و واعظان مجلس های عزاداری اهل بیت علیهم السلام به عنوان خادمان این درگاه، سخنان شنیدنی و قابل توجهی دارند که برای مخاطبان، الگوآفرین خواهد بود. هم چنین پیشنهادهای آنان در زمینه ی ساخت و تولید ویژه برنامه ها نیز قابل استفاده خواهد بود؛ زیرا آنان از حساسیت ها و نیازهای قشر بزرگی از مخاطبان آگاه اند.

۱۰. بازتاب دادن درددل های مردم با ائمه ی اطهار علیهم السلام

۱۰. بازتاب دادن درددل های مردم با ائمه ی اطهار علیهم السلام

زبان سخن گفتن با اهل بیت علیهم السلام زبان ویژه ای است. این که انسان چگونه با اهل بیت علیهم السلام رابطه برقرار کند و با مخاطب قرار دادن آنان، حاجت خویش را از ان بزرگواران بگیرد، به دلی شکسته و سرشار از اخلاص، نیاز دارد. برای بستر سازی

۱- ضیافت نور، ص۱۲۹.

این کـار می توان از درد دل هـای مردمی، بهره جست که بـا کوله بـاری از نیـاز بر ضـریح مقـدس آنـان چنگ انـداخته انـد و حاجت می طلبند. این کار را در قالب گفت و گو یا گزارش می توان تهیه و تولید کرد.

پیشنهادهایی برای برنامه سازی

پیشنهادهایی برای برنامه سازی

می دانیم که کوشـش رسانه ی صدا و سـیما، رسیدن به اهدافی است که افزون بر صبغه های رسانه ای، رنگ تربیتی نیز دارند. رسـانه در رشـد جنبه هـای گوناگون شخصیت افراد، برقراری پیونـد میان افراد و جامعه، شـتاب بخشـیدن به فرآینـد سازگاری جامعه با تحولات جهانی نقش اساسی دارد. مخاطبان رسانه نیز پس از دریافت پیام های آن، بر اساس اندوخته های ذهنی خود و در هم آمیختن این دو با هم، به درک و معرفتی جدید دست می یابند. در این میان، تشخیص دادن ارزش های اصیل از امور ارزش نما و آن چه به عنوان ارزش، در فرهنگ اجتماعی ما گسترش یافته است، وظیفه ی خطیری است که رسانه بر دوش می کشـد. صـدا و سـیما بایـد بـا پالایش این مسایل از برنامه های ویژه ی مـذهبی خود، به گسترش فرهنگ عاشورا، یاری رسانـد. رونـد کـار کنونی رسـانه به گونه ای است که احسـاس می شود، برنامه های صـدا و سیما در زمینه ی فرهنگ دینی و مـذهبی بیشتر حـالت «رفع تکلیف»! به خود گرفته است؛ زیرا در شب هـای شـهادت و دیگر مناسـبت های مـذهبی به نمایش یک تئاتر خسـته کننـده بسـنده می شود و همه ی آن مناسـبت در چنـد جمله ی تسـلیت، خلاصه می گردد. با تغییر این نگرش، می توان امیدوار بود فرهنگ عاشورا به گونه ای شایسته تر در جامعه ی اسلامی ما نهادینه شود.

منابع و مأخذ

۱ ـ هادی منش، ابوالفضل، آیین ستایش گری، انتشارات مشهور، قم ۱۳۸۰ ش.

۲ ـ شیخ مفید، الارشاد، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۳ ـ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، م ۳۲۹ ق، انتشارات اسوه، قم ۱۳۷۶ ش.

۴ ـ ابن بابویه، محمد بن علی، امالی، م ۵۹۷ ق، انتشارات اسلامیه، تهران.

۵ ـ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، م ۱۱۱۱ ق، مؤسسه ی الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۶ ـ مرکز پژوهش و تحقیقات، سازمان تبلیغات اسلامی، بر شطی از حماسه و حضور، قم، ۱۳۷۵ش.

۷ ـ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، م ۳۱۰ ق، قاهره ۱۳۵۸ ق.

۸ ـ حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۰۴ ق.

۹ ـ بحرانی، یوسف بن احمد، حدایق الشیعه، م ۱۱۸۶ ق.

۱۰ ـ رحیمی، محمد رضا، حدیث ماندگار، انتشارات شاهد، تهران ۱۳۷۶ ش.

۱۱ ـ مطهری، مرتضی، حماسه ی حسینی، م ۱۳۵۸ ش، انتشارات صدرا، قم.

۱۲ ـ تقدسی نیا، خسرو، حماسه ی کربلا، انتشارات ائمه، قم ۱۳۷۶ ش.

۱۳ ـ قرشی، باقر شریف، حیاه امام الحسین، دارالکتاب علمیه، ۱۳۹۷ ق.

۱۴ ـ اسحاقی، سیدحسین، جام عبرت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۱۵ ـ غفور زاده، محمد جواد، رستاخیز لاله ها، چاپ دوم، انتشارات رستگار، مشهد، ۱۳۷۹ ش.

۱۶ ـ یزدی، عبد المجید، روایت اشک، نشر مصطفی، قم ۱۳۷۳ ش.

۱۷ ــ محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه ی آل محمد، انتشارات ناصر، قم ۱۳۷۴ ش.

۱۸ ــ خمینی، روح الله، صحیفه ی نور، وزارت ارشاد، ۱۳۶۱ ش.

۱۹ ــ ابن اثیر، ابن نصیر، علی بن محمد، الکامل، م ۶۰۶ ق، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۲۰ ــ قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، انتشارات پیام حق، تهران ۱۳۷۷ ش.

۲۱ ــ معصومی، سید امیر، کرامات جبهه، سازمان عقیدتی ارتش، تهران ۱۳۷۳ش.

۲۲ ــ میر خلف زاده، علی، کرامات الحسینیه، قم ۱۳۷۷ ش.

۲۳ ــ ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرایع، م ۳۸۱ ق، مکتبه الداوری، قم.

۲۴ ــ ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، م ۳۸۱ ق، انتشارات اعملی، تهران.

۲۵ ــ امینی، الغدیر، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۸۷ ق.

۲۶ ــ فراهانی، مهدی، لحظه های سرخ پرواز، حوزه ی هنری، تهران ۱۳۷۵ ش.

۲۷ ــ سید بن طاووس، لهوف، مکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ ق.

۲۸ ــ عقیدتی سیاسی حوزه ی یک بسیج، مجله موکب عشق، قم ۱۳۷۹ ش.

۲۹ ــ مجله ی هیأت، پیش شماره های اول، دوم، چهارم، ۱۳۷۷ ش.

۳۰ ــ نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسایل، م ۱۳۲۰ ق، مؤسسه ی آل البیت لاحیاء التراث، قم.

۳۱ ــ مازندرانی، محمد مهدی، معالی السبطین، منشورات الرضی، قم ۱۳۶۳ ش.

۳۲ ــ اصفهانی، ابوالفرج، علی بن حسین، مقاتل الطالبین، م ۳۵۶ ق.

۳۳ ــ خوارزمی، محمد بن محمود، مقتل الحسین، م ۶۵۵ ق، مکتبه مفید، قم.

۳۴ _ ابن جوزی، عبد الرحمان بن علی، مناقب آل احمد، م ۵۹۷ ق.

۳۵ _ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، م ۵۸۸، انتشارات علامه، قم.

۳۶ _ قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، م ۱۳۱۹ ق، انتشارات هجرت، قم.

۳۷ _ طباطبایی، محمد حسین، المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، قم.

۳۸ _ سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۰۷ ش.

۳۹ _ سازگار، غلام رضا، نخل میثم، انتشارات حق بین، قم ۱۳۷۵ ش.

۴۰ _ قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، م ۱۳۱۹ ق، مکتبه بصیرتی، قم ۱۴۰۵ ق.

۴۱ _ حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، م ۱۱۰۴ ق، دار احیاء، التراث العربی، بیروت.

۴۲ _ مؤسسه ی روایت فتح، یادگاران، تهران ۱۳۷۹ ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹